

مقدمه: پس از سالها اسلارت در دستهای نیرومند مواد مخدر و تحمل مشقت‌های جسمی و روانی ترک افیون فرقی حاصل شد که پس از ترک مواد مخدر در این محیط جدید که مجبور به زندگی در ان هستم، در راستای روشنگری جوانان کشورم، ازبایی به نام دین که سالهای است بر سرنوشت مردم کشورم سایه افکنده پرده بردارم

پس از یک سال زندگی در میان مردم مهربان سوید، بران شدم که شروع به نوشتن این کتاب کنم ولی نداشتن معلومات لازم و ندانستن فن نگارش، مشکلاتی بود که باید بر آن ناول مشتمل، لذا عزم خود را ازرم کردم و شبانه روز به مطالعه و تلاش پرداختم و در این مسیر ساخت همواره از راهنمایی دوساتنم که دستی در انش داشتند بپره گرفتم، و اما هدفم چه بود؟ سالها بشریت قربانی خرافه گویی و زیاده طلبی و عوام فربی دینی شده و دین اسلام با پروردش به همان برای چهان استبداد، فقر، جنگ و خونزیزی به ارمنان اورد، و اما کثیر من ایران نیز از این هجوم در امان نماند، جوانان کشورم با سیاستهای غلط حکومت دیکتاتوری دینی جمهوری اسلامی ایران به فقر و خشنا و مواد مخدر هدایت شدند تا هرگز نتوانند از حقوق خود نفاع کرده و همیشه در خجالی به نام حکومت دینی درگیر باشند، امیدوارم با نشر این کتاب در کشورهای توافق جوانان را از دام دین اسلام و عقاید خشن از کشورمان را دوریاره شاهد باشیم و در فضایی پاک به ایدانی کشور عزیزمان ایران بیزاریم

اسلام دین جنگ

و

خشونت

فهرست :

۵ آیا باید به عقیده دیگران احترام گذاشت؟

۹ دین را باید نقد کرد

۱۲ دین اسلام چه میگوید؟

۱۴ مفهوم نخستین الله

۱۷ زندگینامه محمد

۲۰ محمد، آبو لهب و آبو طالب

۲۲ محمد، دست کم تا پیش از بعثت معصوم نبوده

۲۷ محمد بیسواند نبوده

۳۰ محمد، زنان و کنیزان

۴۴ قرآن و اسلام برای عرب زبانهای عربستان است و نه برای جهانیان

۵۱ نگاهی به قرآن و معجزاتش

۵۳ همه چیز در قرآن آمده است

۵۴ قرآن فضیح و شیوا است

۵۶ برخی از معجزات قرآنی

۷۰ ضد و نقیض گوی در قرآن

۸۲ جهاد و آدم کشی در راه الله

۹۶ تجاوز به زنان شوهر دار

۱۰۲ پروانه تجاوز به کنیزان و زنان مشرک

۱۱۱ یک برد (کنیز) چگونه میتواند خود را آزاد کند؟

۱۱۴ نا برا برع زن و مرد در ارث و گواهی

۱۱۵ نا برا برع شهادت زن و مرد

نتیجه.

تقدیم به :
جوانان سرزمینم، ایران

● آیا باید به عقیده مردم احترام گذاشت؟

بنا به گفته آقای بهرام مشیری: «جمله "به عقیده مردم باید احترام گذاشت" بزرگترین مغایطه امروزی کشورمان است». حتماً شما خواننده گرامی نیز بارها و بارها این سخن را از مردم کوچه و بازار گرفته تا افراد حکومتی ایران شنیده اید. سخن زیباییست و اصلاً یکی از زیربنایهای فکری "اصول شهرنشینی" و البته "اصول انسانی" است.^{۱۶}

اما آیا باید به هر عقیده ای احترام گذاشت؟ آیا هر عقیده ای شایسته احترام است؟ آیا هر دیدگاه و منشی اصلاً می تواند یک عقیده به حساب باید یا نه؟

نگارنده هدف پرداختن به چگونگی مسلمان شدن یا نشدن عرب های عربستان در زمان پیدایش اسلام ندارد اما این دین زمانی که به کشور ما وارد شد، با مشیر آم، به زن و مرد و جوان و پیر ایرانی رحم نکرد. به عقیده مردم نه تنها احترام گذاشت بلکه نگاهی انسانی نیز نداشت. عرب با پیاده سازی اصول قرآنی در ایران، فرهنگ ایرانی را تاراج نمود و ایرانی را به فلاکت و بدینه و بیگانه پرسنی واداشت. این دین حتی به اعتقادات زرتشتی مردم نیز هیچ احترامی نگذاشت.

اصلاً ۱۴۰۰ سال است که قضیه، اینگونه پیش می رود.

البته روی دیگر سکه نیز دیدنی است!

آیا به عقاید دینی ای که: هر غیرمسلمانی را نجس^{۱۷} می داند، می شود احترام گذاشت؟ مگر خود این دین، برای عقاید دیگران احترام قابل شده است؟ نتیجه گیری آسان است؛ نزدیک به یک سوم مردم دنیا نجس هستند بویژه کشورهایی مانند سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، هنگ، چین و ... آیا همین نگرش ساده این دین به بیش از یک سوم مردم دنیا، "ابی احترامی به آن مردمان" نیست؟!

مراسم های عزاداری مسلمانان، یکی دیگر از نمونه های توهین به سایر مردم نامسلمان است. آیا همه مردم باید به صدای تراشیده تخریشه موزن ها، روزه خوانها و نوحه خوان ها گوش بدهند، تنها چون محروم است؟ عاشوراست؟ روز درگذشت فلان امام است؟ شب قدر است؟ رمضان است؟ وقت نماز است؟ و ... !!! هستند بسیاری از حتی مسلمانان معتقد که در زمان های شخصی حاضر به شنیدن اینگونه صدایها از بلندگوها و دسته جات نیستند! آیا اینگونه اعمال، توهین به دیدگاه ایشان نیست؟

^{۱۷} برخی نجاست در اسلام عبارتند از: فضولات انسانی، سگ، خون، کافر و ...



فترنور ۱ - شیعیان در حال عزاداری برای حسین

از همه اینها گذشته، درباره دستورات کشتار در قرآن، چه باید گفت؟ «بکشید، چون به محمد ایمان ندارند. بکشید چون به الله ایمان نمی آورند. بکشید چون به روز جزا اعتقاد ندارند. بکشید، چون به دین اسلام نمی گروند و ...». آیا تمام اینچنین سخنانی توهین به اعتقادات دیگران نیست؟

بنابراین، زمانی می توان به عقیده ای احترام گذاشت، که خود آن عقیده، عقیده های دیگر را محترم بشمارد.

۱۴۰۰ سال پیش، عرب ها دینی را با شمشیر به ایران آوردند، با زور شمشیر ایرانیان را مسلمان کردند. اعتراض های مردم را به خاک و خون کشاندن و هنوز که هنوز است نیز "هر گونه اعتراضی به این دین" جزایی جز به خاک و خون کشیده شدن ندارد. هر زمانی هم که کسی خواسته اعتراض کوچکی بکند، یا ملاها و پیروانشان، آن فرد را له کرده اند یا افراد به اصطلاح روشنفکر با آوردن این مغلطه (به عقیده مردم باید احترام گذاشت)، او را از این کار واداشته اند.

شوریختانه این مدارا کردن ها، یکی از پی آمدهایش همین جمهوری اسلامی بود. حتی محمدرضا شاه نیز بر همین مغایطه باور داشت و مماثلات او با دینفروشان، کار را تا آنجا پیش برد که مردم با کمک باصطلاح روشنفکران آن دوره، توده ای ها، مجاهدین، ملی مذهبی ها و البته با دوسيسه کشورهایی چون انگلیس و آمریکا و ...، حکومت او که با دیدگاههای تندروانه دین اسلام مدارا می کرد را سرنگون نمودند.

برنامه های رادیویی دوره محمدرضا شاه، تربیون هایی را در اختیار ملاها قرار می دادند که ملاها و ملاپرستان از طریق همین تربیون ها به تبلیغ اندیشه های جاهلی و پوسیده خود پرداختند. برخی از این ملاها، از این تربیون برای توهین به اعتقادات ملی و فرهنگی ایرانیان نیز استفاده کردند؛ نمونه اش مطهری بود که در چند سخنرانی اش "ایرانیان که چهارشنبه سوری را جشن می گیرند را ابله و پدرانشان را «خر» خوانند!" در حوزه های علمیه و مسجد ها و حسینه ها نیز، توهین به فرهنگ ایرانی و دفاع از دیدگاههای بیابانی عرب ها و به اصطلاح فرهنگشان نیز کمایش رواج داشت. در آن زمان بسیاری از مردم، کم سواد و دنباله رو بودند و بیشتر باصطلاح روشنفکران نیز خود فروش و وطن فروش بودند. اگر اندک ایرانیانی هم بودند که در برابر این ارجیف گویی ها ندایی بر می آورند، یا صدایشان را خفه می کردند یا از آنها می خواستند که به اعتقادات مردم احترام بگذارند. پیامد اینگونه احترام گذاری ها همان شده است که اکنون بسیاری از کشورهای دنیا، پیشیزی ارزش برای ایران و ایرانی قائل نیستند و حتی در کشور خودمان را به درستی نمی پذیرند. می توانید برای نمونه سری به سفارت خانه های خارجی در ایران بزنید و یا رفتار فروشنده کان فروشگاههای خارجی و حتی کارمندان و کارکنان خارجی در ایران را ببینید.

شوریختانه، چندین دهه است (و شاید بتوان گفت بیش از ۱۴۰۰ سال است) که بیشتر دگراندیشان ایران همیشه با ایهام سخن گفته اند، به در گفته اند که دیوار بشنود، همیشه غیرمستقیم سخن گفته اند. امروز نیز رویه تعریباً همان است که بوده و بسیاری از این افراد از پرداختن به اصل موضوع تفره رفته اند. مدعی هستند که احمدی نژاد قانون را رعایت نمی کند و احتمالاً موسوی قرار است قانون را اجرا کند و یا سخن از قانونمندی و قانونداری می زند. اما باید پرسید، کدام قانون؟ دین بیابانی که قانون ندارد؟ اصلاً بسیاری از مسلمانان، خود حاضر نیستند مانند امام و پیامبران زندگی کنند. چند زن می شناسید که پذیرند، شوهرشان مانند ائمه یا پیامبر، زنان دیگری نیز اختیار کند. چند مرد را می شناسید که بخواهد زنش، از پشت پرده با نامحرم صحبت کند؟ چند جوان را می شناسید

شوریختانه این مدارا کردن ها، یکی از پی آمدهایش همین جمهوری اسلامی بود. حتی محمدرضا شاه نیز بر همین مغایطه باور داشت و مماشات او با دینپروشان، کار را تا آنجا پیش برد که مردم با کمک باصطلاح روشنفکران آن دوره، توده ای ها، مجاهدین، ملی مذهبی ها و البته با دسیسه کشورهایی چون انگلیس و آمریکا و حکومت او که با دیدگاههای تندروانه دین اسلام مدارا می کرد را سرنگون نمودند.

برنامه های رادیویی دوره محمدرضا شاه، تربیون هایی را در اختیار ملاها قرار می دادند که ملاها و ملاپرستان از طریق همین تربیون ها به تبلیغ اندیشه های جاهلی و پوسیده خود پرداختند. برخی از این ملاها، از این تربیون برای توهین به اعتقادات ملی و فرهنگی ایرانیان نیز استفاده کردند؛ نمونه اش مطهری بود که در چند سخنرانی اش "ایرانیان که چهارشنبه سوری را جشن می گیرند را ابله و پدرانشان را «خر خواند!» در حوزه های علمیه و مسجد ها و حسینه های نیز، توهین به فرهنگ ایرانی و دفاع از دیدگاههای بیابانی عرب ها و به اصطلاح فرهنگشان نیز کمایش رواج داشت. در آن زمان بسیاری از مردم، کم سواد و دناله رو بودند و بیشتر باصطلاح روشنفکران نیز خود فروش و وطن فروش بودند. اگر اندک ایرانیانی هم بودند که در برابر این ارجیف گویی ها ندایی بر می آورdenد، یا صدایشان را خفه می کردند یا از آنها می خواستند که به اعتقادات مردم احترام بگذارند. پیامد اینگونه احترام گذاری ها همان شده است که اکنون بسیاری از کشورهای دنیا، پژیزی ارزش برای ایران و ایرانی قائل نیستند و حتی در کشور خودمان نیز، خودمان را به درستی نمی پذیرند. می توانید برای نمونه سری به سفارت خانه های خارجی در ایران بزنید و یا رفتار فروشنده‌گان فروشگاههای خارجی و حتی کارمندان و کارکنان خارجی در ایران را ببینید.

شوریختانه، چندین دهه است (و شاید بتوان گفت بیش از ۱۴۰۰ سال است) که بیشتر دگراندیشان ایران همیشه با ایهام سخن گفته اند، به در گفته اند که دیوار بشنود، همیشه غیرمستقیم سخن گفته اند. امروز نیز رویه تغیریاً همان است که بوده و بسیاری از افراد از پرداختن به اصل موضوع تفره رفته اند. مدعی هستند که احمدی نژاد قانون را رعایت نمی کند و احتمالاً موسوی قرار است قانون را اجرا کند و یا سخن از قانونمندی و قانونمندی می زند. اما باید پرسید، کدام قانون؟ دین بیابانی که قانون ندارد؟ اصلًاً بسیاری از مسلمانان، خود حاضر نیستند مانند امام و پیامبران زندگی کنند. چند زن می شناسید که پذیرنده، شوهرشان مانند ائمه یا پیامبر، زنان دیگری نیز اختیار کنند. چند مرد را می شناسید که بخواهد زنش، از پشت پرده با نامحرم صحبت کند؟ چند جوان را می شناسید

• دین را باید نقد کرد

مسلمانان می‌گویند که دینشان، دینی آسمانی است و دستورات این دین، مستقیماً از جانب خدا آمده است و جبرئیل بعنوان واسطه این کار بوده است. نسک «قرآن و ایران» تمرکز خود را بر روی کتاب قرآنی قرار داده است که چه شیعیان و چه سنتیان آنرا بعنوان مرجع پایه پذیرفته‌اند. اگر قرآن بررسی شود و همه چیزش درست، منطقی، علمی، عقلانی و الهی باشد که هیچ! اما اگر بتوان ریشه‌های انسانی ای در آیات قرآن یافت و یا مبانی ای در قرآن یافت که ریشه آنها به پیش از اسلام یا به مردمانی خارج از سرزمین عرب برگردد، آنگاه پایه‌های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان ناراستی ای را در قرآن برهملا کرد آنگاه پایه‌های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان دیگرگونگی ای بین قرآن و علم نشان داد، آنگاه پایه‌های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان اصولی غیرانسانی یا نابخردانه در قرآن یافت، آنگاه پایه‌های اسلام فرو ریخته است

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیح دلایل شکست اسلام در ایجاد یک جامعه آزاد، عموماً دچار پندارگرایی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک

راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابیکر و عثمان (به عنوان "عوامل نفوذی و دشمنان درونی نهضت اسلامی") پرداخته اند.

"نقد دین" یک ضرورت است. نقد دین ضرورتی برای رهایی انسان از سلطه‌ی سخنگویان دینی و خلع سلاح آن دین به عنوان ابزاری حکومتی است. نقد دین افشاری اوضاعی است که انسان، زیر سیطره‌ی آن به بندگی در آمده است و نقد دین برای ایجاد شرایطی است که انسان به درک جایگاه فروდست طبقاتی- جنسیتی خود نائل آید و برای دگرگونی آن به پا خیزد و مشکل شود. به بیان دیگر، تنها نقد دین است که منجر به شکست دلالان دین در حوزه‌ی نظری و ایدئولوژیک می‌شود و تنها نقد دین است که اگر بر اندیشه‌های طبقه‌ی فرودست جامعه چیره شود، شرایط سرنگونی جمهوری اسلامیان در ایران را آماده می‌کند. این نقد دین به عنوان آگاهی وارونه‌ی طبقه‌ی فرودست جامعه است و

در امور سیاسی، هر انسانی حق دارد از دولتی که اداره امور جامعه را بر عهده دارد انتقاد کند، اما در امور مذهبی و بویژه اسلام (بر پایه آیاتی که بیان خواهد شد) انتقاد از مذهب، مخالفت با خدا (الله) تلقی می‌شود و در بیشتر موارد ریختن خون او واجب می‌شود.

فردی که دستیابی به جایگاه والی انسانی را بر پیروی از روش‌های خرافی و بی‌پایه مردم برتری می‌دهد و در راه رسیدن به آزاد اندیشی و بهسازی و بهورزی گام در مسیر زندگی می‌گذارد و از بازتاب‌های احتمالی و متعصبانه مردم ناآگاه خرد خفت، به خود بیمه راه نمی‌دهد، نه تنها در خود احساس غرور، آرامش و آزادی از بندهای نادانی خواهد کرد بلکه چگونگی اندیشه گردی دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد.

ملایان ضمن رواج خرافات مذهبی و تقویت شیوه‌های دینی، مردم را در منجلاب نادانی، تسلیم، بردگی و غلامی فرو بردند. بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ایرانی نیز با کم بها دادن به پژوهش‌ها و مطالعات تاریخی و عدم شناخت مبانی عقیدتی اسلام (و گاهی وقت‌ها نداشتن حداقل اطلاعات دینی) و نقش ملایان در ایجاد و گسترش این دین و این اواخر با ناآگاهی عقیدتی از عقاید سیاسی/اجتماعی آیت الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خوبیش در آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌های مردم باز مانده اند.

این چنین بود که در نبود آگاهی های تاریخی و در نبود مطالعات و پژوهش های روشگر، شبکه های سنتی و سراسری روحانیت توanstند روز به روز تقویت شوند و سرانجام بلای ایران سوز را در دهه خوین خود بر ایران نازل نموده و جهل و خرافه را بر مردم استوار نمایند و به دست کم یکی از آیه های قرآنی جامه عمل بپوشانند:

وعده جانشینی الله به کسانی که ایمان آورده اند:

سوره ۲۴ (نور) آیه ۵

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آتَيْنَا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلَفُوهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُعَمَّلُنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَصَبَ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مَنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بِعِلْمٍ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیشان را به اینمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آناند که نافرمانند (۵۵)

پیروزی دین الله بر سایر دین ها

سوره ۹ (توبه) آیه ۳۳

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ يُبَطِّهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَيْدُ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

او کسی است که پیامبر را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (۳۳)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ يُطَهِّرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)

اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند (۲۸)

• دین اسلام چه می گوید؟

اگر نیک بنگریم، تاریخ اسلام، جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست؛ تلاش پیگیری است که ریاست طلبان در راه دست یابی به امارت و سلطنت به کار بردند. آین های بشر ستیزانه این دین همیشه بیش از آنکه هدف باشند و سیله بوده اند. نمونه آن ستیز اسلام با شادی است.

باورها، آموزه ها، ارزش ها و احکام اسلامی در ذات و گوهر خود با شادی، شادخواری و شادکامی در ستیز غیرقابل حل و هضم قرار دارند. گذشته از مرگ اندیشی و خوارداشت زندگی در بنمایه های اندیشه اسلامی، اما دایره محترمات و منکرات اسلام به گرد انسان آنچنان تنگ تابیده و پیچیده شده که یک خنده ساده را هم با شرط و شروط و اما و اگر رو برو ساخته است. گویی که انسان «حیوان گریان» است.

زوژه، صیحه، اشک و آء، ناله و سوز و گذاز روضه خوان ها و مدادهان، عزاداران اهل بیت و های های گریه مؤمنین در عزاداری ها، بیش از هر چیز نشان از اختلال در تعادل روانی این مردم بیمار دارد. در اثر تکرار و پیگیری مصیبت خوانی و عزاداری و عزاداران گریه و مرثیه و ماتم و عادت زدگی و ساقمه «دراز دامن» آن در درازای قرون، و انباشت یاوه های پوچ و هردم فزاینده ای که درباره رویدادهای اسلامی تنبیده و بافتنه شده و می شود، قشری ضخیم و چسبناک در لایه های ذهن مؤمنین رسوب کرده و به شکل گونه ای بیماری مزمن جمعی نمود یافته است. این نابهنجاری دقیقاً به دلیل خصلت اپیدمیک و فرآگیر آن، پدیده ای عادی و طبیعی تلقی گردیده و از چشم نزدیک بین بسیاری دور مانده و مورد پرسش و آسیب شناسی قرار نگرفته است.

اسلام آمیخته‌ای است از دین یهودی/ترسایی، بت پرستی و سایر آیین‌های تازیان پیش از اسلام در شبه جزیره عربستان.

در اسلام (همانگونه که از نام آن پیداست)، اطاعت و تسليم، تقوا و فضیلت راستین هستند و پرسشگری و نافرمانی، گناه کبیره می‌باشند. اسلام به خاطر ماهیت و سرشت خود، نمی‌توانست در برگیرنده آزادی‌ها و برابری‌های راستین باشد. آزادی و برابری‌هایی که اسلام بر آنها پاشاری می‌کند، تنها آزادی‌ها و برابری‌های اخلاقی است.

اندک گفتارهای انسان مدارانه اسلام هم، از فرهنگ‌های غنی آن زمان مانند ایرانیان، بالیان یا مصریان گرفته شده است. حتی بسیاری از اصول نصف و نیمه اسلامی در همان مراحل نخستین آغاز به کار اسلام، نشات گرفته از مغز یک تازی پرست ایران سنتیز بنام سلمان است.^{۱۰} برخی اعراب آن دوره، بر اینکه بسیاری از سخنان محمد از سلمان است به او اعتراض آوردند و البته الله با به اصطلاح دلیل زیر، به معتبرین پاسخ گفت:

سوره ۱۶ (نحل) آیه ۱۰۳

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلَّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْجِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمٌ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است (۱۰۳)

"اهرن" ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانها، زمانی از نسطوری‌ها (نصرانی‌ها) و زمانی دیگر از مانوی‌ها فراگرفته است.

^{۱۰} از دیگر خیانت‌های سلمان، دادن مشخصات برخی راهها و شهرهای ایران به تازیان بود تا آنها بهتر بتوانند ایران را مورد تازش قرار دهند.

مفهوم نخستین الله

اجداد اولیه ساکنان یمن در ادوار بسیار قدیم، مانند بسیاری از مردم در جاهای دیگر، به وجود نیروئی مرموز، توانمند و مبهم معتقد بوده و نسبت به آن آمیزه‌ای از احترام همراه با ترس و وحشت احساس می‌نموده‌اند. کم کم که اهالی یمن به پرستش خورشید و ستارگان و ماه روی آورده‌اند در عالم خیال این نیروی مرموز را در وجود آنها یافته‌ند و نام «الله» را به آن موجودات درخشناد اطلاق کردند. نه تنها در عربستان بلکه در جاهای دیگر جهان آن روز هم هر چیز مرموزی را که ناشناخته مانده بود و نیروی قدرتمندی پنداشته می‌شد را «الله» می‌نامیدند. با گذشت سالها، مردم عربستان کم ماه و بیشتر ستارگان را مذکور (مرد) و خورشید و برخی از ستارگان را مونث (زن) پنداز کرده و خورشید و این قبیل ستارگان را «الله» نامیده‌اند.

بگونه‌ای که میدانیم اهالی یمن خود را از نسل یعقوب ابن قحطان میدانستند و سبا که او را نوه یعرب و نخستین پادشاه یمن میداند لقب عبد شمس برخود نهاده بوده و به نوکری خدای خود یعنی خورشید افتخار میکرده است.

در بین قبایل یمنی حتاً پیش از مهاجرت به درون و شمال عربستان اسمی عبدالله وجود داشته که به اختیال فراوان بصورت «عبد-الله» تلفظ میشده است نه «عبد - الله»؛ این نام از دو جزء تشکیل شده بود («آل» و «الله») که به معنای «نوکر الله خود مَا» می‌باشد. در شجره نامه قبیله «جدره» که نصرین ازد را جد اعلای خود میدانسته اند نوہ نصر، عبدالله نام داشته است.

پس از مهاجرت بسیاری از قبایل یمنی به درون عربستان که به بت پرستی روی آورده اند باز هم بر پایه روش گذشته و معمول، به هر یک از بت‌ها نام قدیمی «الله» را اطلاق کرده اند و اگر بتی را مونث می‌پنداشته و یا اینکه آن بت به شکل زن ساخته شده بوده، آن را الله می‌نامیده‌اند.

بگونه‌ای که نوشه اند بت‌های موجود در خانه کعبه اکثرا اصنام بوده اند یعنی به اشکال مشخص (محضوصاً انسان) و از چیز‌های غیر از سنگ و حتا طلا ساخته شده بوده که برخی از آنها ارزش زیادی داشته‌اند. اما بت‌های بزرگ و کوچک که اشکال مختلفی داشته اند مثلاً شبیه انسان یا برخی از حیوانات و اشیاء بوده اند بر حسب اینکه جنس‌شان سنگ یا چیز دیگری بوده (طلا؛ نقره؛ یا فلز

دیگر) به ترتیب وثن یا صنم نامیده می شدند. و هرگاه بی شکل مثلاً پاره سنگ های نامشخص و بی شکلی بوده اند آنها را «نصب» می نامیده اند.

با توجه به همگونی نژاد و اعتقادات قوم سامی، تا اندازه ای میتوان به اشتراک ریشه ای واژه «ایل ال» در زبان عربی با «الله» در زبان عربی پی برد.

از میان هزاران «الله» که پیش از اسلام در سرتاسر عربستان وجود داشته معدودی از آنها همواره برای هر فرد بت پرست به جای الله، الهه محسوب می شده است.

در ضمن مردم آنzman خوب می دانستند که آن بت ها ساخته دست خودشان هستند و هرگز (بر) وارون آنچه که ملاها می گویند) آن بت ها را خدا نمی دانسته اند. آنها قصد داشتند تا با بکارگیری آن شکلواره ها، آن موجود مرمز را به حمایت از خود وادارند. هم اکنون هم هزاران زیارتگاه و مسجد و گورستان در ایران وجود دارند که برخی مردم باورمند، در و پنجره های آنها را می بوسند و از آنها مراد می طلبند. حتی بنا و نجار و صنعتگری که خود با دست خود را به آنها کشیده و بر سر و روی خود می کشند و چه بسا که با اینکار خود را به بیماری ای ناشناخته نیز مبتلا می نمایند.

حال خود با دیده تدبیر بنگرید و بیینید که چه تفاوتی بین آن بت ها و این امام زاده ها وجود دارد. اگر هم به عنوان نمونه، بدن شخصی بنام حسین در فلان محل دفن شده بوده است که تاکنون پوسيده شده و از بین رفته است، پس گورپرستی چه معنایی دارد؟! دست کم همان اعراب جاهلی سنگ و گلی را می پرسیمde اند که وجود خارجی داشته اند.

الله؛ بتِ عرب

عربهای بیابانگرد، پیش از اسلام سنگ های صاف و مکعب شکل را محترم می شمردند و آنگونه سنگها را به عنوان محل زندگی خدا تکریم می کردند. در عربستان، کعبه از همه مهمتر بود زیرا سنگ سیاه را در خود جای داده بود. عربهای پیش از اسلام معتقد بودند که این سنگ توسط خدایان

برای رسیدن به آزادی باید از دشت تاریک نادانی و بی خبری گذشت؛ آگاهی تنها ستاره روشنگر این راه است.

محمد ابن عبدالله

زندگینامه محمد

شرح پرده داری کعبه^{۳۷}

از قرن دوم تا هفتم میلادی، در شمال شبه جزیره عربستان دولت هایی بوجود آمدند که در راس آنها سلاطینی از قبیله های «الخم» و «غسان» قرار داشته اند.

در قرن پنجم میلادی (حدود ۲ قرن پیش از پیدایش اسلام)، پرده دار خانه کعبه (بتخانه مرکزی اعراب) مردی بنام **خزاعه** بود که پیش از مرگ، دخترش را به جایگزینی خود برگزید. دختر بهانه آورد که چون توانایی بدنی باز و بسته کردن در کعبه را ندارد و از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کرد و خراشه این مقام را به برادر کوچکتر خود داد، او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر یک خیک شراب به «قصی بن کلاب» شوهر خواهر خویش واگذار کرد.

از آنچه در کتابهای تذکره نویسان نخستین اسلامی آشکار می شود این است که قصی (یکی از اجداد محمد)، عبادت کعبه را در بین مردم خود رواج می دهد. او دو پسر به نام های عبدالمناف (بنده مناف) و عبدالدار (بنده کعبه) داشت که آنها را به عنوان ناظر این آیین برگماشت. قصی بزرگ خاندان قریش^{۳۸} بود و بدین ترتیب بود که این خاندان از آن پس، پشت در پشت پرده دار کعبه شدند. همین خاندان بودند که مراسم «حج» را پایه گذاری کردند و سایر مردم حجاز را به پیروی از آن وا داشتند (آنهم پیش از آوردن دین اسلام توسط محمد).

جانشین قصی، پسر برگش «عبد مناف» بود که نخستین فرزندانش دو پسر دولو بودند که برپایه روایات عرب، هنگام زاده شدن، از پشت به یکدیگر چسبیده بودند. پس از بدنیا آمدن این دو بچه، بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر در میان آنها نهادند و جدایشان کردند. عبدالمناف آنها را

^{۳۷} برگرفته از "تاریخ تمدن اسلامی" نوشته جرجی زیدان

^{۳۸} عنوان قریش در زبان باستانی عرب، به معنای "اکوسه ماهی" است.

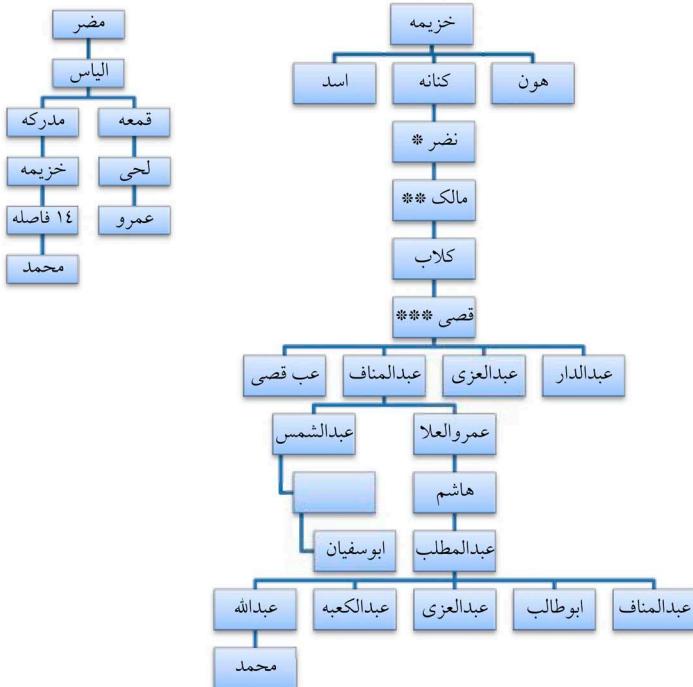
عمروالعلا و عبدالشمس نامید که اولی سرسلسله خاندان بنی هاشم و دومی سر سلسله خاندان بنی امية شد.^{۳۹}

پس از عمروالعلا، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به سیادت قریش رسید و چون او با یک ضربت، استخوان شتر را می شکست، هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و خاندان او از آن پس، بنی هاشم نامیده شدند. پس از مرگ هاشم، عبدالالمطلب جانشین پدر شد. او پس از پرده دار شدن کعبه، نذر کرد که اگر الله به او ۱۰ پسر بدهد، عزیزترینشان را قربانی منا کند اما در زمان موعود، از سو گذش عدول کرد و بجای فرزندش شتری قربانی بت کرد.

عبدالمطلب بر اساس روایت های گوناگونی دارای ۱۲، ۱۰ یا ۱۳ فرزند بود. و عبدالله پدر محمد یکی از آنها بود. عبدالله پیش از دیدن فرزندش از دنیا رفت و خود عبدالالمطلب سرپرستی محمد را بر عهده گرفت. خانواده بنی هاشم اگرچه در زمانی که محمد به دنیا آمد از ثروت و نفوذ خوبی در شبه جزیره برخوردار نبود ولی یکی از خانواده های محترم مکه به شمار می رفت. و بسیاری از بزرگان این قبیله مورد احترام سایر قبیله ها نیز بودند.

محمد پس از اینکه دوران نوجوانی خود را در فقر گذرانید در جوانی به همراهی کاروانها پرداخت. محمد از سن ۱۲ سالگی به همراه عمویش (ابوطالب) به بسیاری از شهرهای عربستان سفر نمود و با بسیاری از قبیل عربستان برخورد داشت. در این سفرها او با پنداشت ها و اندیشه های اجتماعی مذهبی دورانش آشنا شد. زمانی که محمد در برخی سفرهای تجاریش که به همراه عمویش ابوطالب به سوریه می رفت با زاهدی بسیار آگاه به نام «بحیره» آشنا شد، دیدگاه و اطلاعات مذهبی محمد گسترش یافت. بحیره یا بحیرا یک زاهد بود که درباره دین های آن روزگار اطلاعات بسیاری داشت (بیشتر نویسندهای عرب او را یهودی دانسته اند ولی برخی افراد مانند «بن هشام» او را مانوی دانسته اند). محمد بسیاری از اطلاعات دینی خود (بویژه در مورد افسانه های بین النهرین و دین یهود) را از این شخص فرا گرفت.

^{۳۹} پس کشمکش های بین محمد و ابوسفیان، علی و معاوية، حسین و بیزید ... تا بنی عباس و بنی امية، همه جنگ ها و کشمکش های فامیلی بوده اند!



* او فرزندی است که از ازدواج کنانه با همسر جوان خزیمه، به دنیا آمد.

** وی شخصی بت پرست بود.

*** قصی، نخستین رئیس بنکده کعبه از قبیله قریش بود.

محمد در بیست و چند سالگی با خدیجه که بیش از ۴۰ سال سن داشت ازدواج نمود. با توجه به اینکه خدیجه از ثروتمندان عربستان بود، از آن پس، محمد در زندگی به رفاه رسید و سرانجام در سن ۴۰ سالگی ادعای پیامبری نمود.

با نگاهی به شجره نامه محمد و پیشینیان او، ۲ نکته به روشنی آشکار است: نخستین نکته در این شجره نامه آنست که جد بزرگ محمد نه نوح است، نه ابراهیم است و نه اسماعیل (البته اگر هرگز چنین افرادی در تاریخ وجود داشته اند)!

نکته دیگر آنست که «خریمه» جد پازدهم محمد نه تنها بت پرست بوده و نه تنها موجبات ساخت بت «هبل» را فراهم کرده است، بلکه نام خود را نیز بروی آن گذاشت (هبل الخریمه). از سوی دیگر، نام پدر محمد «عبدالله» بوده است که (بر وارون ادعای شیعیان مبنی بر اینکه تمام اجداد محمد یکتا پرست بوده اند) خود هم دلیل دیگری بر بت پرستی پدران محمد بوده است و هم نشان دهنده این است که «الله» پیش از محمد نیز در عربستان شناخته شده بوده است و مورد احترام اعراب بوده است.

محمد، ابو لهب و ابو طالب

ابولهб یکی از عموهای پیامبر و یکی از بزرگان اعراب بود که نه خود و نه زنش تا زمانی که محمد در مکه بود هرگز حاضر به پذیرفتن دین اسلام نشدند. از طرفی به خاطر نفوذی که این شخص در مکه داشت، وی در درسرهایی را برای محمد فراهم آورد.

در قرآن سوره ای بنام ابو لهب وجود دارد. این سوره، فحش نامه و تهدیدنامه ای است که الله برای ابو لهب می فرستد. اینکه چرا الله چنین سوره ای را بر محمد فرو فرستاده به اینجا برمیگردد:

محمد زمانی که در مکه بود، شبی، چند تن از فامیل های خود را به خانه خویش دعوت کرد، برایشان قرآن خواند و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود. ابو لهب، از محمد پرسید، با توجه به اینکه

محمد گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، پس وضعیت عبدالملک^۴ (پدر بزرگ محمد و پدر ابولهب) که پیش از آورده شدن اسلام توسط محمد، از دنیا رفته است چگونه خواهد بود؟ محمد در پاسخ گفت که وی آمرزیده نیست.

سپس ابولهب از محمد درباره برادر خودش (یعنی عموی محمد) ابوطالب^۵ پرسید. محمد پاسخ داد چون ابوطالب نیز از دین اجدادش دست نکشیده، از اینرو او نیز آمرزیده نیست. آنگاه ابولهب نام چند تن از اجداد بت پرست خود (که اجداد محمد نیز بودند) را به زبان آورده و درباره آنها از محمد پرسید. محمد در پاسخ گفت: «حکم الله قطعی است و استثناء نمی پذیرد». آنگاه ابولهب خشمگین می شود و به محمد می گوید [غفرین بر تو محمد، این بود دعوت تو؟!].

پس از آن بود که الله چنین سوره‌ای را نازل نمود:

سوره ۱۱۱ (لهب)

بَيْتٌ يَدَا أُبَيِّ لَهَبٍ وَّتَبٌ (۱) مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلُى تَارِى ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَأَمْرَأَنَهُ حَمَالَةُ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيلِهَا حَتَّلٌ مِّنْ مَسَبِّ (۵)

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آنجه اندوخت سودش نکرد (۲) بزودی در آتشی پر زبانه درآید (۳) و زنش آن هیمه‌کش [آتش فروز] (۴) بر گردنش طنابی از لیف خرماست (۵)

معنای این آیه‌ها به شدت با ویژگی‌های ذات یک خدا، در تضاد هستند. در این آیه‌ها به عینه مانند یک «انسان از کوره دررفته» و ضعیف و احساساتی، خشمگین شده و در برابر بنده بی مقدارش شروع به ناسراگویی کرده است.

^۴ او یکی از مردان تهدیست ولی محترم قریش بود که برای مدنی کوتاه سرپرستی محمد را نیز بر عهده گرفت، او بت پرست بود.

^۵ ابوطالب عموی محمد و پدر علی (داماد محمد) بود. ابوطالب برای چندین سال محمد را سرپرستی نمود و او را مانند یکی از فرزندان خود گرامی می داشت و در همه حال حتی تا زمان مرگش پشتیبان محمد باقی ماند. ابوطالب با اینکه هرگز اسلام نیاورد ولی مهمترین عاملی بود که مکیان را از کشتن محمد باز می داشت.

نگارنده می پرسد که این تهدیدنامه در مورد یک عرب ۱۴۰۰ سال پیش چه پیوندی با تمام دوران تاریخ دارد که قرآن، خود را مُفتش آن می داند؟ آیا خواندن این تهدیدنامه روان مردگان را می آمرزد و یا اندازی داشت به سوادِ دانش پژوهان می افزاید که سوره ای جدایگانه بدان ویژگی داده شده است؟

در مورد اینکه روان مردگان پیش از اسلام مورد بخشش قرار نخواهند گرفت به آیه زیر نیز نگاهی بیندازید (این آیه بدون تردید برای نزدیکان محمد مانند ابوطالب، عبدالملک، عبدالله پدر وی و ... نیز صادق است):

سورة ۹ (توبه) آیه ۱۱۳

ما كَانَ لِلّٰهِيْ وَالذِّينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَئِيْ قُرْبَىٰ مِنْ تَعْلِيْمٍ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ (۱۱۳)

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خوشاوند [آنان] باشند (۱۱۳)

حتی در کتاب «طبقات ابن سعد» (جلد یکم، صفحه ۸۴) آمده است که محمد پس از ادعای پیامبریش، یکبار به سر قبر مادرش رفته است و پس از لختی سکوت، یارانش او را گریان می بینند. دلیل را از او می پرسند. پاسخ می دهد: «دلیل خاموشیم این بود که از او یاد می کردم ولی گریه ام از این روی بود که، چون از الله خواستم که گناه مشرک بودنش را ببخشد، جوابی نشینیدم.»

محمد، دست کم تا پیش از بعثت معصوم نبوده است

دستمایه ای بنام «عصمت» را باید بزرگترین شاه کلید ملاها برای خدا کردن ۱۴ نفر عرب بنام چهارده معصوم دانست. عصمت ویژگی است که در برخی اعراب خاص نهادینه شده بوده (!!) و از همین روی، این افراد نه تنها هرگز گناهی نکرده اند بلکه حتی اشتباھی نیز (در هیچ زمینه ای) انجام نداده اند. این ۱۴ نفر در هر علمی نیز عالم بودند و به گفته ملاها «علم لدنی» داشتند؛ علم لدنی

نوعی علم است که فرد، بدون رفتن به کلاس درس و بدون مطالعه و پژوهش، آنرا تمام و کمال درمی باید. این علم نخستین بار توسط ملا «کلینی» کشف گردید و به ثبت رسید.

برچسب عصمتی که بر این ۱۴ نفر و از آن فراتر درباره بسیاری از خاندان این ۱۴ نفر و حتی در مورد بازماندگان این چهارده نفر (مانند خمینی و خامنه‌ای) پس از ۱۴۰۰ سال بکارگرفته شده است باعث گردیده که هر پرسشی و یا نگاه پرسشی گونه‌ای در مورد این افراد، گونه‌ای تکفیر به حساب باید و آن فرد بسا که به چوبه دار نیز سپرده بشود. بسیاری از هم میهنان گرامی ام را دیده ام که پرسش‌های خردمندانه ای درباره این افراد (۱۴ معمصوم) و خاندان این افراد دارند اما نه دلیری پرسیدن دارند و نه خرافه پرستان که به این برچسب معتقدند را امید نجاتی می‌بینند. آیا می‌توان پرسید که چگونه از علی، که ملاها مدام از مظلومیت و فقرش دم می‌زنند نزدیک به فرزند بچای مانده است؟ چگونه علی را که مشاور جنگ و غارتگریهای عمر و عثمان در ایران بود و عمر داماد وی نیز بود را می‌توان در ستیز با دیگر خلفاً دانست؟ سرکوب‌های ایرانیان در دوره او (بویژه در شهر استخر)، چگونه عدالتی می‌تواند باشد؟ آیا مردم می‌توانند پرسید که چرا حسن و حسین، دست کم ۷۰ زن را به همسری درآورده باشد؟ آیا کسی می‌تواند پرسید که صادق چگونه شخصاً در لشکرکشی به شمال ایران شرکت داشته‌اند؟ کسی می‌تواند پرسید که صادق چگونه دانشمندی بوده است که تمام علم او و تمام نوشه های او بدین موضوعات برمی‌گردد که چگونه باید با چند کنیز خوابید، چگونه باید با زن خود دخول کرد، کدام خودرنیها قدرت جماع را افزایش می‌دهند، آداب به خلا رفتند چندند و ...؟ کسی می‌تواند پرسید چگونه بود که رضا نه تنها ولايتمهدی یک ايراني ستيز را پذيرفت بلکه داماد وی نیز شد؟ و ... و ...!

نه! کسی نمی‌تواند پرسد. آنها معمصوم بوده اند!

با اينکه بريایه ادعای ملاها، ريشه عصمت به پیامبر اسلام برمی‌گردد اما باید گفت که خود محمد هرگز ادعایی مبنی بر عصمت خود نداشته است و در قرآن همانگونه که در ادامه خواهید دید، این موضوع که او نیز مانند سایرین، دست کم خطاهایی داشته است را بروشني می‌توان ديد:

سوره ۲۰ (طه) آیه

وَلَا تَمْدُنَّ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْواجًا مِّنْهُمْ رَّهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِيُتَقْبِلُوكُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَّبِّكُمْ خَيْرٌ وَأَنْعَمٌ
(۱۳۱)

و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم با چشم حسرت منگر و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است
(۱۳۱)

سوره ۱۵ (حجر) آیه

لَا تَمْدُنَّ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْواجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَخْرُنْ عَالَمِيهِمْ وَانْخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸)
و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان [=کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز (با چشم حسرت منگر) و بر ایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر (۸۸)

با توجه به دو آیه بالا می‌توان دریافت که نگاه با حسرت (که اگر چه گناه نیست اما اشتباه هست) در محمد وجود داشته است و الله از محمد خواسته است که چنین کاری نکند.

سوره ۱۷ (اسراء) آیه های ۷۳ و ۷۴

وَإِنْ كَادُوا لِيَقْنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتُقْرِئَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَأْخَذْنُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَلَوْلَا أَنْ
يُبَشِّنَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكِنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴)

و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما بینندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند (۷۳) و اگر تو را استوار نمی‌داشتم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی (۷۴)

سوره ۶ (انعام) آیه

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخْوُضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأُغَرِّضُ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ وَإِنَّمَا يُنَسِّبُنَّكَ
الشَّيْطَانَ فَلَا تَمْعَدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸)

...

و چون بیبینی کسانی [به قصد تخطیه یعنی خرده گیری و مسخره] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب [و با آنان معاشرت نکن] تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین (۶۸)

آیه‌های بالا که از دو سوره اسراء و انعام آورده شده اند نشان می‌دهند که قدرت ایمانِ محمد چندان هم قوی نبوده است و اگر الله بداد او نرسیده و او را در راه خود استوار نکرده بوده، او دچار لغزش می‌شده است. البته ظاهراً قدرت الله هم آنقدر نبوده که بتواند محمد را در رویارویی با شیطان پشتیبانی کند و شیطان موفق شده است که او را به فراموشی بیندازد.^{۴۲}

سوره ۴۲ (شوری) آیه ۵۲

وَكَذَلِكَ أُوْتَيْنَا إِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ أُمْرِنَا مَا كُنْتَ تَنْذِيرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعْلَنَاهُ نُورًا لَّهُبَابِيَّ بِهِ مِنْ نَشَاءِ مِنْ عِبَادِنَا وَإِلَيْكَ لَتَهَدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵۲)

و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (۵۲)

سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۲

تَحْنُّنُ تَقْصُنُ عَلَيْكَ أَخْسَنَ الْفَصَصِ بِمَا أُوْحِيَتْ إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنُ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَعِنَ الْغَافِلِينَ (۳)
ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از غافلین بودی (۳)

دو آیه بالانیز نشان می‌دهند که محمد پیش از ادعای پیامبری اش نه تنها نمی‌دانسته است که ایمان چیست بلکه از غافلین نیز بوده است (بر وارونه ادعای ملاها مبنی بر الله پرست بودنِ محمد، قبل از

^{۴۲} برخی مواقع زمانی که خود محمد قصد خواندن آیه ای را داشت، پیش می‌آمد که آیه را بدرسی در خاطر نداشت و از همین روی، برخی بر پیامبری او خرده گرفتند و الله هم آیه ۶۸ سوره انعام را نازل نمود تا به مردم بگوید که شیطان است که محمد را به فراموشی انداخته است.

بعثت). بنابر این، روشن است که بر پایه همین آیه های قرآن، محمد اصلاً نمی توانسته که مخصوص باشد.

سوره ۹۳ (ضحی) آیه ۷

وَوَجَدَكَ ضَالًا فَهَدَى (۷)

و تو را گمراه^۴ یافت پس هدایت کرد (۷)

سوره ۹۴ (شرح یا انتراح) آیه های ۱ تا ۳

أَلَمْ تُشْرَحْ لَكَ صَدِّرَكَ (۱) وَوَضَعَنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

آیا برای تو سینهات را نگشاده ایم (۱) و بار خطاهایت را از [دوش] تو برنداشتیم (۲) [باری] که [گریبی] پشت تو را شکست (۳)

سوره ۴۸ (فتح) آیه های ۱ و ۲

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱) لِيُغَفِّرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ وَيَتَمَّ زَعْمَةُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲)

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی (۱) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را برابر تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند (۲)

در سه آیه بالا بطور کلی بر ادعای مخصوصیت محمد خط قرمز کشیده شده است. الله، محمد را گمراه می یابد، او را با برداشتن بار خطاهایش، به راه راست می آورد و سپس با یک پارتی بازی الله گونه از گناهان گذشته وی و گناهان آینده وی درمی گذرد. درگذشتن از گناه آینده محمد بدین معناست که الله، انجام هر کاری توسط محمد را پیشایش پسندیده است و پرانه انجام هر عمل خطایی را بدو داده است زیرا پیشایش حتی گناه خطای نکرده اش نیز بخشووده شده است.

^۴ ماله کشان اسلامی مانند الهی قمشه ای "تو را گمراه یافت" را "تو را سرگشته یافت" معنی نموده اند. درصورتی که "صال" و کلماتی مانند ضلالات و یا ضالین (مثلاً در سوره توحید آیه "غَيرَ المَغضُوبُوا الْأَضَالُونَ") معنای «گمراهی» می دهند و نه سرگشته‌ی.

رویهم رفته از نص صریح و غیرقابل خدشه قرآن چنین برمی آید که خود محمد هرگز ادعای عصمت و داشتن مرتبه ای فرا انسانی را برای خود نداشته است. خصلت های فوق انسانی، عصمت و داشتن معجزه، ویژگی هایی بوده اند که بعدها توسط ملایان با دستار و بی دستار به او نسبت داده شده اند.

محمد بیسواند نبوده!

دلایل بسیاری وجود دارد که ثابت می کند محمد بی سواند نبوده است و در ادامه به برخی از آنان می پردازیم:

- برپایه نوشته های تاریخ نویسان بزرگ اسلامی که مورد تایید سنی و شیعه نیز می باشند، محمد پیش از مرگش از اطرافیان خود خواسته است که قلم و کاغذی بدستش بدھند تا چیزی برایشان بنویسد.
- زمانی که صلح حدبیه بین مکیان و مسلمان در حال شکل گیری بود، در برگه کاغذ صلح نامه نوشته شده بود "... محمد، رسول الله ...". مکیان به این امر معارض شدند و گفتند که اگر محمد را به عنوان رسول الله پذیرفته بودند که دیگر نه جنگی بود و نه صلح نامه ای لازم، محمد به عمر می گوید که این نوشته را تغییر دهد اما او از انجام این کار، سر باز می زند، به علی هم امر می کند اما او هم سر باز می زند. محمد خودش قلم را می ستاند و نوشته را تغییر داده و می نویسد "... محمد ابن عبدالله ...".

- سخنی از امام ششم شیعیان است که می گوید «ظهور محمد را از بین قومی که اگرچه سواد خواندن و نوشتند داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و به همین علت «امی» نامیده شده اند، را باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست»^{۴۴}.

در بسیاری از موارد، ادعای «بیسواندی محمد»، ترجمه مغرضانه ای (و یا دست کم، ناآگاهانه ای) است که از واژه «امی» در قرآن شده است و این ترجمه مغرضانه، مهمترین دلیل دستاریندان است

^{۴۴} این سخن در کتاب بحار الانوار، نوشته بزرگ دستاریندان، آیت الله مجلسی نیز آورده شده است.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۲۰

فَإِنْ حَاجُّوكَ قُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمَّيْنَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُمَا أَفْقَدْتُمْ إِنَّهُمْ لَوْلَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِالْعِبَادِ (۲۰)

پس اگر با تو به محاجه برخاستند بگو من خود را تسلیم خدا نموده‌ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است] و به کسانی که اهل کتابند و به امین^{۶۰} بگو آیا اسلام آورده‌اید پس اگر اسلام آوردن فقط هدایت‌یافته‌اند و اگر روی برخاستند فقط رساناند پیام بر عهده توست و خداوند به [امور] بندگان بیناست (۲۰)

با مد نظر قرار دادن آیه بالا، باید گفت که بسیاری از قرآن شناسان و اسلام شناسان بزرگی مانند «توری»، «پالمر»، «رودول»، «لين»، «وری» و «نولدک شوالی» تاکید کرده اند که امی می به معنای «غیریهودی» است و نه «بی سواد». اصل این واژه نیز از زبان عبری به عربی راه یافته است و اصل کلمه در زبان عبری «goyim» یا «goi» می‌باشد.

ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید «کلمه امی به آنها بی‌گفته می‌شود که نه پیامبری برایشان ارسال شده و نه کتابی برایشان نازل گردیده است. همچنین الطبری در تفسیر آیه می‌گوید که «کلمه امی به افرادی گفته می‌شود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است (مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند) ولی یهودیان و مسیحیان "اهل کتاب" خوانده شده اند».

یکی از مهمترین دلایلی که قرآن شناسان در رد معنای «بی سواد» برای امی دارند آیه زیر است:

^{۶۰} جای شگفتی است که در برخی از ترجمه‌ها جدید قرآنی، امین به مشرکین ترجمه شده است. همچنین واژه «اهل کتاب» که در قرآن بسیار تکرار شده است به معنای یهودیان می‌باشد.

سوره ۲ (بقره) آیه های ۷۸ و ۷۹

وَمِنْهُمْ أُمِيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أُمَّانِيَ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظْلَمُونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيُشَرِّعُوا بِهِ ثُمَّ نَأَيَا قَبِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مَمَّا كَتَبْتُ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مَمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

و [بعضی] از آنان امی های هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند و فقط گمان می برند (۷۸) پس وای بر کسانی که کتاب با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می آورند (۷۹)

در سوره بقره، از آیه ۴۰ به بعد نخست درباره یهودی ها بحث می شود و آنگاه الله. الله در آیه ۷۸ امی های ناآتنا با کتاب مقدس را خطاب قرار می دهد و در آیه ۷۹ آنها بی که کتاب مقدس می نویسند را تهدید می کند.

با توجه به آیه های ۴۰ تا ۷۸ و همچین عبارت «وای بر آنها که کتاب را با دستان خود می نویسن» (یعنی امیین)، پس هرگز نمی توان چنین برداشتی نمود که امی کسی است که هم بی سواد است و هم می تواند کتاب بنویسد.

همچنین باید گفت که، کلمه امی از کلمه های هم ریشه با "امت" است که معنی گروه می دهد. پس امی هم یک «گروه»، البته با مشخصات خاص می باشد. از اینها گذشته در هیچ فرهنگ لغت نوشته شده به دست تازیان (و نه دستاریندان تازی پرست به دنیا آمد) نمی توان چنین برگردانی برای این واژه یافت که معنی اصلی این واژه را "بی سواد" به نگارش درآورده باشند.

البته در پایان این بخش باید گفت: چیزی که واضح می باشد این است که محمد میل نداشته که باسوان بودن خودش را آشکار سازد. شاید یکی از دلایلی را که بتوان در این باره آورده به این موضوع برگردد که محمد خواسته است تا پیش از ادعای نبویش، به مطالعاتی درباره دین و مذهب (مسیحیت و یهودیت؛ و بیویه یهودیت) دست بزند. او در سفرهای تجاری اش نیز با چندتن از این دین داران بارها وارد گفتگو می شده است و درباره دینشان از ایشان اطلاعات بدست می آورده است.

می توان به درستی بیان نمود که محمد تا پیش از ادعای نبوت، مدت زیادی از وقت خود را صرف پرداختن به امور مردم عربستان می کرده است.

محمد، زنان و کنیزان

گاهی ممکن است بین برخی زوج ها مسائلی در رابطه با زمان یا چگونگی همخوابگشان پیش بیاید. البته هیچ زوج خردمندی معمولاً این مسائل را برای دیگران بازپرداخت نخواهد کرد. اما در مورد محمد اوضاع دیگرگونه است. قرآنی که مسلمانان ادعا می کنند برای تمام دوران تاریخ آمده و بر همه چیز شامل است و نه تاریخ مصرف دارد و نه جایگاه مصرف؛ می بینیم که در بسیاری از آیه های آن، مسائل اخلاقی و گاهی رختخواری محمد به میان کشیده می شوند و الله به محمد می گوید که چگونه با زنان رفتار کند، چگونه با آنان همخوابگی کند و چه زمانی!

۱- جایجا کردن نوبت همخوابگی زنان

آیه زیر مربوط به زمانی بود که برخی از زنان محمد بدرو معارض شدند که چگونه، محمد نوبت همخوابگی آنان را با دیگر زنان عرض می نماید:

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۱

تُرْجِي مَنْ تَشَاءْ مِنْهُنَّ وَتُنُوِّي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءْ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَّلْتَ فَلَا جَنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ تَقْرَأَ أَعْيُّهُنَّ وَلَا يَحْمِنَ وَلَا يَرْضِيَنَ بِمَا أَتَيَّهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا حَلِيمًا (۵۱)

نوبت هر کدام از آن زنها را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده و بر تو یا کسی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای [از دیواره] طلب کنی این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتگ نشوند و همگی شان به آنچه به آنان داده ای خشود گرددند و آنچه در دلهای شماست خدا می داند و خدا همواره دنای بردبار است. (۵۱)

۲- امتیاز پذیرش زنی که خود را به محمد می بخشد

سوره ۳۳ (احراب) آیه ۵۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَقْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّاتِي أَتَيْتُ أُجْوَرَهُنَّ وَمَا مَلَكْتُ يَمْبَنِكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَنْتَنِ
عَمَّكَ وَيَنْتَنِ عَمَّا تَكَوَّنَ وَيَنْتَنِ خَالِكَ وَيَنْتَنِ خَالِكَ الَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا
لِلَّهِ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَكْحِمَهَا خَالِصَةً لَكَ مَنْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ
وَمَا مَلَكْتُ أَيْمَانَهُمْ لِكُلِّمَا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (۵۰)

ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمومیت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] و پیو توسط نه دیگر مؤمنان ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کردیم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزندۀ مهربان است (۵۰)

«ام شریک دوسیه» یکی از چهار زنی است که خود را به پیغمبر بخشیده است^{۴۶} (بهه کرده است). زمانی که او خود را به پیامبر بخشید، محمد او را بی درنگ به خود پذیرفت. عایشه از اینکه ام شریک خود را به پیامبر می‌بخشد و از اینکه پیامبر او را به خود می‌پذیرد، سخت آشفته می‌شود زیرا ام شریک بسیار زیبا بود. عایشه از شدت خشم و رشك می‌گوید که «نمی‌دانم زنی که خویشن را به مردی پیشکش کند چه ارزشی دارد؟». از همین روی (و البته در دفاع از محمد) آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد.

آوردن آیه بالا، نه تنها صدای عایشه بلکه صدای چند تن از نزدیکان محمد را نیز درآورد و آنها به محمد می‌گفتند که این چگونه خدایی است که ترا اینچنین بدون قید و شرط رها نموده تا هر که را می‌خواهی اختیار کنی؟! و البته نباید فراموش کرد که این «پذیرش زنان»، تنها مختص محمد است و پس!

^{۴۶} سه زن دیگر می‌مونه، زنیب و خوله می‌باشند.

۳- موضوع عایشه و صفوان بن المعطل

یکی از غزوه های پیامبر، غزوه ای با نام «بنی مصطفی» بود که در سال سوم یا پنجم قمری روی داد. این تیره، در فاصله دوری از مدینه زندگی می کردند.

پایان این جنگ همراه با پیروزی برای مسلمانان بود و غنایم بسیاری نیز به دست مسلمانان رسید. یکی از این غنایم، دختری زیاروی بنام جویریه بود که به محمد بخشیده شد. و زمانی که محمد او را به خود پذیرفت موجبات آزار عایشه که در این سفر همراه پیامبر بود فراهم شد و او سخت آزده خاطر شد.

زمانی که این غزوه در حال انجام بود، در پشت جبهه جهاد، بین برده عمر و یکی از مردمان خزرچ کشمکشی پیدا شد. «عبدالله بن ابی» که از مخالفان معروف (محمد) بود از این رویداد برآشفت و گفت «این بلایی است که خودمان بر سر خودمان آورده ایم (یعنی پذیرش مکیان را). و این مثل درباره ما صادق است که وقتی سگ خود را سیر کردی به خودت حمله می کند. برگردیم به یشرب تا با اکثر عزیزانمان، اقلیت خوار را بیرون ببریزیم». عبدالله بن ابی و چند تن از نزدیکانش عزم رفتن به مدینه را کردند. زمانی که غزوه به پایان رسید محمد از این رویداد باخبر شد و برای همین، کاروان را با سرعت هرچه تمامتر و با تعداد توقیفاتی بسیار کوتاهتر از معمول به مدینه رهنمون ساخت تا از فتنه انگیزی عبدالله بن ابی در مدینه جلوگیری نماید.

در راه بازگشت به مدینه، زمانی که کاروان در افق توقفی کوتاه داشت، عایشه بنا به دلیلی^{۴۷} از کاروان جا ماند. و زمانی که کاروان به مدینه رسید محمد تازه متوجه عدم حضور عایشه شد و از این روی غوغایی برپا می شود و محمد، علی را به مسیر بازگشت کاروان به مکه می فرستد تا خبری بیاورد.

عایشه نیز که از کاروان جا مانده بوده است توسط جوانی خوش صورت (احتمالاً ۲۲ یا ۲۴ ساله) بنام صفوان پیدا می شود و آنها شبی را نیز باهم بوده اند و پس از روشن شدن هوا، صفوان، عایشه را بر ترک شترش می نشاند و با هم راهی مدینه می شوند. علی که برای فهمیدن غبیت عایشه فرستاده

^{۴۷} گویا به قضای حاجت رفته بوده است و در این میان، گردنبندش را گم می کند. در راه بازگشت، هم کاروان زود حرکت می کند و هم او راه بازگشت را گم می کند. پس کاروان بدون او راهی می شود.

شده بوده، عایشه را بر ترک شتر صفوان می بیند و پس از بازگشت، به محمد می گوید که: « رها کن این خبیثه را که زن برای تو مانند کفشن است.»^{۴۸}

پس از آنکه عایشه به شهر آمد و با آنکه او بر بی گناهی خود اسرار داشت اما مردم او را زنی بدکاره نامیدند و حتی برخی از یاران نزدیک محمد نیز از او خواستند که عایشه را طلاق بدهد.

سخنهای درشت بسیاری بر سر زبانها بود: «هر چقدر هم که صفوان آهسته می راند است باید بلاfacسله به مدینه می رسیده است و نه این مقدار دیرتر! برخی می گفتند شاید عایشه از اینکه محمد، پیش از این سفر، زن پسرش را که بسیار هم زیبا روی بوده است را به زنی گرفته و پس از این غزوه زن زیاروی دیگری چون جویریه را به خود راه داده و به همسری درآورده است، سخت آزره شده و او نیز از سر کینه جویی، ایچنین با آبروی محمد بازی کرده است.

برخی می گفتند چگونه است که محمد با آنهمه شیفتگی اش به عایشه از او غافل مانده است و تا زمان رسیدن به مدینه نفهمیده است که عایشه همراه کاروان نیست.

برخی دیگر نیز می گفتند هر چقدر هم که کاروان با سرعت حرکت می کرده است، صفوان و عایشه با توجه به اینکه همراهشان بار یا وسیله خاصی نبوده است) باید به کاروان می رسیده اند.»

محمد کاملاً بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود که انتخاب هر کدام از آن راه ها برای او یک آبرویزی بود. انتخاب ادامه زندگی با عایشه که مردم، او را چنین دیده بودند خود یک فاجعه بود. از سویی طلاق دادن او نیز خود آبرویزی بزرگی بود زیرا طبق آیه ای از قرآن، الله به زنان محمد گفته بود که آنها را بر زنان عالم برتری داده است! چگونه می شد محمد که خود ادعای رسولی همین الله را می کرد زنی از زن های برگزیده الله را طلاق بدهد؟ محمد در این میان با دو تن از محramان خود (علی این ایطالیب و اسماء بن بیزید) وارد مشورت گردید و البته راه به جایی نبرد.

اینجا بود که مانند همیشه الله به داد محمد رسید و آیه های زیر را نازل کرد که، اگر کسی مدعی شود که عایشه با صفوان عملی انجام داده است باید هم خود و هم ۳ نفر دیگر (در همان شب) بر سر ماجرا حاضر بوده باشند (و با چشمان خود ماجرا را دیده باشند) و اگر نه، آن فرد باید شلاق بخورد.

^{۴۸} گفتن این جمله توسط علی مایه کینه عایشه نسبت به او شد و همین کینه پکی از دلایل شکل گیری جنگ جمل بود.

نکته بسیار شگفت آور این است که در بسیاری از موضوع هایی که در مورد آنها محمد از الله آیه آورد، موضوع را به قول تازی ها "عطف بما سبق"^{۴۹} نمی کرد اما در اینجا چون پایی عایشه (زن محبوب محمد) در میان بود این موضوع عطف بما سبق شد و حسن بن ثابت و حمیه دختر جهش^{۵۰} هشتاد ضربه شلاق خوردند.

سوره ۲۴ (نور) آیه های ۱۱ تا ۱۳

إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِنْكَعْسَةِ عَصَبَتْهُمْ لَا تَحْسِبُوهُ شَرًّا لِّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أُمَّرَى مُنْهَمْ مَا اكْتَسَبْ مِنَ الْإِيمَانِ وَالَّذِي تَوَلَّ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ لَهُ عِذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْلَا إِذْ سَمِعَتُمُوهُ طَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُمْنَانَ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَاتُلُوا هَذَا إِفْكَ مَبْيِنٍ (۱۲) لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شَهَادَاتِ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَاتِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الظَّاهِرُونَ (۱۳)

در حقیقت کسانی که آن بهتان [دادستان افک] را [در میان] آوردهند دستهای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتكب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمدۀ آن را به گرفتن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت (۱۱) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتد این بهتانی آشکار است (۱۲) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردهند پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند ایناند که نزد خدا دروغگویانند (۱۳)

سوره ۲۴ (نور) آیه های ۴ و ۵

وَالَّذِينَ يَرْبُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَاتِ فَأَجْلِيلُهُمْ ظَمَانِينَ جَلَدَةٌ وَلَا تَقْبِلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبْدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا بِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵)

^{۴۹} به معنی آن است که اگر حکمی در زمان حال آورده شود نمی توان آنرا برای اعمال انجام شده ای پیش از آورده شدن این حکم انجام شده اند.

^{۵۰} این دو قرد بر معموم بودن عایشه در این موضوع با دیده تردید نگریسته بودند.

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزند و هیچگاه شهادتی از آنها نذیرید و ایناند که خود فاسقند (۴) مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است (۵)

نتیجه وجود چنین آیه ای آن است که: هر کس در هر کجا زن شوهرداری را در حال ارتکاب زنا دید باید چشم برهم گذارد و از آنجای بگذرد. زیرا اگر گوشش ای از آنچه را که دیده بازنماید بالا فصله از او شاهد می‌خواهدند و چون در آن هنگام چهار فرد بر آن واقعه حاضر نبوده اند، او را به چوب فلک می‌بنندند و ۸۰ ضربه شلاق به او می‌زنند. و شکفت آور اینکه از آن پس نیز، شهادتش در هیچ جایی پذیرفته نمی‌شود.

شان نزول دو آیه ۴ و ۵ سوره نور

همانگونه که تا اینجا گفته شد، شان نزول آیه ۴ سوره نور، مربوط به زمانی بود که برخی در ماجراهای عایشه و صفوان سخن‌هایی گفتند که محمد را سخت آزد. اما بشنوید شان نزول آیه پنجم را:

(شان نزول: از ابن عباس نقل شده سعده بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر در جمعی از اصحاب گفت: هرگاه ... وارد خانه خود شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است؛ اگر بگذارم تا ۴ شاهد بیاید، او کار خود را کرده است و اگر بخواهم او را بکشم ... به عنوان قاتل، قصاص می‌شوم و اگر هم بیایم و آنچه دیده ام را برای شما بگویم، ۸۰ تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت. [مطلوب نیست چرا الله خودش متوجه این اشکال نشده است!؟]

پیامبر که این سخن را اعتراض به الله می‌دانست با گله مندی فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

مردم عذر خواستند و گفتند که آن شخص مرد غیوری است ... سپس سعد نیز ... گفت: ... میدانم این سخن الله است ... ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتمن.

پیامبر فرمود: حکم الله این است و او نیز گفت صدق الله و رسوله.

چیزی نگذشت که پسر عمومی محمد (هلال بن امیه) از در وارد شد، در حالیکه مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود ... او با صراحت گفت: من با چشم خود این موضوع را دیدم و با گوش خود آنها را شنیدم!

پیامبر به اندازه ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره اش نمایان گشت. ... در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند: دیدید همان داستان سعد بن عباد تحقق یافت. آیا براستی پیامبر، هلال را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمارد؟

در این هنگام وحی بر پیامبر نازل شد و آیه ۵ سوره نور نازل شد ...^{۵۱}

۴- سوگند درباره عدم همخوابگی با دیگر زنان و شکستن آن سوگند!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۲

لَا يَحِلُّ لَكُنَ النِّسَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا أَنْ تَبْدِلَ بَهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا (۵۲)

از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان زنان دیگری بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتاد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲)

سوره ۶۶ (تحريم) آیه های ۱ تا ۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَمْ يَحُرِّمْ مَا أَخْلَى اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغُ فِي مَرْضَاتٍ أَزْوَاجَكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱) قَدْ فَرِضَ اللَّهُ لَكُمْ تَعْجِلَةً أَيْمَانَكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذَا أَسْرَ النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدَّيْشًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَغْرَصَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا يَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْتَ أَنْتَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَيْرُ (۳) إِنْ تُؤْتُنَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَنَعْتَ فَلَوْكُمْ وَإِنْ تَظاهِرَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِئْرِيلُ وَصَنَاعُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ طَهِيرٌ (۴) عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَقْكُنَّ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَأْبِياتٍ عَابِدَاتٍ سَانِحَاتٍ تَبَيَّنَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵)

^{۵۱} کتاب «تفسیر نمونه»، جلد چهارم رویه های ۳۷۸ و ۳۷۹

ای پیامبر چرا برای خشنودی زنانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی خدا[است که] امر زنده مهریان است (۱) قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن [یعنی شکستن] سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم (۲) و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت (درباره ماریه به حفظه) و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلوب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت مرآ آن دانای آگاه خبر داده است (۳) اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود (۴) اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان مؤمن فرمانبر توبه کار عابد روزه دار بیوه و دوشیزه به او عوض دهد (۵)

ماریه قبطیه یکی از کیزان محمد بود. ماریه که هم سیاه پوست و هم زیباروی بود را از مصر برای محمد هدیه فرستاده بودند.

وواقعی که میان محمد و ماریه اتفاق افتاد باعث نازل شدن سوره ۶۶ (تحریم) شد، که در نتیجه محمد، ماریه را بر خود حرام کرد و به همین دلیل این سوره را تحریم میخوانند. «علی دشی» در کتاب «۲۳ سال» خود در مورد این ماجرا این چنین مینویسد:

«ماریه روزی نزد پیغمبر آمد. آن روز پیغمبر در خانه حفظه بود و حفظه در خانه نبود. حضرت همانجا با ماریه همبستر شد و در این میان حفظه سر رسید و داد و بیداد برآه انداخت که چرا حضرت با کنیز خود در خانه و در بستر او خوابیده است و چرا نوبت او را با کنیزی عوض کرده است. پیغمبر برای تسکین خاطر حفظه و آرام کردن وی، ماریه را بر خود حرام کرد. محمد از حفظه خواست که این موضوع بینشان محترمانه بماند ولی حفظه بالفاصله این موضوع را به اطلاع عایشه رساند و رسول الله دوباره همان قسمی که برای حفظه خورده بود را برای عایشه نیز خورد و بالاخره موضوع با پادرمیانی الله حل شد.

لاید پس از رفع بحران یا بواسطه علاقه ای که محمد به ماریه داشته و یا بواسطه این که ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و بازخواست کرده بود حضرت از حرام کردن

ماریه بر خویشتن عدول (صرف نظر) کرد و برای تبرئه و تزکیه وی آیه های اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است.»

البته راه عدول کردن از سوگند و شکستن آن نیز در قرآن بیان شده است و آن دادن کفاره^{۵۳} است. پس نتیجه آنکه با اینکه محمد قبلًا برای حفصه و عایشه سوگند خورده بود که دیگر چنان نکند که کرد؛ اما الله به او می گوید که چرا من که زن را (به هر گونه و از هر راه و از هر شکلی) بر تو حلال کرده ام، تو بر انجام ندادن همخوابگی با آنان، سوگند خورده ای؟ سوگندت را با دادن کفاره ای بگشای!

به هر روی می توان به این نتیجه هم رسید که در اسلام، سوگند خوردن، هیچ بهایی ندارد و یک مسلمان می تواند سوگندی بخورد، با پرداخت وجهی، با الله معامله کند و بر سر انسانی کلاه بگذارد و اکنون باید پرسید که اگر سوگند خوردن که در اسلام دارای جایگاه والایی است اینچنین بتوانید تحریف شود آیا به سخن و قول یک مسلمان متعصب می توان اهمیتی داد؟ آیا خمینی نیز از همین آیه درس گرفته بود که پس از به ایران آمدن و به تخت نشستن و ایرانی کشی آغاز کردن و ... در برابر پرسشی از وی که علت دیگرگونه عمل کردن پس از آشوب^{۵۷} (نسبت به سخنانش در پاریس) را دلیل خواست، گفت «خدume بود»؟ و نگارنده اطمینان دارد که خمینی، کفاره این دروغ گویی را هم به اربابان انگلیسی/فرانسوی خود پرداخت نموده است تا خدای ناکرده گردی بر دامان سفید او نشینند و خدای ناکرده بی بهره از خوبیان همیشه باکره بهشتی نماند!

باز هم درست به درون مایه آیه های بالا توجه کنید که چگونه (با پا در میانی الله) پس از اینکه حفصه راز گفته شده را به دیگری می گوید، رسول الله قول می دهد که اگر این راز پوشیده بماند، هم رسول ماریه را بر خود حرام می کند و هم پدر حفصه، (عمر) خلیفه خواهد شد. آیا این در شان خداوندگار بزرگ است که به مسائل زناشویی محمد پیردازد و بین محمد و زنانش خبرچینی کند؟؟

آنچه در این میان دارای اهمیت می باشد این است که با آنکه آن راز را حفصه به عایشه و عایشه به محمد گفته است، ولی محمد می گوید که این راز را «الله دانا و آگاه به وی خبر داده است.».

^{۵۲} سوره پنجم، مائده (آیه های ۸۹ و ۹۵)، یکی از سوره هایی است که چگونگی کفاره دادن را بیان نموده است.

حاشیه نویسی در قرآن، خود سند دیگری است که مجتهدان و قرآن نویسان از آن استفاده کرده تا وقایعی را که باعث نزول آیات شده اند را برای خوانندگان بازگو نمایند.

به همین دلیل بجاست که به آن قسمت از حاشیه قرآن که مربوط به سوره تحریم است، نگاهی بیاندازیم تا تصویری روشن تر از مسائل خانوادگی محمد داشته باشیم.

حاشیه قرآن مهدی الهی قمشه ای^۳ درباره سوره تحریم:

« شان نزول آنکه: حضرت رسول با ماریه قبطیه کنیز ام ولدش ابراهیم بود، روزی در بیت حفصه یا در بیت عایشه خلوت کرد و حفصه بر آن آگاهی یافت، پس باین جهت حضرت رسول ماریه را بر خود حرام کرد، چنانکه در بیان تحریم تحریر خواهد یافت و به حفصه فرمود که این راز را با کسی مگو و چون آن حضرت بیرون رفت حفصه به عایشه گفت و بوحی الهی آن حضرت اطلاع یافت... »

۵- زنان بیچاره محمد

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۶ و ۲۸

الَّتِي أُولَئِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ أَمَهَّا ثُمَّ وَأُولُو الْأَرْضَ حَمَّ بِغَضْبِهِمْ أُولَئِي بِيَنْعِضِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيْ أُولَائِنَّكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكُ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ فُلْ لَأَزْوَاجِكِ إِنْ كَتَّنَ ثَرِيدَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَيْسَتَهَا فَتَعَالَى أَمْسَكَنَ وَأَسْرَ حَمْكَنَ سَرَّا كَحَا جَمِيلًا (۲۸)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند] مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت] ای احسانی کنید و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است (۲۶) ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بباید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸)

^۳ کتاب "قرآن المجید با منتخب التفسیر فارسی" مهدی الهی قمشه ای - خط حسن میرخانی - سال ۱۳۳۷ (رویه ۷۴۱)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۳

... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمُ الْأَهْرُبُ إِلَوْبِكُمْ وَإِلَوْبِهِنْ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنَا رَسُولُ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أُرْوَاجَةً مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَاهُ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

... و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برجانید و مطلعاً [نایاب] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است (۵۳)

ابن عباس^۴ می‌گوید «شخصی پیش یکی از زنان حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نایاب چنین کاری [سخن گفتن و دیدن زن من] از تو سر برند. مرد گفت: این زن دختر عمومی من است، نه از من عملی ناروا سر زد و نه از او. پیغمبر گفت: این را می‌دانم ولی کسی از الله غیرتر و از من غیرتر نیست. مرد دمغ شد و در حالی که دور می‌شد غرغرکنان می‌گفت: مرا از سخن گفتن با دختر عمومی نهی می‌کند؛ پس از مرگش با وی ازدواج خواهم کرد.»

پس از این رویداد بود که چنین آیه ای بر محمد نازل شد!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۳۲ و ۳۳

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْمِنَ كَأْخِدِ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَقْتَيْنَ لَنَا تَخْضَعْنَ بِالْقُوْلِ فَيَطْعَمُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قُوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَقُرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبْرُجْ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقْمَنَ الصَّنَاءَ وَأَتَيْنَ الرِّزْكَةَ وَأَطْبَعْنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ إِلَيْهِ بَعْنَكُمُ الرَّجُسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُمْهَرُكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳)

ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویید (۳۲) و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زیتهای خود را آشکار مکنید و نماز بریا دارید و زکات

^۴ او را نخستین مفسر اسلامی می‌دانند.

بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید خدا فقط می خواهد آلو دگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند (۳۳)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۲۸ و ۲۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَا إِذَا حَكَمْتَ عَلَى الْجِنَاتِ وَالْأَرْضِ وَالنَّاسِ تَعَالَى إِنْ أَمْتَغَكُنَّ وَأَسْرَحَكُنَّ سَرَّاً حَمِيلًا (۲۸) وَإِنْ كُنْتَ نَرِدَنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَرْضَ الْأَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعْدَ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آئید باید تا مهرتان را بدhem و [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸) و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است (۲۹)

آیه های بالا نشان میدهد زنان پیامبر از وضعیت مادی خود رضایت نداشته اند، و بتایران ادعای اسلامگرایان در مورد اینکه پیامبر صرفًا برای پشتیبانی مادی، با زنان (البته با زنان زیبا و جوان خود^{۵۰}) ازدواج کرده است، دروغی بیش نیست. در این آیه ها خداوند جهان به کمک محمد آمده و همچون یک مشاور خانوادگی تلاش میکند مشکلات محمد را با وعده های دروغین یا تهدید، حل کند.

محمد از زنانش می خواهد که در خانه بمانند، زینتهاشان را آشکار نکنند، با هیچ کس جز از پشت پرده سخنی نگویند، فرمانبرداری محمد را بکنند، پس از مرگ وی با هیچ مردی ازدواج نکنند و محمد از یک سو، به وسیله ای اسلام، همسرانش را مادر تمامی مؤمنان خطاب می کرد و به این شیوه، ازدواج دوباره اشان را بنا بر عرف اعراب ناممکن می ساخت و از سوی دیگر، به آنها پیشنهاد طلاق هم می داد.

اما جالبتر از همه اینکه محمد بربایه آیه ۳۳ زنان خود را با فاحشه گان همسنگ نموده است. شاید برخی از ماله کشان اسلامی در اینجا یقه بدرانند که او تنها آنان را نهی از منکر کرده است. و پیشانیش از آنان خواسته است که چنین کاری را نکنند. اما نگارنده مثالی می آورد.

^{۵۰} در بین همه زنان محمد، آیا یک زن زشت چهره یا فقیر و بینا وجود داشته است؟ پاسخ تاریخ به این پرسش منفی است اما برخی از شارلاتان ها و ماله کشان اسلامی مانند علی شریعتی بارها گفته اند که زنان پیامبر بسیار بیرون و فرتوت بوده اند و پیامبر برای اینکه وضعیت مالی آنها را بهتر کند و آنها را در پناه خود (!!) بیاورد با آنها ازدواج کرده است!

مادری زمانی که فرزندش را برای نخستین بار به مدرسه می فرستد به فرزندش می گوید « ... فرزندم مبادا حیب معلم را بزندی که این کاری بس زشت است ... ». آیا می توان گفت که مادر این فرزند در حال ارشاد فرزندش است؟ یا اینکه باید به یکی از این دو نتیجه رسید که یا مادر از داشتن عقلی سالم معاف است و یا فرزندش را پیشینه دزدی در کارنامه.

تشخیص اینکه هدف الله از این آیه به کدام یک از نتایج "ابله بودن الله" یا "بدکاره بودن زنان محمد" متنه می شود را به خواننده واگذار می کنم. تهیک سخن دیگر چاشنی این قضیه می کنم که الله در قرآن آورده است: زنان محمد بزنان جهان برتری داده شده اند^{۵۶} و الله به این زنان برتری داده شده می گوید که فاحشه گری نکنند.

این قضیه را با توجه به مثالی که پیشتر آوردم چنین جمع بندی می کنم که این بار مادری نه به فرزند مدرسه ایش بلکه به فرزندش که معلم مدرسه است بگوید که « ... فرزندم مبادا حیب شاگردانت را خالی کنی که این کاری بس زشت است ... ».

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۳۰

يَا نِسَاءَ الَّيْلِيْهِ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَ يُضَاعِفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به فاحشه گری^{۵۷} آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است (۳۰)

^{۵۶} شیعیان با تأدیله گرفتن این آیه معتقدند که فاطمه دختر پیامبر بزنان جهان برتری داده شده است و نه زنان پیامبر. شیعیان از سویی دیگر، عایش، یکی از همین زنان برگزیده (و البته زن سوکالی محمد) را یک فاحشه می دانند و حتی این نام را بر روی دختران خود نیز نمی گذارند.

^{۵۷} در ترجمه های نگارش جدید ماله کشان اسلامی، بجای واژه "فاحشه گری" واژه "کار زشت" یا "کار خططا" آورده شده است. خواننده گرامی می تواند به خود کلمه عربی آیه دقت نماید.

نتیجه گیری

بر پایه آیه های آورده شده (دست کم در سوره احزاب) نتیجه شگفت انگیزی می توان گرفت:

پیامبر می تواند:

- بیش از چهار زن رسمی داشته باشد.
- افرادی که مهاجرت کرده اند بر وی حلالند.
- هر زن مومنه ای که خود را به محمد بیختیشد، محمد می تواند بدون مهر و شهود با او همخواهی شود.
- از بکارگیری داد و تساوی میان زنان خود معاف است. نوبت هر کدام را می تواند به تاخیر اندازد و حتی می تواند زنی را ترک گوید.
- زنان وی حق تقاضای نفقة (خرج روزانه) بیشتر را ندارد و اگر داشتند پیشنهادشان برآورده نمی شود و زن معرض باشد بین «ساختن و سوختن» یا «طلاق» یکی را برگزیند.
- زنانش باید فرمانبردار بی چون و چرا ای او باشند.
- هر زنی را که خواست و یا خواستگاری کرد بر سایر مومنان حرام است.
- پس از مرگش کسی حق ازدواج با زنانش (حتی عایشه هفده ساله یا صفیه بیست و چند ساله) را ندارد.

زنان محمد را باید بیچاره ترین زنان عالم دانست. آنها پس از مرگ محمد حق ازدواج نداشته اند. نوبت همخوابگشان نیز هرگونه که محمد می خواست می توانست برهم خورد، حق درخواست نفقة بیشتر هم ندارند، حجاب کامل باید رعایت کنند و از پشت پرده با مردان دیگر سخن بگویند (حتی زمان سخن گفتن، شصت در دهان بدارند تا لحنشان نیز آنگونه نمایان شود که نیست!)، حق بیرون رفتن آزادانه از خانه را هم نداشته اند، ...!

قرآن و اسلام برای عرب زبانهای عربستان است (و نه برای
جهانیان)

سورة ۱۲ (یوسف) آیه ۲

إِنَّا جَعْلَنَاهُ فُرَاتًا عَرَبَيَا لَعْلَكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید (۲)

سورة ۴۳ (زخرف) آیه ۳

إِنَّا جَعْلَنَاهُ فُرَاتًا عَرَبَيَا لَعْلَكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید (۳)

سورة ۴۱ (فصلت) آیه ۳

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ فُرَاتًا عَرَبَيَا لَعْلَمْ يَعْقِلُونَ (۳)

کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می دانند (۳)

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَبِيًّا وَعَرَبِيًّا فَلَمْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَسَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْءَانٌ عَلَيْهِمْ عَمَّى أَوْلَئِكَ يُنَادِونَ مِنْ مَكَانٍ تَعِيدُهُ (۴۴)

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعاً می گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان [؟] بگواین [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشاهیان سنگینی است و قرآن برایشان نامهموم است و [گویی] آنان را از جایی دور نداشته باشند (۴۴)

در دو آیه نخست که در بالا آورده شده است، گفته شده که قرآن به این دلیل عربی نازل شده است که در آن بیندیشند. در آیه ۳ سوره فصلت گفته شده است که این قرآن برای مردمی است که زبان عربی می‌دانند. اگر بنا بود که بر پایه ادعای پوج ملاها، قرآن برای همه جهان باشد و محمد پیامبر همه جهانیان، چرا گفته نشده است که مثلاً "... قرآنی است به زبان عربی برای همه مردم دنیا"، یا "... قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که عربی می‌دانند یا نمی‌دانند". از این گذشته چه لزومی داشته که بر روی عربی بودن آن پایه‌شماری شود. اگر الله خدای همه مردم دنیا است، آیا او تنها زبان عربی می‌داند؟ البته الله اینبار پیش دستی کرده و برای اینکه اعراب از خرده نگیرند که چرا این کتاب غیر عربی است، بنابراین تصمیم گرفته که آنرا به عربی بفرستند! عجب منطق قابل ستایشی!

در آیه ۴۴ سوره فصلت، هم گفته شده این کتاب عربی برای عرب زبان هاست و همچنین گفته شده اگر غیر عربی نازل می‌شد، مردم می‌گفتند چرا آیه های آن روشن بیان نشده. چه کسی می‌تواند روشن بودن یا نبودن یک نوشته را بفهمد؟ آیا فهم روشن بودن یا نبودن یک کتاب را جز کسی می‌تواند بسنجد که به زبان نوشتاری آن کتاب کاملاً آشناست؟ اگر بنا بود که قرآن برای جهانیان باشد، اصلاً احتیاجی به این آیه وجود نداشت.

در آیه های رویه بعد، بگونه دقیق تری نشان داده شده است که، آنهایی که قرآن و اسلام برایشان نازل شده است و خواه ناخواه باید بدان گردن بنهند، تنها و تنها مردم شبه جزیره عربستان هستند؛ آنهم نه همه مردم شبه جزیره بلکه تنها بخشی از آن، مانند مردم مکه، مدینه و قبائل چادرنشین اطراف آن:

سوره ۴۲ (شوری) آیه ۷

وَكَذلِكَ أُوحِيَنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقَرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبٌ فِيهِ فَرِيقٌ فِي
الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷)

و بذین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آند هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست بیم دهی گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (۷)

سوره ۶ (انعام) آیه ۹۲

وَهَذَا كِتَابٌ أُنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقَرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُنَّ عَلَى صَالِحِيهِمْ يَحْفَظُونَ (۹۲)

و این مبارک کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم [و] کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می کند و برای اینکه [مردم] [ام القری] [=مکه] و کسانی را که پیرامون آند هشدار دهی و کسانی که به آخرت ایمان می آورند به آن [قرآن نیز] ایمان می آورند و آنان بر نمازهای خود مراقبت می کنند (۹۲)

سوره ۶۲ (جمعه) آیه ۲

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مُّنَّهِمْ يَتَّلَوُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُرَكِّبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَلِيلٍ لَفِي ضَلَالٍ إِلَيْنِي (۲)

اوست آن کس که در میان امینین^{۷۰} (=مکه، مدینه و اطراف آن) فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (۲)

سوره ۳۲ (سجده) آیه ۳

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بِلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَيْكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مَنْ نَذَرَ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهَتَّئُونَ (۳)

^{۷۰} در برخی از ترجمه های اسلامی، "امی" به اشتباہ "بیسوان" معنی شده است.

آیا می‌گویند آن را بربافته است [نه چنین است] بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست تا قومی را که پیش از تو بیمدهندای برای آنان نیامده است هشدار دهی امید که راه یابند (۳)

پیش از پرداختن به ۴ آیه بالا، باید گفت واژه «ام القری» که در چند جای قرآن آورده شده است به معنای مردم مکه و مدینه و پیرامون (اطراف) آن است. این واژه را برای مکانی که مرکزیت یا پایگاه نخستین یک اعتقاد نیز باشد بکار می‌برند. از همین روی است که ملاهای ایران، که سردمدار کنونی اسلام در جهانند، کشور قربانی شده ایران را «ام القری اسلام» می‌خوانند و پی‌آمدش نیز اینست که واژه ورجاوند «ایران» را با واژه ایران سنتیز «اسلام» همسنگ نموده و نام کشورمان را «ایران اسلامی» گذاشته اند. عربستانی که پایگاه این دین بشمار می‌رود «عربستان اسلامی» نیست، پاکستان و افغانستان که پایگاه تربیت کنندگان راستین فرزندان اسلام هستند، «پاکستان و افغانستان اسلامی» نیستند. اندونزی که یکی از پایگاه‌های اسلام در خاور دور است، «اندونزی اسلامی نیست»، ترکیه که برای چند قرن وظیفه خطیر خلیقه سازی را در جهان اسلام برعهده داشته و اگر روشن اندیشه مانند «آتاترک» در آنجا زاده نشده بود اکنون وضعیتی بهتر از پاکستان و افغانستان نمی‌توانست داشته باشد، «ترکیه اسلامی» نیست. کشورهای صاحب تمدنی مانند سوریه و مصر که مکانهای ملاپرور اسلامی هستند و بسان ایران، تمدن خود را به آیینی بیابانی فروخته اند، «سوریه و مصر اسلامی» نیستند اما ایران که پس از ورود اسلام بدان، مردمش برای مدت ۲۰۰ سال حاضر به پذیرش اسلام نشدن و پس از آنکه به بردۀ ای و غلامی مسلمانان درآمدند و پرداخت جزیه کمر آنها را شکست و پی دربی به دلیل مسلمان نبودنشان کشtar شدند، آنگاه با رضا و رغبت (!?) به دین اسلام گرویدند و تاکنون ۱۴۰۰ سال است که زخم‌ها از تازیانه‌های این بربیکر دارند و برای برآندازی این آیین ایران سنتیز قربانی هایی چون بایک، مازیار، این متفع، سنباد، یعقوب لیث و ... داده اند، «ایران اسلامی» است. دور نیست که اگر مردم ایران، این دین را به پایگاه آن (عربستان) بزنگردانند، ملاها نام ایران را نیز قلم بگیرند و نام کشور «اسلام» بشود.

به هر روی در چهار آیه بالا بیان شده که اسلام برای هشداردهی مردم مکه و مدینه و اطراف آن نازل شده است. در جایی هم از امین نام بردۀ شده که به معنای مردم مکه و مدینه و اطراف آن که غیر یهودی هستند می‌باشد. همچین آیه ۳ سوره سجده بخوبی نشان می‌دهد که این دین برای دقیقاً همین مردم مکه و مدینه است که پیامبر نداشته اند؛ زیرا در قرآن ادعاه شده که سایر قوم‌های عربی عربستان (مانند لوط، عاد و ...) دارای پیامبر بوده اند.

سورة ۲۷ (نمل) آیه ۹۱

إِنَّمَا أَمْرُتُ أَنْ أُعَيِّدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)
من مامورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست
پرستش کنم و مامورم که از مسلمانان باشم (۹۱)

در آیه بالا نه تنها بگونه غیرمستقیم بر محلی بودن دین اسلام صحه گذاشته شده بلکه محلی بودن خدای این دین (همان الله) نیز نشان داده شده است. در این آیه گفته شده «... پروردگار این شهر ...»؛ اگر الله خدای همه مردم دنیا بود باید گفته می شد که «... پروردگار همه مردم دنیا ...» و نه تنها یک شهر!

سورة ۲۲ (حج) آیه ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَعْصِيُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْنَا لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْأَبَادُ
وَمَنْ يُرِدُ فِيهِ بِالْخَادِيْطَلِمِ نُدِقَّهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵)

بی گمان کسانی که کافر شدند و از راه خدا و مسجدالحرام که آن را برای مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین یکسان قرار داده ایم جلو گیری می کنند و [نیز] هر که بخواهد در آنجا به ستم [از حق] منحرف شود او را از عذابی درناک می چشانیم (۲۵)

اینگونه پیداست که احکام مسجدالحرام تنها برای مردم مقیم مکه و بادیه نشینان می باشد؛ درغیر اینصورت، چرا نامی از مردم جهان برده نشده؟ چرا گفته نشده که این احکام برای عالمیان می باشد؟ هر چند نکته جالبتر درمورد این آیه آن است که بدانیم دین اسلام برآمده از دین یهود است زیرا آیین های مربوط به مسجدالحرام در اصل همان آیین های مربوط به یهود بوده است. البته این آیین ها بعدها با آیین های جاهلی عربستان بهم آمیخته، با انسانه ها و استوره ها کشورهای دیگر مانند ایران، یونان و ... بهم آمیخت و ... و نهایتاً اسلام کنونی از آن پدیدار شد.

سورهء ۲۶ (شعراء) آیه های ۱۹۲ تا ۱۹۵ و ۱۹۸ و ۱۹۹

وَإِنَّهُ لَتَنزَيلٌ رِّبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِإِلَسْانٍ عَرَبِيًّا مُّبِينًا (۱۹۵) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا يَهْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)

رواستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهاتیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (۱۹۴) به زبان عربی روشن (۱۹۵) و اگر آن را بر بدخشی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم (۱۹۸) و پیامبر آن را برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردنند (۱۹۹)

یکی از پایه ای ترین آیه های قرآن که نشان می دهد قرآن برای عرب هاست و نه همه دنیا همین آیه های سوره شعراء هستند. الله خود گواهی می دهد که اگر این آیه ها را برای مردم غیر عرب نازل کند و حتی خود محمد این آیه ها را برای آن مردم بخواند، آنها ایمان نمی آورند.

این آیه ها از یک سو نشان می دهند که قرآن برای عرب ها نازل شده است و نه غیرعرب ها. از دیگر سو کشورهای متعدد آن زمان مانند ایران، مصر، هند، چین، یونان و ... از همه نظر (جز آدم کشی، زن بارگی، قتل و غارت و غزوه و سایر امورات غیر انسانی) از اعراب آن زمان جلوتر بودند و آبین و فرهنگ و دینشان نیز از همه نظر بر اسلام برتری داشته است^{۷۱}. و البته مسلم بود که اگر حتی خود محمد که پدیدآورنده اسلام و قرآن بود نیز برای آنان قرآن را می خواند آنها ایمان نمی آوردنند. از همین روی بود که عمر، عثمان، علی، خلفای اموی و عباسی برای ایرانیان قرآن را نخواندند بلکه شمشیر را از رو بستند و آنها را بر سر ۳ راهی کشته شدن، ایمان آوردن و یا جزیه دادن قرار دادند.

^{۷۱} حتی دین و آبین همین کشورهای نام برده شده در آن زمان، از دین اسلام ماله کشیده شده در زمان کنونی که قرن هاست ملاها و ماله کشان اسلامی آنرا بزرگ کرده اند و عیب هایش را ماله کشیده اند و ... برتر بوده است.

علم منطق می‌گوید که از یک فرض نادرست، هیچگاه نتیجه درست به بار نخواهد آمد.

نگاهی به قرآن و معجزاتش

نگاهی به قرآن

قرآن از کلمه «قرء» بمعنی خواندن مشتق شده است. کتاب امروزی قرآن، در زمان عثمان (و به درخواست مادر عثمان) گردآوری و تدوین شد و راویان و کاتبان قرآن پس از سالها تلاش و ممارست در این کار (و با پذیرش برخی آیات و رد کردن برخی دیگر)، قرآن یگانه ای بوجود آورده و نوشته های متفاوت با قرآن مورد تصویب را سوزانند. در آغاز، این قرآن به خاطر احترام به مادر عثمان، قرآن مادر نامیده می شد.

کتاب قرآن از ۱۱۴ سوره، ۶۲۳۶ آیه ۷۷۹۳۹ کلمه (یا ۷۷۹۳۴ کلمه)، ۳۲۳۰۱۵ حرف (یا ۳۲۳۶۲۱ حرف) تشکیل شده است.

۱- حروف مقطهء قرآن

برخی از آیه های قرآن با حروف نایپوسته ای آغاز می شوند که هنوز پس از گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال، هنوز دستاریندان و تازی پرستان نتوانسته اند دستاویزی برای این حروف بیابند و آنچه در این زمینه گفته شده است بیشتر جنبه تغیریحی البته تغیریحی از نوع خودآزار می باشدند.

یکی از مقبول ترین دیدگاهها درباره این حروف در جهان اسلام همان چیزی است که توسط «زید بن ثابت» ارایه گردیده است:

پس از مرگ محمد، زید بن ثابت به دستور خلیفه وقت، در صدد گردآوری سوره ها و آیه های قرآن و ویرایش آنها برآمد. او برای این کار به افرادی که قسمت هایی از قرآن را از برداشتند و یا آنرا بروی چیزی نوشته بودند مراجعه می نمود. حروف یا حرف آمده در پیش از این گونه سوره ها نماینده نام افرادی است که زید بن ثابت، آن قسمت از قرآن را از آن شخص یا اشخاص دریافت کرده است. برای نمونه حرف "ص" نماینده نام حفصه، حروف "كاف" نماینده نام ابویکر، "تون" نماینده نام عثمان و غیره می باشد.

۲- آیه های قرآن از دیدگاه مفهومی

قرآن دارای هیچ گونه نظم و ترادف موضوعی، منطقی یا فلسفی نیست. برای مثال سوره جن بیشتر از آنکه درباره جن باشد، از مسجد بحث می کند و پرسش الله یکتا. سوره روم درباره شکست ایرانیان از رومیان و خوشحالی مومنان و الله از شکست ایرانیان، آغاز سخن می کند، سپس درباره نماز حکم می دهد، آنگاه سخن از زنده کردن مردگان در جهان آخرت به میان می آید و سپس بحث درباره باد و باران تغییر پیدا می کند. سوره شرعا که ۲۲۶ آیه دارد، درباره تنها چیزی که سخن نمی گوید شعر و شاعری است. این سوره درباره قوم نوح، فرعون، موسی، لوط و قهر الله و شاهکارهای او در هلاک کردن بندگانش سخن می گوید و تنها در ۴ آیه آخر است که در نکوهش شعر و شاعری سخنی به میان می آید. سوره نحل که معنی «زنبور عسل» می دهد و دارای ۱۲۷ آیه است تنها در ۲ آیه آن (آیه های ۶۸ و ۶۹) از زنبور عسل سخن به میان آورده است.

۳- رستگاران از دیدگاه قرآن

داستانهای وحشتناک قرآن و مطالبی که درباره خشم و غضب الله و مجازات بندگانش آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی می کند. همچنین مطالب غیرمنطقی و نامعقولانه قرآن درباره برخی علوم مانند علم ستاره شناسی، انسان را به شگفتی می اندازد.

تمام کتاب های دینی غیر سامی در دنیا مانند نوشه های مربوط به زرتشت، کتاب های دینی هندوان، مصریان قدیم و چینیان و ... معمولاً خدا را موجودی پرمجیت، صمیمی و پرگذشت می دانند که در همه حال خیر بندگانش را می خواهد، او را هرگز به حال خود باقی نمی گذارد، و به دلیل اینکه این خدایان بسیار دانا هستند هرگز نیازی به آزمایش بندگانشان ندارند.

اما در قرآن، الله که همان خدای دین اسلام است، دارای وجودی قهار، مکار، غیرمنطقی، خودخواه، انتقام جو، ترسناک و ... است. او به میل خود، بندگانش را خوب و بد می آفریند و سپس بدان را به عذابی ابدی رهنمون می کند.

هرگز در قرآن آیه ای نیست که بگوید: انسان ها به دنبال آگاهی بروید، به دنبال سعاد بروید، به آزاداندیشی روی بیاورید، نوآوری را ملکه ذهن خود کنید و یا حتی انسان باید بدنبال سرخوشی و شادبازی برای خود و دیگران باشد! به بیانی دیگر، قرآن بجای اینکه پیروانش را به پیروی از اعمال خیر دورز رهنمون سازد، آنها را از خشم و غضب خود می ترساند و بس! در قرآن بارها گفته شده آنکس که ذکات می دهد و قرآن می خواند رستگار است. آنکس که نماز به پای دارد رستگار است. آنکس که روزه می دارد رستگار است. آنکه از الله می ترسد رستگار است و پس باید سفاک بزرگی چون خمینی گجستک را بزرگترین رستگار اسلامی دانست زیرا او بر اساس قرآن، ذکات داد و نماز خواند و قرآن خواند و ...؛ و چون انجام همین عمل ها رستگاری بهمراه می آورد می توان گفت اعمال الله پسندی که از خمینی سرزده او را رستگار کرده و مهم نیست که دستان خمینی چه اندازه به خون ایرانیان آغشته شده است. اینکه چگونه خمینی، کشور ایرانی که می رفت برای همیشه از دست جهل و خرافه رهایی یابد را چگونه دیگریاره به متجلاب بدیختی و کهنه پرستی و خرافات بازگرداند اصلاً موضوعی نیست که بتواند مانع رستگاری او شود.

همه چیز در قرآن آمده هست

سوره ۶ (انعام) آیه ۲۵

وَعِنْدَهُ مَقَاتِعُ الْعَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَبْرَاجِ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْعَطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَيَّةٌ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۵۹)

و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی داند و آنچه در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی فرو نمی افند مگر [اینکه] آن را می داند و هیچ دانهای در تاریکهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثابت] است (۵۹)

سوره ۶ (انعام) آیه ۳۸

وَمَا مِنْ دَائِبٍ فِي الْأَرْضِ لَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّيْمٍ يُحْشَرُونَ (۳۸)

و هیچ جنبدهای در زمین نیست و نه هیچ پرندهای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها [نیز] گروههایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب [قرآن] فروگذار نکردایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید (۳۸)

در این دو آیه بالا و چند آیه دیگر در قرآن گفته شده است که قرآن همه چیز را در خود بیان نموده است و هیچ چیزی نیست که فرو گذاشته باشد و به گفته ملاها «قرآن چراغ آیندگان است». بر نگارنده پیدا نیست که چرا هر جای دنیا که این «چراغ»، پا گذاشته، جهل، فقر، فساد و عقب افتادگی به همراه آورده و باعث تاریکی در آنجا شده است و هر جای دنیا که این چراغ در آنجای روشن نشده، ثروت و خوشبختی و در اصل، روشنی وجود داشته است. البته ملاها چنین می‌گویند که «... مسلمانان آیین اسلام را صد در صد اجرا نمی‌کنند پس خشم الله برانگیخته می‌شود و پیامد کار، همین عقب ماندگی است و غیرمسلمانان از اینترو زندگی بهتری دارند که الله آنها را به خود واگذارشته تا در این دنیا خوش باشند و در [جهان ناپیدای آخرت] هیزم جهنم بشونند ...». نگارنده آرزو می‌کند که روزی الله کشور ما را هم به حال خود وابگذارد!

قرآن فصیح و شیوا است!

سوره ۲۶ (شعراء) آیه های ۱۹۲ تا ۱۹۵

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلٌ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَىٰ قَلْبِكِ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذَرِينَ (۱۹۴)
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱۹۵)

و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهنگان باشی (۱۹۴) به زبان عربی روشن (۱۹۵)

سوره ۲۸ (زمر) آیه ۲۸

قُرَآناً عَرِيَّاً غَيْرَ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّعَونَ (۲۸)

قرآنی عربی بی هیچ کژی باشد برای اینکه آنان راه تعوا پویند (۲۸)

سورة ۲۷ (نمل) آیه های ۱ و ۲

طس تِلک آیاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱) هَدَى وَشُرُّى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

طا سین این است آیات قرآن و [آیات] کتابی مبین [بیان کننده و روشنگر] (۱) که [ماهه] هدایت و
بشارت برای مؤمنان است (۲)

سورة ۲ (بقره) آیه ۱۸۵

شَهْرُ رَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هَدَى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْعُرْفَ قَمَنْ شَهِدَةً مِنْكُمُ الشَّهْرُ
(۱۸۵) فَلَيُصَمِّمُهُ ...

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و
[متضمن] دلایل آشکار هدایت و [میزان] تشخیص حق از باطل است پس هر کس از شما این ماه را
درک کند باید آن را روزه بدارد ...

سورة ۴ (قمر) آیه های ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰

وَلَقَدْ يَسَرَّنَا الْقُرْآنَ لِلذِكْرِ فَهُلْ مِنْ مُذَكَّرٍ

و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم پس آیا پندگیرندهای هست

سورة ۱۶ (نحل) آیه ۱۰۳

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لَسَانُ الَّذِي يُلْحَدِّونَ إِلَيْهِ أَغْجَمُ^۱ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ (۱۰۳)

و نیک می دانیم که آنان می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان
کسی که [این] نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است (۱۰۳)

در تمام آیه های بالا گفته شده است که قرآن بصیر و روشن است و آسان بیان گردیده است تا
هدایتگر مردم باشد. پس اگر قرآن مبنای اسلام باشد باید پرسید که مفسر قرآن برای چیست؟ البته
باید بدانید؛ زمانی که امری مجھول یا ناقص یا نادرست باشد آنگاه حتماً نیاز به مفسر است. اگر
ملاها می گویند حتماً باید مفسر وجود داشته باشد پس آنها بر وارونه دستور قرآن عمل کرده اند.

البته از دیدگاه دیگری هم می توان به این موضوع نگاه کرد که قرآن نه روشن است نه فضیح است نه مبین است و نه ...، پس ملاها برای ماله کشی مطلب آن مجبور شده اند که به ت «فسیر قرآن»، بیش از «خود قرآن» بها دهند. جالب است بدانید که برخی از این تفسیرها (لابد به سبب فضیح بودن قرآن) کاملاً در تضاد با هم نیز هستند.

افزون بر آنچه گفته شد، به آیه های زیر از سوره حجر نیز نظری بیفکنید که قرآن حتی مفسرین خود را به عذاب تهدید کرده است. اگر واقعاً باید مفسر، قرآن را برای مردم بگویید یا بخواند، چرا اینهمه «یا ایها الناس»، «یا ایها المؤمنون»، «یا ایها الذين آمنوا» و ... در قرآن آمده است و به جای این واژه ها نیامده: «یا ایها المفسرون»، «یا ایها العالموں» یا «یا ایها المراجع التقليد»؟

سوره ۱۵ (حجر) آیه های ۹۰ تا ۹۳

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُّتَّسِمِينَ (٩٠) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِظِيمَ (٩١) فَوَرِيَّكَ لَنَسَأْلَنَّهُمْ أُجْمَعِينَ (٩٢) عَمَّا كَانُوا يَغْلُطُونَ (٩٣)

همان کونه که [عذاب را] بر تقسیم کنندگان نازل کردیم (۹۰) همانان که قرآن را جزء جزء کردند (۹۱) پس سوگند به پروردگاری که از همه آنان خواهیم پرسید (۹۲) از آنچه انجام می دادند (۹۳)

برخی از معجزات قرآنی!

۱- شق القمر کردن محمد

سوره (قمر) آیات ۱ تا ۱۲

أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ [١-٥٤]

قيامت نزديک شد و ماه از هم شکافت.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِعْدٌ مُسْتَجْرٌ

و هر گاه نشانه و معجزه‌های را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سحری است
مستمر!

...

فَتَوَلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ كُثُرٍ

بنابراین از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر
وحشتناکی دعوت می‌کند (دعوت به حساب اعمال).

خُسْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَبْدَاثِ كَانُهُمْ جَرَادٌ مُّتَشَّرِّ

آنها از قبرها خارج می‌شوند در حالی که چشمهاشان از وحشت به زیر افتاده و (بی
هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می‌دونند!

مُهْطِئِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ

در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می‌کشند و
کافران می‌گویند امروز روز سخت و دردنگی است.

...

وَفَجَرَنَا الْأَرْضُ عَيْنُنَا فَالْتَغَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرِ قَدْرٍ

و زمین را شکافتیم و چشمهای زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب به اندازه‌ای
که مقدر بود با هم درآمیختند.

آیه ای که مسلمانان آنرا مرتبط با شق القمر میدانند آیه یکم این سوره است، یکبار دیگر به این آیه
توجه کنیم:

اقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

این آیه میگوید «الساعه» نزدیک شد، و ماه از هم شکافت. آیت الله مکارم شیرازی، ساعه را به قیامت ترجمه کرده است. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه تقریباً هرجای قرآن که واژه الساعه آمده است منظور قیامت بوده است (برای نمونه نگاه کنید به الأَعْمَام: ۳۱، الْأَعْرَاف: ۱۸۷، يُوسُف: ۱۰۷، الْحِجَر: ۸۵، النَّحْل: ۷۷، مَرْيَم: ۷۵، الْحُجَّة: ۵۵، الْرُّوم: ۱۴، الْجَاثِيَّة: ۲۷، الْأَعْلَم: ۴۶، فَضْلَتْ: ۴۷، الشُّورَى: ۱۷، الزَّخْرَف: ۸۵، النَّازِعَات: ۴۲، مُحَمَّد: ۱۸، الْجَاثِيَّة: ۲۷) و از این گلشنمه آیات ۷ و ۸ نیز به روشنی به این اشاره دارند که مرده ها از قبرها بیرون می آیند و کافران فرار میکنند و غیره که تماماً نشانه های روز قیامت است، افزون بر این در آیه ۶ همان سوره نیز دوباره به الساعه اشاره میکند، اینبار روشن است که منظور قیامت است:

بِالسَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أُذْنِيَّةٌ وَأَمْرٌ

(علاوه بر این) رستاخیز موعد آنها است و مجازات قیامت هولناکتر و تاختر است.

نتیجه آنکه ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ترجمه درستی است، این آیه میگوید قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره شد! حال اگر این آیه به معجزه شق القمر محمد اشاره داشته باشد، باید این دو اتفاق هردو در یک زمان انجام شده باشند، یعنی هم ماه شکافتنه شده باشد و هم قیامت نزدیک شده باشد، حال آنکه اکنون تقریباً ۱۴۰۰ سال از زمانی که این آیه سروده شده است میگذرد و هنوز قیامتی رخ نداده است! در نتیجه شق شدن ماه اساساً مربوط به معجزه محمد نیست بلکه توصیفی است از روز قیامت که در آن قرار است ماه دو پاره شود، زیرا در روز قیامت قرار است ماه بی نور شود و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند^{۷۲} و غیره! سوره قیامت به این مسئله اشاره دارد:

سوره (قیامه) آیات ۸ و ۹

وَخَسَفَ الْقَمَرُ؛ وَجَمِيعُ النَّمَسُّ وَالْقَمَرُ.

و ماه بینور گردد؛ و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

^{۷۲} الله چون خبری از میلاردها سیاره و ستاره دیگر نداشته گفته است که ماه و خورشید در یکجا جمع می شوند. روشن نیست که سایر کهکشانها، سیاره ها و ستاره ها کجا جمع می شوند و یا اینکه اصلًا جایی جمع نمی شوند و بر پایه سخن قرآن، چون آنها چراغ های آسمان هستند، الله اصولاً دکمه پاور آنها را می زند و آنها را خاموش می کند!!

روشن است که اگر محمد شق القمر را انجام داده بود، در برابر درخواست های مشرکان برای معجزه همیشه بهانه جویی نمی کرد، بلکه میگفت من برای شما معجزه کدم و ماه را دونیم کردم! در هیچ کجای قرآن چنین چیزی نیامده است. قرآن پیوسته تلاش میکند با دلایل واهی همچون ترساندن مردم و تشویق آنها به درس گرفتن از سرنوشت مردمانی که پیامرانشان را پیروی نکردند و نابود شدند، مردم را قانع کند که از محمد پیروی کنند. اکنون آیا ممکن است که محمد شق القمر کرده باشد و قرآن به صراحت به آن اشاره نکند؟ قرآن هرگز به این معجزه اشاره ای نداشته است، همچنین در قرآن آمده است که خود قرآن کافی است تا نشان دهد که محمد یک پیامبر است (سوره عنکبوت آیه ۵۱)، حال اگر قرار است محمد معجزه دیگری نیز داشته باشد، آنگاه خود قرآن حرف خود را نقض کرده است یعنی در جایی میگوید خود قرآن کافی است و در جایی دیگر میگوید محمد معجزه ای دیگر نیز داشته است و این بدان معنی است که "خود قرآن کافی نیست!"

افرون بر این، اگر ما واقعاً در ۱۴۰۰ سال پیش دو نیم شده باشد، افرون بر آثار باستانی و تاریخی که انتظار میرود مردم در این مورد از خود بجاگی گذاشته باشند، باید انتظار اسناد علمی را نیز داشته باشیم؛ چنان برای دانشمندان دشوار نیست که بهمهنگ آیا ماه در گذشته به دو قسمت تقسیم شده است یا نه. جالب اینجاست که برخی از مسلمانان استنادی در این ارتباط را نیز ارائه میدهند؛ به نمونه زیر توجه کنید:

روزنامه‌ی کیهان (در تاریخ ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۸۲، رویه ۱، به نقل از خبرگزاری قرآنی ایران، و آن خبرگزاری هم به نقل از پایگاه خبری kuwait chat) نوشته است: «فضانوردان آمریکائی در آخرین تحقیقات زمین شناسی خود به این نتیجه رسیده اند که کره ماه در گذشته به دو نیم تقسیم شده و سپس در یک فعل و افعال، دوباره به هم پیوند خورده است. این مطلب که در یک میزگرد تلویزیونی و از زبان یک گروه فضائی اعلام گردید، از آن جا آشکار شد که فضانوردان قصد داشتند پرچم آمریکا را بر فراز ماه نصب کنند اما موفق به این کار نشدند. برای جستجوی علت این مسئله، فضانوردان به تحقیقات زمین شناسی روی آوردن و در نتیجه برای آنان روشن شد که کره ماه سالها پیش، به دو نیم تقسیم شده و سپس دوباره به هم پیوند خورده است . . .»

روزنامه کیهان البته یقیناً یکی از معتبرترین روزنامه های جهان به شمار میرود(!) خوب بود نویسنده از خبرگزاری جهانی حوزه علمیه قم و سایر منابع علمی و معتبر جهانی هم نامی ذکر میکرد. اما این داستان واقعاً شگفت آور به نظر میرسد، کاملاً آثار مغز بیمار اسلامی را در این داستان میتوان دید. فیلمی که در آن پرچم آمریکا در خاک ماه به زمین زده میشود موجود است، به نظر نمی آید در انجام اینکار فضانورد آمریکایی نیل آرمستانگ به مشکلی برخورده باشد.

برخی از مسلمانان پا را فراتر گذاشتند و گفته اند نیل آرمستانگ در فضا صدای اذان را شنیده است و نفهمیده است این صدای چیست، اما وقتی به زمین بازگشته است فهمیده است که این صدا صدای اذان بوده است و سپس مسلمان شده است! خود نیل آرمستانگ که اکنون نزدیک هشتاد سال سن دارد در کنفرانسی که در سال ۲۰۰۵ در مالزی انجام شد شرکت کرد و این قصه های اسلامی را تکذیب کرد. وی همچنین در مصاحبه ای رادیویی شرکت کرد و این ماجرا را به کلی نادرست خواند، در جایی دیگر تلویزیون الجزیره دانشمند مسلمانی را دعوت کرده است که میگوید نیل آرمستانگ اثبات کرده است که کعبه در وسط زمین قرار دارد.

مسلمانان بهتر است دست از تحریف و یاوه گویی بردارند و استاد معتبر و قابل اتقای را ارائه کنند، شنوونده ها و پیروان علمای اسلامی اکثراً پامنیری ها و افراد ناآگاه هستند و این داستانها ممکن است آن افراد را تحت تاثیر قرار دهد ولی یقیناً نمیتواند روی افراد فهمیده تر تاثیری بگذارند و این سخنان تنها باعث میشوند که مسلمانان، افراد نادانی به نظر برسند و ناآگاهی مستور آنان هویدا گردد.

۲- واژه یوم

در توجیه دین از دیدگاه دین سالاران، رجوع به عقل و خرد، خودکشی (دین کشی) به شمار می آید و برخی ناگریز به جای مطرح کردن دلایل علمی، منطقی، اخلاقی یا ... به معجزه متصل می شوند.

یکی از کشفیات اعجازگونه اینان، به واژه "یوم" برمی گردد به این شکل که این واژه در قرآن ۳۶۵ بار (به تعداد روزهای سال) تکرار شده است. و یا تعداد واژه های روز و شب به صورت مساوی در قرآن آمده است و یا واژه امام در قرآن ۱۲ بار آمده است.

اما با کمال تاسف برای تازی پرستان و ماله کشان اسلامی، باید گفت که امروزه با استفاده از کامپیوتر بسیاری از این ارقام و اعداد مورد پژوهش قرار گرفته اند و بر روی تمام این ادعاهای پوج و بی پایه خط بطلان کشیده شده است.

نه واژه امام ۱۲ بار تکرار شده است و نه تکرار واژه های زن و مرد برابرند و نه تعداد کلمه های روز و شب!

واژه «یوم» نیز بدون پیشوند و پسوند، ۲۶۹ بار تکرار شده است. همچنین این واژه در حالت های ترکیبی ۴۷۴ بار تکرار شده است. و ظاهراً این دو عدد برابر ۳۶۵ نیستند! مگر اینکه دانشمندان مسلمان (!) به فرمولی ریاضی دست پیدا کنند که بگوید: $365 = 269 + 474$ است!

از اینها گذشته، فرض کنیم که مثلاً تعداد تکرار واژه یوم در قرآن ۳۶۵ می بود. آیا این براستی معجزه است؟ از این گذشته اینکه این واژه ۳۶۵ بار تکرار شده باشد (که نشده) چه دردی را تیمار می کند؟ کدام قانون علمی را برملا می سازد؟ کدام مشکل مسلمانان را حل کرده و می کند؟ آیا این به آگاهی و دانسته های ما چیزی می افزاید؟

ایرانیان و چینیان^۴ یا ۵ هزار سال پیش، به این شناخت رسیده بودند که تعداد روزها ۳۶۵ است؛ یعنی ۲۶۰۰ یا ۳۶۰ سال پیش از به کابت درآمدن قرآن!

- گسترش یافتن کائنات

سوره ۵۱ (ذاریات) آیه ۴۷

وَالسَّمَاءَ تَبَيَّنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِلَّا لَمُوسَيْغُونَ (۴۷)

[ترجمه مکارم شیرازی] و آسمان را به قدرت خود برآفراشتیم و بی‌گمان ما [آسمان] گستربیم (۴۷)

البته طبق معمول و براساس آنچه در معجزات علمی قرآن گفته شد، این (گسترش یافتن آسمان) هم نوعی معجزه است. پیش از پرداختن به بن مایه این موضوع، بهتر است بگوییم که بسیاری از مترجم های قرآن (ایرانی یا خارجی) آیه را به گونه ای متفاوت با این معنا، ترجمه کرده اند. به عنوان

نمونه به چند ترجمه فارسی و انگلیسی زیر از چند نفر از دستاریندهای معروف اسلامی التفات بنمایید:

- عبدالحمید آیتی

و آسمان را به نیرو برافراشتم و حقی که ما توانمندیم:

- یوسف علی

With power and skill did We construct the Firmament: for it is We Who create the_vastness of pace.

به چم «... ما این گستره را آفریدیم»

- پیکتال

We have built the heaven with might, and We it is Who make the vast extent.

به چم «... ما این گستره عظیم را ساختیم»

- شکری

And the heaven, We raised it high with power, and most surely We are the makers of things ample.

به چم «... ما بوجود آورنده این گونه [مانند آسمان] چیزهاییم»

پندار اینکه قرآن از "گسترش یافتن" سخنی گفته باشد، بر مبنای ۵ رویکرد، بی پایه است:

نخست اینکه: همانگونه که مشخص است، تنها ترجمه های افراد شیادی مانند مکارم شیرازی است که از وسعت بخشیدن سخن می گوید. این لابد از میان بودن قرآن است که معلوم نیست قرآن چه می گوید و بین یک ترجمه ساده از قرآن (و نه تفسیر آن) این همه تفاوت وجود دارد.

دوم اینکه: اگر به ترجمه های قرآنی پیش از آشوب آخوندی انگلیسی ایران (که از آن با نام انقلاب یاد می شود) برگردیم، معناهای اینچنینی (مانند ترجمه های مکارم شیرازی یا قمشه ای را) در آن ترجمه ها نمی توان یافت. این موضوع همچنین جای پرسش دارد که آیا اذهان باز و پویای

آنخوندهای با عمامه و بدون عمامه این معنا را به تازگی پدید آورده است یا سفارش انگلستان به ایشان، پیامدی اینجنبینی داشته است؟

سوم هم اینکه؛ کلمه ای که از آن به معنی گسترش "سوء معنی" شده است به معنای «غنى کردن» است. مثلاً این کلمه در آیه ۲۳۶ در سوره ۲ (بقره) نیز به کار رفته است و ترجمه همین مکارم شیرازی از آن کلمه، "گسترش دادن" یا "وسعت یافتن" نیست:

لَا جَنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهِنَّ أَوْ تَفْرُضُوا لَهُنَّ فِرِيشَةٌ وَمَتَعُوهُنَّ عَلَى الْمُؤْسِعِ قَدْرَهُ
وَعَلَى الْمُفْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَكَمًا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

اگر زنان را مدامی که با آنان نزدیکی نکرده و بر ایشان مهری [نیز] معین نکرده‌اید طلاق گویید بر شما کیاهی نیست و آنان را به طور پسندیده به نوعی بهرمند کنید توانگر به اندازه [توان] خود و تنگست بـ اندازه [وسع] خود [این کاری است] شایسته نیکوکاران (۲۳۶)

چهارم؛ اگر فرض می کنیم که معنای "موسعون" همان گسترش دادن باشد (که نیست). نکته آن است آنچیزی که حتی در ترجمه مکارم شیرازی نیز آمده است دقیقاً آن چیزی نیست که برخی ملاها یا ماله کشان می خواهند به مردم بقولانند زیرا آنچه که توسط مترجمان قرآن درون کروشه می آید نه معنی خود قرآن بلکه توضیحی اضافی از مترجم است که برای روشن کردن معنای آن آیه قرآنی می آید.^{۷۳}

پس اگر قسمت درون کروشه را برداریم معنا چنین می شود: "... ما گستريم". اگر نشما خواننده گرامی خود بستنج که معنی "... ما گستريم" کجا و "... ما آسمان را گسترش می دهیم" کجا! شاید نشما خواننده ارجمند بگویید که با توجه به اینکه در آغاز آید، از آسمان سخن رفته پس این گسترانیدن هم باید مربوط به همان آسمان باشد. اما این فرض زمانی درست می بود که ایه های قرآنی (چه کوچک و چه بزرگ) از نظر موضوعی و معنایی، یک دست بودند (که نیستند). در قرآن بسیار می بینیم که: در آغاز آید ای از حیض شدن زنان سخن گفته می شود و در ادامه از برتری مردان، آید ای با دستور کشتار شروع می شود و با درخواست خمس به پایان می رسد، آید ای درباره ستون های آسمانی سخن آغاز می کند و درباره داستان موسی سخن به پایان می برد، آید ای از

^{۷۳} و لابد این هم از مبنی بودن قرآن است که روحانی ساده آن نیز بدون اضافه نویسی ها گنج و درهم برهم است.

آفرینش موجودات به صورت جفت سخن آغاز می کند و درباره نبریدن از خوشاوندن سخن به پایان می رساند و ...!

پنجم؛ فرض کنیم آنچه که در چهار دلیل پیشین آمد نادرست باشد (که نیستند) و قرآن واقعاً گفته باشد که آسمان گسترده می شود. اما آنچه که «نظریه هابل»^{۷۴} می گوید این نیست که «آسمان» دارد از هم باز می شود بلکه این است که «فاصله اجرام آسمانی» دارد از هم زیاد می شود. بر اساس نظریه هابل، در بیرون از محدوده هر سیاره ای، مفهوم «آسمان» چیزی بی پایه ای است.

۴- تنگ شدن نفس در هنگام پرواز

یکی از ادعاهای باطل که در مورد معجزات علمی قرآن مطرح می شود، این است که در قرآن به این نکته اشاره شده است که اگر شخصی بخواهد در آسمانها صعود کند دچار تنگی نفس می شود، در این نوشتنار به بررسی این ادعا خواهیم پرداخت.

آیه ای که از آن برای اثبات این ادعا استفاده می شود از این قرار است:

سورة ۶ (انعام) آیه ۱۲۵

فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ يَسْرُحْ صَنْدَرَةً لِلإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدُ أَنْ يَفْسِلَهُ يَجْعَلُ صَنْدَرَةً ضَيْقًا حَرَجًا كَائِنًا يَصْعَدُ فِي السَّمَاوَاتِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجُسَ عَلَى الْأَذْيَنِ لَا يُؤْمِنُونَ.

در زیر چند ترجمه و تفسیر از این آیه آورده شده است:

آیتی: هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گوئی می خواهد که به آسمان فرا رود بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.

^{۷۴} پس از ارایه نظریه هابل مبنی بر «فاصله گرفتن اجرام آسمانی از یکدیگر» و نه «گسترش یافتن آسمان» بود که دستاریندان ترجمه های تازه خود را به دکان دین فروشی گشیل داشتند.

مکارم: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می‌سازد؛ و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آبجتان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بال برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد!

خرمشاهی: بدینسان هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد ببراه وا گزارد، دلش را تنگ و تاریک می‌گرداند، (چنانکه) گویی می‌خواهد به آسمان بپردازد (و نمی‌تواند)؛ خداوند این چنین عذاب را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌گمارد.

فولادوند: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

به نظر نمیرسد «تنگ شدن سینه‌ها» برابر یا هم معنا با «تنگی نفس» باشد. باید به یاد داشت که یکی از خطاهای فاحش قرآن این است که الله یا محمد می‌پندرد که انسان با قلبش فکر میکند (که در فصل هفتم این نسک به آن پرداخته شده است)، و معمولاً منظور قرآن از سینه واقعاً سینه نیست بلکه قرآن در مورد «گنجایش فکری افراد» سخن میگوید. تفسیر المیزان در این مورد توضیحات کاملتری آورده است:

«... «اضلال» معنای مقابل «هدایت» است ، و به همین جهت اثرش هم مقابل اثر آن است ، و آن این است که دل گنجایش حق و صدقه را نداشه و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد، لذا دنبال کلمه «ضيقاً» کلمه «حرجاً» را که همان امتناع داشتن است ذکر فرمود. کلمه «حرج» بطوری که صاحب مجمع الیان گفته به معنای تنگترین تنگ است. و در مفردات گفته: «حرج» و «حراج» در اصل به معنای آن فاصله تنگی است که در هنگام اجتماع دو چیز در میان آن دو مشاهده می شود و به همین جهت هر فضای تنگی را حرج می نامند و گناه را هم حرج می خوانند.»

و بنا به گفته وی جمله «حرجاً کانما يصعد في السماء» به منزله تفسیری است برای کلمه «ضيقاً» و اشاره است به اینکه «امتناع دلهای گمراهان از پذیرش حق مانند است به امتناع ظرفی که بخواهند چیزی را که حجمش بیشتر از حجم ظرف است در آن جای دهند».

بنابر این قرآن اساساً در مورد موضوعی دیگر صحبت میکند و منظور قرآن تنگی نفس نیست. اما اگر هم فرض کنیم این آیه واقعاً به بالارفتن و صعود انسانها در آسمان ارتباط داشته باشد باز هم نمیتوان آنرا معجزه نامید، زیرا میدانیم محمد خود برای عبادت یا هر منظور دیگری به کوه نور میرفته است، در تاریخ و احادیث بسیاری از به کوه رفتن محمد سخن گفته شده است، بعنوان مثال او حتی چند بار به دلیل بیماری روحی خود به بالای کوه رفته است تا خودکشی کند.

هرکس اهل کوه نورده باشد میداند که بالا رفتن از کوه، هم به دلیل تحرکی که صورت میگیرد و هم به دلیل تغییر فشار هوا موجب تنگی شدن نفس و دشواری نفس کشیدن میشود، از همین رو است که برخی از کوهنوردان امروزه با خود کپسولهای اکسیژن حمل میکنند تا در بالای کوه ها دچار مشکلات تنفسی نشوند. آیه ای که این "معجزه" از آن استخراج شده است میتواند به این قضیه اشاره داشته باشد، بویژه اینکه اگر منظرش براستی صعود در آسمان بود میتوانست از کلمه پرواز کردن «طیب» استفاده کند. کسی که از کوه بالا میرود در عین حال در حال صعود به آسمانها نیز هست! بنابر این دانستن این مطلب که از کوه بالا رفتن تنگی نفس می آورد چنان دشوار نیست و به هیچ عنوان نمیتوان دانستن این موضوع یا بازگویی آنرا یک اعجاز دانست.

۵- پدید آمدن موجودات از آب

دریاها همیشه و همچنان از شگفتی های جهان حساب میشوند، عمق دریاها و دامنه گسترده اشان و ناتوانی بشر در دریافت حقایق آنها (تاکنون) همیشه باعث شده است که دریاها مادر افسانه ها و استوره ها باشند و داستانها و افسانه های زیادی درباره دریاها و موجودات درون آن از روزگاران پیشین تا به امروز وجود داشته است. (دانستن و ندیدن) همواره عامل پیدایش خدایان و موجودات افسانه ای بوده است و بسیاری از ادیان باستانی برای دریا، خدای جدگانه ای در نظر میگرفتند. حتی در برخی از جاهایی که دریاچه ای وجود داشته است مردم روستایی و بومی آن ادعای میکرده اند که در آن دریاچه اژدهایی یا موجودی وجود دارد و دریاچه هایشان اسرار آمیز است. این اسرار آمیز بودن و جالب بودن دریاها و گسترده‌گی دریاها نظر بشر را همیشه به خود جلب کرده است و بشر را به این نتیجه رسانده است که دریا باید منبع حیات و اسرار هستی باشد. این اندیشه به قرآن هم راه یافته است.

به هر روى، امروز دانش نيز اين قضيه را تاييد ميکند که منشع حیات آب است و موجودات زنده از آب پديد آمده اند. از اين گذشته همه انسانهای روی زمین ميدانند که بدون آب هیچ موجودی نميتواند زندگي کند و موجودات زنده بدون وجود آب خواهند مرد، بنابر اين شايد نخستين منشعی که انسانهای متمند اولیه ميتوانستند برای جانوران در نظر بگيرند، آب بوده است. از اين گذشته مقدار زيادي از حجم بدن انسان را مایعات و آب تشکيل ميدهد که اين خود دليل ديگري بر اين بوده است که دانشمندان زيادي پندار کنند که انسانها از آب پديد آمده اند.

مسلمانان ادعا ميکنند که اين موضوع در قرآن مطرح شده است و از آنجا که هیچ کس در آن دوران اين موضوع را نميدانسته است پس معجزه علمی قرآن است و پيش دستي اسلام بوده است که امروزه صحيح از آب در آمده است. البته ادعاهای مسلمانان مبني بر اينکه قرآن بدین مسئله اشاره ميکند درست است و بر خلاف سایر ادعاهای اسلامگرایان در مورد معجزات علمی قرآن، اين مورد بطور دقیق و شفاف در قرآن چندین بار از جمله در (سوره ۱۱ آیه ۷، سوره ۲۱ آیه ۳۰، سوره ۴۵، سوره ۲۴ آیه ۴۵) آمده است. اما آيا واقعاً اين قرآن است که اين معجزه را انجام داده است؟ آيا پيش از نوشته شدن قرآن کسی از اين قضيه خبر نداشته است؟

قطعاً اينگونه نیست. تاليس فیلسوف و دانشمند یونانی شخصی است که بيش از ۱۰۰۰ سال پيش از محمد زندگی ميکرده است. بسياري معتقدند تاليس نخستین دانشمند حقیقی تاریخ بشر است که برای نخستین بار علوم را از استوره ها جدا کرد و دانش راستين، یعنی بررسی دنيا بدون باور به اينکه خدايان و جانوران متافизيکي بر آن تاثيری دارند را بنا نهاد. در مورد زندگي وی اطلاعات زيادي در دست نیست جز اينکه او قطعاً در سال ۵۸۵ پيش از ميلاد زنده بوده است زيرا كسوفی را که در ۶۲۸ ماه می آن سال انجام گرفته را با موفقیت پيش بینی کرده بود. تاليس يك تاجر بود و علوم مختلفي را جمع آوری کرد و به یونان معرفی کرد، از جمله علومی که او در آن شهرت دارد هندسه است. در هندسه هنوز هم قضيه اى به نام تاليس وجود دارد مبني بر اينکه خطوطی که دو خط موازي را قطع کنند، اندازه های متناسب پديد می آورند. وی همچنین اولین کسی است که ثابت کرده است يك قطر، دایره را به دو قسمت تقسیم ميکند. از قضيه تاليس در دوران حيات او برای یافتن ارتفاع اهرام مصر و امروزه برای یافتن ارتفاع کوه ها استفاده ميشود.

امروز از تالس هیچ کتابی باقی نمانده است اما اندیشه های او در کتابهای سایر اندیشمندان یونانی از جمله کتاب ماتفیزیک ارسسطو باقی مانده است. تالس معتقد بود که زمین همانند یک سپلندر و یا دیسک است و خورشید و ماه دایره وار دور آن چرخش میکنند، این دقیقاً دیدگاهیست که بعدها در ادیان نیز راه یافت و ادیان سامی از جمله اسلام بر اساس این دیدگاه شکل گرفتند که در آنها زمین مرکز کائنات است. این دیدگاه حدود ۲۰۰۰ سال، یعنی تا زمان انقلاب کوپرنیکوسی در بسیاری از اندیشه ها نفوذ کرده بود. البته تالس نخستین دانشمند شناخته شده است که چنین چیزی را بیان کرده بود، و الا باور بر این است که خود این ایده آموخته شده از مصریان و بابلیهای باستان است. از جمله سایر اندیشه های تالس، اندیشه تکاملی بود که او آنرا بیناد گذاشته بود. وی معتقد بود "موجودات از آب بوجود آمده اند" و حیوانات برتر از حیوانات فروتر، و انسان هم همچون سایر جانوران نتیجه تکامل است، وی معتقد بود انسان از ماهی بوجود آمده است. همچنین وی باور داشت که جهان بطور کلی از عناصر چهارگانه ای بوجود آمده است. و چقدر جالب است قرآن نیز هر وقت میخواهد بگوید چیزی از چیز دیگری بوجود آمده است از همان عناصر استفاده میکند، شیطان از آتش بوجود آمده است و انسان از خاک. بنابر این تالس و پس از او دانشمندان زیادی باور داشتند که حیات از آب آغاز شده است، در واقع دانشمندان ماتریالیست همچون تالس به سختی میتوانستند برای حیات منشعب دیگری بجز آب در نظر بگیرند و این عقیده تا امروز نیز باقی مانده است. تالس معتقد بود نخستین عنصر آب بوده است و این دیدگاه را با مشاهده سنگواره ها گسترش داده بود.

اما افزون بر دانشمندان و فیزیک دانان باستانی، در ادیان نیز این عقیده که موجودات زنده از آب بوجود آمده اند ریشه ای بسیار کهن دارد. یکی از قدیمی ترین ادیانی که هنوز هم طرفداران بسیاری دارد بودائیسم است. پیروان این دین بیندا هستند و به هیچ نوع خدایی معتقد نیستند، هرچند به روح و تناسخ روح معتقدند. بودا نیز بیش از هزار سال قبل از محمد زندگی میکرده است و در کتاب پیدایش یا خلقت آگانا سوتا (Aganna Sutta) آیه ۱۱ بطور مشخص به این قضیه که موجودات از آب بوجود آمده اند و غیر از آب هیچ در ابتدا وجود نداشته است اشاره میکند. بنابر این اسلام حتی نخستین دینی هم نیست که به این قضیه اشاره مستقیم دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که به دلیل اینکه قرآن کتاب محکم و کاملی نیست واقعاً نمیتوان دانست که حرف قرآن در مورد یک قضیه چیست. بوجود آمدن موجودات از آب که قضیه ای روشن است و در تضاد با علم نیست نیز، خود در تناقض جدی است با سایر آموزه های اسلام است.

همانطورکه میدانیم قرآن بر اساس فرضیه باطل خلقت (اینکه آدم توسط خدا ساخته شده و بصورت انسان به زمین فرستاده شده و سایر انسانها از نسل نخستین انسان یعنی آدم هستند) که خود کپی برداری شده از اعتقادات یهودیت و در آنجا نیز کپی شده از آثار زرتشتی است، بنا نهاده شده است. قرآن که دم از آفرینش دو انسان نخستین به نام آدم و حوا میزند چطور میتواند همزمان معتقد باشد که انسانها، هم به شکل خلقت آدم و حوا بوجود آمده اند و هم، همه موجودات از آب بدر آمده اند؟

مشخص است که پدید آمدن و "متکامل شدن انسانها از آب" و "خلقت یکباره انسانها" دو قضیه کاملاً متناقض هستند و جمع آنها باطل است. چنانکه امروزه دو تئوری خلقت و تکامل همواره روپروری هم قرار گرفته اند و مذهبیون بسیاری بطوری مضحکی تکامل را همچنان رد میکنند. البته دینداران در سطوح جهالت مختلفی بسر میبرند، مثلًا کلیساي کاتولیك برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر برای دکان دیشنان بالاخره اعلام کرد که تئوری تکامل را پذیرفته است، و داستانهای کتاب مقدس و داستان آدم و حوا میتوانند تنها داستانهای آموزنده و استورهای ای باشند. اما برخی مسلمانان که در مسابقه جهالت همواره رتبه نخست را دارند هرگز آنرا نپذیرفته اند. چنین به دیده می آید که پیامبر اسلام در مورد این قضیه دچار گیجی شده است و تنوانته است حکم روشنی را در این مورد صادر کند بنابر این اقدام به «دوپهلو صحبت کردن» کرده است و هردو تئوری را بیان کرده و بعبارتی هر آنچه می شنیده است را به الله بیچاره چسبانده است.

۶- معجزه تولد محمد

برخی از دستاربندان دروغ هایی درباره زاده شدن محمد به هم باقته اند که در زمان زاده شدن محمد دریاچه ای خشکید، طاق کسری شکاف برداشت و آتشکده فارس خاموش شد. تاریخ زیست شناسی منکر خشک شدن دریاچه مرده در آن سالهاست. طاق کسری پس از حمله وحشیانه تازیان به آن، شکاف برداشت و آتشکده فارس نیز در آن تاریخ خاموش نشده است.

از همه مهمتر، اگر به مهمترین کتاب مرجع مسلمین یعنی قرآن برگردیم می بینیم که حتی یک آیه در مورد چنین واقعه های بزرگ و شگرف (اگر اتفاق افتاده بودند هم) وجود ندارد.

تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز دور پروراری عمامه و قطر شکم است! (صائب تبریزی)

ضد و نقیض گویی در قرآن

اگر خدایی برای جهان پیتداریم، فرای اینکه این خدا باید در منتهای کمال باشد، این خدا باید دارای ضعف‌های انسانی نیز نباشد. از جمله: این خدا نباید دچار فراموشی یا حواس پرتی بشود و هر بار درباره یک موضوع، گویش متفاوتی را بکار ببرد، و گاهی وقت‌ها یک داستان ساده را کاملاً متفاوت با بار پیش تعریف کند یا ضد و نقیض گویی در کلام او آشکار باشد یا بدتر از آن گاهی وقت‌ها سخن پیشین خود را نیز رد نماید و

انسانِ کم توان (از دیدگاه تجربی و آینده نگری) با توجه به مقدار توانایی اش در مواجهه با مشکلات، دشواریها، خوبی‌ها، بدھی‌ها، و شادی‌ها یا غم‌ها ممکن است دو گونه یا چند گونه حالت (یا واکنش) را از خود بروز بدهد که برخی از این حالت‌ها کاملاً با هم در تضاد باشند. اما بر اساس ادعای قرآن، که بیان می‌کند هیچ چیزی بر الله پوشیده نیست و او در همه چیز مطلق است و بر اراده اش، رادع و مانع نیست. چگونه است که او هم مانند یک انسان به ضد و نقیض گویی پرداخته است؟

گرفتن تصمیمی و عدول از آن یا در پیش گرفتن روشی و سپس تغییر دادن آن روش، برای انسانها امری عادی است زیرا آنها نه از همه چیز آگاهند و نه از کنه هر چیزی مطلع؛ زیرا دامنه اندیشه انسان محدود است پس ممکن است خطایی کنند (دست به تجربه ای بزنند) و آنگاه با گذشت زمان درست آن چیز را دریابد و تغییر روشی را در سخن یا کارش در پیش بگیرد. آیا دامنه اندیشه الله نیز محدود است؟

قرآن که به ظاهر نوشته خامه^{۷۰} الله (اگر الله، خدا باشد) است آنچنان دارای تناقضات آشکاری است که هر انسان خردمندی را به شگفتی و می‌دارد. در این فصل به برخی از این ضد و نقیض گویی‌ها که ملاها از آن بنام «ناسخ و منسوخ» یاد می‌کنند نگاهی می‌افکریم:

^{۷۰} قلم

۶.۱- آفرینش جهان در چند روز بود؟

۶ روز:

سورة ۱۰ (يونس) آیه ۳

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَدْبَرُ الْأَفْرَادَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاقْبِلُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز^{۷۳} آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست این است خدا پروردگار شما پس او را بپرسید آیا پند نمی‌گیرید (۲۳)

سورة ۷ (اعراف) آیه ۵۴

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْشِي الظَّلَالَ الْهَارِ يَطْلُبُهُ خَيْثَانًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسْتَخْرَاتٍ بِأَمْرِهِ لَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارِكُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴)

در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] یافت روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبید می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پیدید آورده] آگاه باش که [عالی] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان (۵۴)

^{۷۳} برعی ماله کشان اسلامی در ترجمه های جدید قرآنی، بجای واژه ۶ روز، "۶ هنگام" را آورده است. در متن عربی آیه "سِتَّةِ أَيَّامٍ" آمده است که در آن واژه "یام" است که معنی روزها را می دهد و نه هنگام ها. دلیل این ماله کشی ملاهای بی عمامه این است که با توجه به موضوع "انفجار بزرگ" که آغاز هستی گرفتن گیبی است، قضیه آفرینش جهان و خورشید و ماه و ... در ۶ روز و استراحت الله در روز هفتم کاملا بی بایه شده است؛ ایشان نیز برای ماله کشی این قضیه به این "خدعه" روی آورده است. هر چند که در اصل ماجراهی گفته شده در قرآن نمی تواند تغییری بوجود بیاورد و این داستان کماکان مرغ بخته را نیز به خنده و امی دارد.

سوره ۱۱ (هود) آیه ۷

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِتَبَرُّوكُمْ إِنَّمَا أَخْسَنُ عَمَلًا
وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مُبْغُثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷)

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که
کدامیک نیکوکارتزید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر
شده‌اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (۷)

سوره ۲۵ (فرقان) آیه ۵۹

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا
(۵۹)

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش
استیلا یافت رحمتگر عام [اوست] در باره وی از خبرهای پرس [که می داند] (۵۹)

سوره ۳۰ (ق) آیه ۳۸

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُؤُوبٍ (۲۸)
و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم و خسته هم
نشدیم (۳۸)

روز: ۸

سوره ۴۱ (فصلت) آیه های ۹ تا ۱۲

قُلْ إِنَّمَا لِكُفَّارُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)
رَوَاسِيَ مِنْ فُوقِهَا وَبِارْكَ فِيهَا وَقَدَرَ فِيهَا أَوْتَاهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءَ لِسَائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ

وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ إِنْتِيَا طَوِيعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^(۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَيْئَةَ سَمَاؤَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأُوحِيَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَفْرَاهَا وَزَيْنَاهَا السَّمَاءُ الدُّتْنِيَّ بِعَصَابِيَّ وَحْفُظَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْغَزِيرِ الْعَلِيمِ^(۱۲)

بگو آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و در [زمین] از فراز آن [لنگرآسا] کوهها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوارکی آن را در چهار روز مقدر کرد [که] برای خواهندگان درست [و متناسب با نیازهایشان] است (۱۰) سپس آهنگ [آفریش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیاید آن دو گفتند فرمان بذیر آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مریبوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا (۱۲)

• مجموع این روزها میشود: ۲ روز + ۴ روز + ۲ روز = ۸ روز

الله در چندین آیه، بیان داشته است که دنیا را در ۶ روز آفریده، خسته هم نشده (!?) است، سپس به عرش خود که بر روی آب بوده رفته و ... از کارهای شگفت آوری که الله انجام داده است یکی هم، پایان دادن به تعقیب و گزین روز و شب است، که در پی هم بوده اند (آیه ۵۴ سوره اعراف). او همچنین ماه و ستارگان که وحشی شده بودند را نیز رام نمود!

از نکات خردسیزتر اینکه وی بیان داشته است «... در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید....»؛ چه بیان شگفتی! الله حتی پیش از آفریدن انسان ها نیز از آنها آزمون می‌گیرد! مانند آن است که معلمی در یک مدرسه آزمونی برگزار کند اما آن مدرسه نه تنها دانش آموزی ندارد بلکه هنوز مدرسه راه اندازی نیز نشده است! اینکه، کجای این ماجرا برای آزمودن بوده است، ملاه اعلم!^{۷۷}

^{۷۷} ملاها و ماله کشان اسلامی زمانی که در پاسخ به پرسش های خردمندانه درباره دین اسلام، الله و ... باز می‌مانند برای ماله کشی موضوع را برای تغیر رفتن از گفتن «پاسخ نداشته اشان» به واژه الله اعلم! به معنای «الله می‌داند» بنام می‌برند. دلیل بکارگیری این واژه توسط ملاها به این خاطر است که به پرسش کننده بگویند: «همن است که هست و تو را فضولی در کار ملا و نیز زده بین بردن کارهای ملا و الله نیامده!» شوریختانه گاه کاهی این واژه از زبان بسیاری از مردم ایران نیز شنیده می‌شود. نگارنده نیز در اینجا خواسته است این معنای را که حتی الله از پاسخش درمی‌ماند را به ملاها بسیار.

آیا زمین زودتر آفریده شده است یا آسمان؟

آسمان

سوره ۷۹ (النازعات) آیه های ۲۷ تا ۳۰

اللَّهُمَّ أَشْتَدُّ حَلَقًا أُمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَعْظَشَ لَيْلَهَا وَأُخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹)
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰)

آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را بربا کرده است (۲۷) سقفش را برافراشت و
آن را [به اندازه معین] درست کرد (۲۸) و شبیش را تیره و روزش را آشکار گردانید (۲۹) و پس از
آن زمین را با غلتانیدن گسترد (۳۰)

زمین

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاًهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت
و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)

به واژه های "پس" و "سپس" دقت کنید که راه را بر هرگونه ماله کشی بسته اند و بروشني مشخص
است که: الله يکبار زمین را زودتر از آسمان آفریده و دیگر بار همین زمین را دیرتر از آسمان آفریده
است! آفرینش زمین هم ظاهراً مانند چرخش یک گلوله برفی بر روی سطحی برفی بوده است و الله
اینقدر آنرا غلتانده است تا به این وضعیت درآمده است.

۶.۳- انسان از چه چیزی آفریده شده است؟

آب

سوره ۲۴ (نور) آیه ۴۵

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَاءٍ فَيَمْنَعُهُ مَنْ يَمْشِي عَلَى نَطْرِيهِ وَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أُرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵)

و خداست که هر جنبندهای را از آبی آفرید پس پارهای از آنها بر روی شکم راه می‌روند و پارهای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهار [پا] راه می‌روند خدا هر چه بخواهد می‌آفریند در حقیقت خدا بر هر چیزی تواناست (۴۵)

سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۳۰

أَوْلَئِمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رُتْقاً فَفَقَنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٌّ أُكْلًا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (۳۰)

خون بسته یا علق

سوره ۹۶ (علق) آیه ۲

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)

انسان را از علق آفرید (۲)

گل خشک شده

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۴

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَأَفْحَارٍ (۱۴)

انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید (۱۴)

سوره ۱۵ (حجر) آیه ۲۶

وَلَقَدْ أَنْجَلْنَا إِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمِيمٍ مَّسْعُونٍ (۲۶)

و در حقیقت انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم (۲۶)

خاک

سوره ۳۰ (روم) آیه ۲۰

وَمَنْ أَيَّاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أُنْتُمْ تَسْرُّعُونَ (۲۰)

و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید پس بنگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید (۲۰)

سوره ۳۵ (فاطر) آیه ۱۱

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ... (۱۱) و خدا[ست که] شما را از خاکی آفرید ... (۱۱)

آفرینش انسان ها مانند گیاه

سوره ۷۱ (نوح) آیه ۱۷

وَاللَّهُ أَنْتَمُكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) و خدا[ست که] شما را [مانند] گیاهی از زمین رویانید (۱۷)

پیدا کنید پر تقال فروش را! بالاخره ما از آب آفریده شده ایم یا خاک، یا علق، یا گل خشکیده، یا از زمین رویانده شده ایم؟^{۷۸} پیوسته بودن زمین و آسمان هم که در آیه ۳۰ سوره انبیاء آورده شده است برای نگارنده نامفهوم است!

چند خاور (شرق) و باختر (مغرب) وجود دارد؟

یک مشرق و یک مغرب

سوره ۲۶ (شعراء) آیه ۲۸

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُثُرُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸)

[موسی] گفت پروردگار خاور و باختر و آنجه میان آن دو است اگر تعقل کنید (۲۸)

سوره ۷۳ (مزمل) آیه ۹

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)

[اوست] پروردگار خاور و باختر خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن (۹)

- دو مشرق و دو مغرب:

سوره ۷۰ (معراج) آیه ۴۰

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَعَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰)

[هرگز] به پروردگار دو خاور و دو باختر سوگند یاد می کنم که ما تواناییم (۴۰)

^{۷۸} شاید ضرب المثل "پای بوته سبز شدن" بر پایه همین آیه باشد زیرا اگر انسان بتواند مثل بوته نیز سبز شود می تواند پای بوته نیز سبز شود!

سورة ٥٥ (الرحمن) آیه ١٧

رَبُّ الْمُشَرِّقِينَ وَرَبُّ الْمُعَرِّيْبِينَ (١٧)

پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر (١٧)

سوره الرحمن(پخشایشگر ٥٥) امین سوره های قرآن و از سوره های مدنی قرآن است که هم این آیه عجیب غریب در آن آمده است و هم اگر این سوره را مطالعه بفرمایید خواهید دید که الله افزوون بر دو مغرب و دو مشرق (آیه ١٧) به دو دریا که پیش راند تا به هم رسیدند (آیه ١٩)، به دو مروارید و مرجان که از آن بیرون می آید (آیه ٤٦)، دو بهشت (آیه ٢٢)، دو چشمکه که در آن دو بهشت جاری است (آیه ٥٠)، دو نوع میوه (آیه ٥٢)، دو بهشت دیگر (آیه ٦٢)، دو درخت و دو میوه (آیه ٦٨) سخن می گوید و مشخص و روشن است که سوزن الله روی عدد دو گیر کرده است و همه چیز؛ دریا، بهشت، میوه، درخت و باقی را دوتا میبیند و میتوان گفت مشرق و مغرب نیز دچار این ادبیات الله شده اند. احتمالاً اگر قرار بود الله چیزهای دیگری را هم توصیف بکند آنها را دو تا دوتا طبقه بندی میکرد. بنابر این میتوان گفت دلیل اینکه دست کم در این آیه، به دو مشرق و دو مغرب اشاره شده است این است که این آیه در سوره الرحمن آمده است و در سوره الرحمن خداوند همه چیز را دو تا دوتا می بیند.

- چند مشرق و چند مغرب:

سورة ٣٧ (الصفات) آیه ٥

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (٥)

پروردگار آسمانها و زمین و آنجه میان آن دو است و پروردگار خاورها (٥)

شاهکار آیه های بالا را باید در آیه ٥ سوره صفات دید که در آن شرق نه یکیست، نه دوتاست، بلکه بیش از این صحبت هاست. ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه خداوند از گرد بودن زمین خبر میدهد را تنها میتوان با همین آیه رد کرد. افزوون بر اینکه باید پرسید چرا الله در قرآن تنها از شرق و غرب نام

برده است؟ گویا او از وجود شمال و جنوب خبر نداشته است!؟ و البته که، باید پرسید: اگر دو شرق و غرب یا چندین مشرق وجود داشته باشد آیا به همان تعداد هم شمال و جنوب وجود دارد؟

آیا شیطان از [گروه] اجنه است یا فرشتگان؟

اجنه

سورة ۱۸ (کهف) آیه ۵۰

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِلنَّاسِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَحِّدُونَهُ وَذُرْرَيْهُ
أُرْثَيْهُ مِنْ ذُونِي وَهُنْ لَكُمْ عَذَّابٌ بِمَا لَطَّالِمِينَ بَدَّلَا (۵۰)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند
که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سریچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من
دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شما باید و چه بد جانشینانی برای ستمگراند (۵۰)

فرشتگان

سورة ۷ (اعراف) آیه ۱۱

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ مِّمَّ صَوَرَنَاكُمْ فَلَمَّا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِلنَّاسِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِّنَ السَّاجِدِينَ (۱۱)

و در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم
سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود (۱۱)

سورة ۲ (بقره) آیه ۳۴

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِلنَّاسِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَتَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند. (۳۴)

در دو آیه بالا، موضوعی مطرح شده است که نشان می دهد ابلیس از گروه فرشتگان است (دلیل سجده نکردنش نیز کبر او بوده است) ولی در آیه ۵۰ سوره کهف، دلیل اینکه ابلیس به انسان سجده نکرده است، این است که او از جنیان بوده است. پرسش این است که آیا جن ها پیش از آفرینش انسان، آفرینده شده بوده اند که ابلیس یکی از آنان بوده است؟

آفرینش آدم و عیسی

سوره سوم (آل عمران) آیه ۵۹

إِنَّ مُثَلَّ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمُثَلٍ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدرو گفت باش پس وجود یافت (۵۹)

همانگونه که می دانیم آفرینش آدم مانند آفرینش عیسی نبوده است. زیرا الله گفته است که مریم از خویشان خود دوری گزید و آنگاه روح القدس را به صورت جوانی زیبا روی بر او عرضه داشتیم و آنگاه مریم باردار شد. و این موضوع بر وارونه معنای این آیه است که قرآن می گوید: آدم را از گل (یا خاک) پسرشتم و سپس به او گفتیم بشو و شد.

یا باید پذیرفت که الله، عیسی را مانند آدم آفرینده است و موضوع های حامله شدن مریم و زاییدن عیسی و غیره همه یاوه خواهند بود. و یا اینکه باید پذیرفت موضع باردار شدن مریم از روح الله و زاده شدن عیسی از مریم صحیح است و آنچه که در این آیه آمده است یاوه ای بیش نیست.

جهاد و آدم کشی در راه الله؛ دستورهای کشتار^{۱۱۲}

کشتار و جهاد، در اسلام امر واجبی است

سورة ۸ (انفال) آیه ۶۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ حَرَصُوا عَلَى الْقَتْلِ إِن يَكُن مَّنِكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مُنْتَهِينَ وَإِن يَكُن مَّنِكُمْ مُّنْتَهِ يَغْلِبُوا الْفَالَّا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵)

ای پیامبر مؤمنان را به کشتار [جهاد] برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند چرا که آنان قومی‌اند که نمی فهمند (۶۵)

سورة ۸ (انفال) آیه ۳۹

وَقَاتَلُوكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ فِتْنَةٌ وَرَجُلُوكُمُ الَّذِينَ كُلُّهُمْ لَهُ فَإِن انتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ يَمْنَعُ بَعْضَهُمْ بَصِيرَةً (۳۹)
و آنان را بکشید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد پس اگر بازیستند قطعاً خدا به آنجه انجام می دهند بیان است (۳۹)

«جهاد» ابزار و انهدام فتنه و شرک در جهان می باشد، و هدف هر دولت اسلامی از آغاز تاکنون بوده است. دوران جهاد زمانی به پایان می رسد که ادیان همه یکسره ویژه‌ی الله شوند. مجاهدان در این نبرد چیزی برای از دست دادن ندارند. غنائم دنیوی و پاداش اخروی دست مزدهایی هستند که برای نبرد در راه خدا، یعنی فی سبیل الله کسب می کنند.

با توجه به اینکه قرآن برای همه دوره‌ها آمده و مسلمانان باید مو به موى آنرا به انجام برسانند. نه در ۱۴۰۰ سال پيش بلکه امروز هم باید همه اعمال آنرا مانند «جهاد» به مرحله اجرا برسانند. بر اساس جهاد، يك مسلمان باید بلافاصله خون مخالفين الله يا رسول را بر زمين بريزد. البته اگر آن نامسلمانان حاضر شود به مسلمانان فديه يا جزيه بدنهند، احتمال دارد مسلمانان (دست کم برای مدتی) از کشتن آن افراد دست بکشند.

حکم جهاد به روشنی از دو آيه زير برگرفته شده است؛ در اين آيه ها، الله جهاد را بر مسلمانان واجب کرده است و همچنین از پيروان خود خواسته است که از آدم کشى نيز کراحت نداشته باشند؛ زيرا خير آنان در همين جهاد و آدم کشى است^{۱۳} :

سوره ۶۶ (تحريم) آيه ۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْغَلُظُّ عَنْهُمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمُصِيرُ (۹)

اي پيامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گير [كه] جای ايشان در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است (۹)

سوره ۲ (بقره) آيه ۲۱۶

كُتِيبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ أَكْرَبُهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُنكِرُوهُ مُشْبِّثًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُعْجِبُوهُ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

بر شما کشتار کردن (جهاد) واجب شده است هر چند که از آن کراحت داشتید و بسا از چيزی کراحت داشته باشيد که خيرتان در آن است و بسا چيزی را دوست می داريد و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانيد (۲۱۶)

^{۱۳} اين جمله يكى از افشاگرته ترين جملات قرآن درباره اسلام است، زيرا اگر آدم کشى و جهاد نبود، اسلام به هيج کشورى نمى رفت و هيج کشورى به اين آبيانى روی نمى آورد و از دیگر سو، اين ۱۴۰۰ سال سیاه که لکه نگى بر چهره تاریخ جهان است و ابته بزرگترین صلاح و خير را برای هر شارلاتان، تازى پرست، ملا، ماله کش اسلامى و غيره به همراه آورده است، را هرگز بوجود نمی آورد.

بر مبنای قاعده جهاد، هر مسلمانی موظف است در برابر هر نامسلمان وارد جنگ بشود و هر کسی که در راه الله جهاد کند، بکشد یا کشته شود جایگاهی والا در نزد الله دارد و به بهشت می رود. اگر این شخص نامسلمانی را بکشد، کاری بزرگ کرده و اجر بزرگی برای او در بهشت فراهم خواهد بود. اگر غنیمت کیری کند، که این غنیمت گوارای وجود او خواهد بود و اگر کشته شود هم شهید^{۱۱۴} به حساب خواهد آمد.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۶۹

وَلَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا إِلَّا أَخْتَاء عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپنداز بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹)

از آیه بالا می‌توان نتیجه گرفت که بجز شهیدان، سایر مردم مرده اند. اگر چنین چیزی درست باشد، موضوع برزخ هم داستان بی‌پایه ای بیش نیست. زیرا دین‌های سامی معتقدند که "انسان‌ها پس از مرگ بدنبی، روحشان زنده می‌ماند و در جهان دیگری بنام برزخ زندگی می‌کنند. برایای درجه خلوص این افراد در دین خودشان، جهان برزخ می‌تواند حکم پیش زمینه ای برای جهنم و بهشت برای فرد مورد نظر داشته باشد." نکته بسیار شگفتی که در این جهان برزخ، عدالت الله را بر ملا می‌کند درباره زمان محاکمه و روز حساب در جهان آخرت است و آن زمانیست که همه انسان‌ها مرده اند و اصرافیل در صور خود می‌دمد. اما الله پیش از انجام این دادگاه، بندۀ‌های خود را در جهان برزخ عذاب می‌کند یا مورد لطف قرار می‌دهد. یعنی الله پیش از محاکمه کردن شخصی، او را عذاب می‌دهد!! این عملی است که از آغاز پایه ریزی حکومت ایران سبیز «جمهوری اسلامی» در کشور ما انجام گرفته است؛ در این حکومت، شخصی را برای جرمی دستگیر می‌کنند، شکنجه می‌دهند، اعتراف می‌گیرند و حتی گاهی وقت‌ها می‌کشند، و سپس برای آن شخص دادگاه می‌گیرند و یا پس از کشتن وی، برایش حکم می‌دهند. برخی مواقع، خود قاتلان برای همدردی به تشییع جنازه شخص کشته شده نیز می‌روند.

^{۱۱۴} از دیدگاه اسلامی در جهان آخرت، شهید بدون پرسش و پاسخ، به بهشت فرستاده می‌شود.

سورة ۴ (نساء) آیه ۷۴

فَلَا يَقْتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَسْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَمَنْ يَقْتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ أَوْ يُغْلَبُ
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴)

پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه الله بکشند و هر کس در راه خدا
بکشد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد (۷۴)

آیه بالا یکی از دهها آیه ای از قرآن است که در آن پروشنی از مسلمانان خواسته شده است که در راه
الله آدم (یا به سخنی دیگر، نامسلمان) بکشند^{۱۱۵}. نکته آنکه برخی از مترجمین قرآن برای ماله کشی
این «دستور واضح آدم کشی» آیه را چنین معنا کرده اند:

پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا بجنگند و هر کس در
راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

سورة ۴ (نساء) آیه ۷۶

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتَلُوا أُولَئِكَ الشَّيْطَانُ إِنَّ
كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶)

کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کشتار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت
کشتار می‌کنند پس باران شیطان را بکشید، که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (۷۶)^{۱۱۶}

^{۱۱۵} این نمونه آیه ها نشانه وجود سادیسم در درون الله است که اینچنین، بندۀ ای از خود را به کشتن بندۀ ای دیگر از خودش اجبار
می‌کند.

^{۱۱۶} پس از آنکه دستاریندان ماله کشی ترجمه این آیه را به بیان بردن معنی آن اینچنین تغییر یافت
کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس باران شیطان بجنگید که
نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (۷۶)

سورة ۱۷ (اسراء) آیه ۳۳

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مُظْلِمًا فَقَدْ جَعَلَنَا لِوَلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ
إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس [او] باید در قتل زیاده روی کند زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است^{۱۱۷} (۳۳)

با توجه به آیه ۷۶ سوره نساء، چنین به دیده می آید که دنیا اصلاً برای کشتار است و انسان ها برای کشتار آفریده شده اند؛ تنها تفاوت در این است که مسلمانان در راه الله کشتار می کنند و نامسلمانان در راه طاغوت! در این آیه از مسلمانان خواسته شده است با توجه به اینکه ایمان آورده اند، حتیماً کشتار بکنند (ایمان آوردن و کشتار کردن، در اسلام شرط های مکملند). البته الله در آیه ۳۳ سوره اسراء (الابد با توجه به مهرورز بودنش) از بندگانش خواسته که در کشتار زیاده روی نکنند!

سورة ۴ (نساء) آیه ۸۹

وَذُوُا لَوْ تَكُفُّرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءٌ فَلَا تَتَنَحِّدُوا مِنْهُمْ أُولَئِاءِ حَتَّىٰ يَهَا حِرْزٌ فِي سَبِيلِ اللهِ فَإِنْ
تَوَلُّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَنَحِّدُوا مِنْهُمْ وَلَيْا وَلَا تَصْبِرُوا (۸۹)

همان گونه که خودشان کافر شده اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا باهم برای بیاشید پس زنhar از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند پس اگر روی بر تافتند هر کجا آنانرا یافید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید (۸۹)

^{۱۱۷} به بی سر و ته بودن و بی معنی بودن سوره نیز توجه بکنید!

سَتَّجَدُونَ آخَرِينَ بِرِيَانُونَ أَنْ يَأْمُوْكُمْ وَيَأْمُوْقُمْ كُلُّ مَا رُدُوا إِلَى الْفَتْنَةِ أَرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكْحُلُوا أَبْرَيْهِمْ فَخُذُولُهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ يَقْتُلُوهُمْ وَأَوْلَيْكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۹۱)

به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] اینم باشند هر بار که به فتنه بازگردانده شوند سر در آن فرو می‌برند پس اگر از شما کناره‌گیری نکردن و به شما پیشنهاد صلح نکردن و از شما دست برداشته شد هر کجا آنان را یافتد به اسارت بگیرید و بکشیدشان آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده‌ایم (۹۱)

وَقَاتَلُوْا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقْاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَذِرُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِدُ الْمُعْتَدِلينَ (۱۹۰) وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَعْقِلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مَنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقْاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقْاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَرَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ اتَّهَمُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۹۲) وَقَاتَلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونُ فِتْنَةٌ وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اتَّهَمُوهُ فَلَا عَدُوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)

و در راه خدا، کسانی که شما را می‌کشند بکشید ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد (۱۹۰) و هر کجا بر ایشان دست یافتد آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [شرک] از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر بازیستادند البته خدا آمرزندۀ مهریان است (۱۹۲) و آنان را بکشید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود پس اگر دست برداشته شد تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست (۱۹۳)

در سه آیه بالا از مسلمانان خواسته شده است هرجایی که مشرک یا کافر را دیدند، آنها را یا اسیر کنند و یا بکشند. این دستور آدم کشی هم البته برای این است که "دین، مخصوص الله گردد".^{۱۸}

برخی از ماله کشان اسلامی و ملاها، زمان برخورد به این آیه ها مدعی می شوند که این آیه ها دارای شان نزول هستند. تمام آنچه که نگارنده در این نسخ خواسته است بگوید (و تاکنون نویسنده‌گان بسیاری آنرا گفته‌اند) همین است که قرآن برای زمان خاص و شرایط خاص و مکان خاصی بوده است؛ این زمان خاص، ۱۴۰۰ سال پیش است، شرایط خاص، فرهنگ قتل و غارت و غزوه است و مکان خاص، همان شبه جزیره عربستان است. تنها اگر پذیریم که قرآن و آیات آن برآورد این سه شرط هستند و به گفته ملاها دارای شان نزول است؛ پرسش هایی پیش می آید که آیا اکنون ما ایرانیان در عربستان زندگی می کنیم؟ یا فرهنگ عربی داریم؟ یا الان سال پنج با ششم قمری است؟ و البته اگر پاسخ به این پرسش ها منفی باشد آیا بهتر نیست که قرآن، اسلام، عربستان و فرهنگ بیانی را، یکبار برای همیشه کنار بگذاریم؟ آیا بهتر نیست که دست کم، آنرا از زندگی و مسائل اجتماعی خود دور کنیم؟

البته باید توجه داشت که ماله کشان و ملاها همچنین معتقدند که قرآن برای تمام مردم، تمام دوران و تمام جهان است و تاریخ مصرف ندارد! اگر چنین ادعایی را پذیریم، باید از این آقایان پرسید که چرا زمانی که خودشان با افراد آمریکایی یا اروپاییان برخورد می کنند، آمریکا و اروپایانی که غالباً یا بی دینند و یا نامسلمان را نمی کشند؟ یا اسیر نمی کنند؟ به زن و بچه های این نامسلمانان تجاوز نمی کنند؟ چرا اصلاً کشورهای بی دینی مانند چین، روسیه، کوبا، ونزوئلا و ... باید به عنوان برادران دولتی این ملاها به حساب آیند؟ آیا پاسخ جز این است که خود ملاها و ماله کشان اسلامی بخوبی می دانند که آنچه در این باره در قرآن گفته شده مربوط به همه تاریخ و همه مردم و ... نیست؟

^{۱۸} چنین به دیده می آید که دین های دیگر سامي (یهود و مسيحيت) بر وارون ادعای خود قرآن که گفته است خود الله اين دين ها را فرستاده، دين هايی هستند که الله مهر تایید بر آنها نزد و احتمالاً پای خدا یا خداهای دیگری در میان بوده است. از همین روی است که الله، مسلمانان را به کشتار ترغیب کرده تا نامسلمانان را بکشند. چرا؟ زیرا تنها دینی که در جهان آخرت مورد پذیرش است، اسلام است.

بسیاری از ضد و نقیض گویی‌ها و یاوه گویی‌های الله را بسیاری از مسلمانان نیز دریافته اند اما از یک سو به خاطر وجود ترس و و از دیگر سو بخاطر تعصب‌های مذهبی دوران کودکی و نوجوانی، "راستی" را به خود گوشزد نمی‌کنند و راه درست را در پیش نمی‌گیرند.

نکته‌ای که در آیه‌های بالا و البته در بیشتر قرآن وجود دارد، نقابی است که الله پس از صدور اینگونه فرمانها به چهره می‌زند! مثلاً به جمله پایانی آیه ۱۹۳ سوره بقره توجه کنید که الله گفته است «...تجاورز جز بر ستمکاران روا نیست». پس نتیجه گیری آسان است؛ مواردی وجود دارد که می‌توان به دیگران تجاوز کرد (ولو ستمکاران!^{۱۹})!

نمونه بسیار مهم این نقاب را می‌توان در جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغاز هر سوره‌ای باید بر زبان راند پیدا نمود. این جمله با اینکه اشاره به مهربان و بخشنده بودن الله دارد، جز شعارات بیش نیست. در فصل آغازین این نسک، تنها نمایی از چهره مهربان و بخشنده الله نشان داده شده است. ملاهای و پیروانشان در ایران، قرن هاست که چنین نقاب‌هایی را بر چهره می‌زنند. در همین جمهوری اسلامی، خامنه‌ای در حالی که خودش یکی از شاه کالیدهای فقر و بیکاری در ایران است، در بسیاری از سختناتی‌های خود، دم از این می‌زند که وی قلیش بخاطر جوانان بیکار شکسته و به مسئولین هم توصیه می‌کند که این مشکل را حل نمایند. احمدی نژاد که وی را باید نماد یک شیعه واقعی دانست، در حالی که برای افسارگسیختگی و بی عدالتی ملاهای، فصل تازه‌ای است، همیشه در سخنانش از مهرورز بودن و داشتن دولت مهرورز دم می‌زند. و خاتمی که او را باید یکی از دروغگوترین و شارلاتان ترین آخوندهای عصر کونی دانست، با اینکه خود وی آغازگر سانسورهای اینترنتی، کشارهای دگراندیشان، قتل‌های زنجیره‌ای، دانشجو کشی و تفتیش عقاید در موسسات و دانشگاههای دولتی (و حتی خصوصی) بوده و هست؛ نه تنها همیشه دم از آزادی می‌زد، بلکه شعار اصلی انتخابات خود را نیز "آزادی" گذاشته بود.

^{۱۹} خواننده گرامی توجه داشته باشد که در اسلام «ستمکار» کسی نیست که مثلاً به حقوق دیگری تجاوز کنند!

فَإِذَا اسْلَخْتُمُ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ مَا وُجِدُوكُمْ وَسَخْنُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقْامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَلْخُلُوْا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵)

پس چون ماههای حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتد بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهریان است (۵)

در سالی که آیه ۵ سوره توبه نازل شد، محمد برای زیارت به مکه نرفت زیرا همچون گذشته مشرکان نیز در مراسم حج شرکت داشتند. او فرماندار مکه عتبه را به عنوان پیشوای زائران برگردید و ابوبکر و علی بن ابی طالب را به مکه کشیل کرد. همراه علی یک آیه از قرآن بود که توسط عتبه در پایان زیارت کعبه، در بهار ۶۳۱ میلادی برای اهالی مکه ایجاد شد. این ابلاغیه همان است که در سوره‌ی التوبه (۹) آیه‌ی ۵ آمده است.

از این پس نه تنها زیارت کعبه برای مشرکان ممنوع اعلام شد، بلکه آن‌ها در برابر یک تصمیم قرار گرفتند که یا به اسلام ایمان بیاورند، اقتدار دولت اسلامی و سرکردگی پیامبر الله را پیذیرند، مراسم دینی را برگزار کنند، زکات بپردازند و یا اینکه پس از گذشت ماههای حرام کشته شوند. همانگونه که پیشتر هم توضیح داده شد، نقاب نفاق و دوروبی الله را در بخش پایانی این آیه، جایی که می‌گوید «زیرا الله آمرزنده و مهریان است» بیینید. ماله کشان اسلامی لطف کنند و با فرمول های «علوم اسلامی» توضیح دهنده که چه پیوندی بین آمرزنده و مهریان بودن و کشتن و کشثار وجود دارد!

کشثارهای وحشیانه اسلامی

در تاریخ، زمانی که بناست از قوم‌های نیمه وحشی که جز آدم کشی و قتل و غارت، پیشه‌ای یا پیشینه‌ای نداشتند سخن گفته شود، یکی از بزرگترین این قوم‌ها، بربراها دانسته شده اند که شاخه

اصلی همین بربراها، ترک هایی^{۱۲۰} بودند که در زمان چنگیز، تیمور و ... بر ایران تاختند. به هر روی، امروزه بربراست به عنوان یک تمثیل درآمده و هرجا سخن از وحشی گوی افسار گسیخته به میان بیاید، واژه «بربریت» می تواند نماد آن باشد.

اما بربراست، دست کم در ایران چهره بسیار بسیار انسانی تری از اسلام داشته است. بربراها زدن، کشتن، غارت کردن، و بردند و رفتند. اما اسلامیت: اسلام در ایران کشثارها نمود، غارت ها نمود، تجاوز ها نمود و نه تنها نرفت، نه تنها تغییر چهره نیز نداد بلکه مانند! همه این قتل و غارت ها نیز برایمه فرق آن انجام شد و فرامین اسلامی. به نمونه ای از دستورات کشثارهای وحشیانه اسلامی، که در زیر آورده شده است توجه کنید:

سوره ۸ (انفال) آیه ۱۲

إِذْ يُوحَى رَبُّكَ إِلَيَّ الْمُتَّالِكَةَ أُتِيَ مَعَكُمْ فَتَبَرُّوا الَّذِينَ آمَنُوا سَالِقُونَ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ فَاقْسِرُوهُمْ فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)

^{۱۲۰} شوریختانه، برخی از نوکران توده ای شوروی سابق که رسایل سالهای است که کوپیده شده است، دهه هاست که در ایران فنه گری کرده اند و حرکت های نافرخنده ای را واه اداخته اند. اشنان معتقدند که آذریاچانهای ایران از روز اول ترک بوده اند، فارس ها به آنان زور گفته اند و چنین و چنان، ایشان حیا را خوردند و جوانمردی را قی کرده اند تا آنچه که حتی دست به تبلیغات تغیره افکانه ای دست زده اند که هر میهن پرسنی را نوکران می کند. با این تبلیغات مسموم و با توجه به تاکارآمدی این رژیم اسلامی و شیوه ایران سیاست و فرهنگ سنتیشان که سرچشمۀ از اسلام گرفتار است، برخی مردم با از روی نادانی و یا به سبب دست نشاندگی، پیرو این حرکت های میهن سنتیز شده اند. اندگی از این افراد به محض شنیدن واژه ترک، سینه سپر می کنند و هر تقدیم بر این مردم را به سنتیز می گیرند. اما حقیقت این است که آذریاچان، اصلًا خود ایران است و به گفته ای سر ایران است، فرهنگ ایران (نه فرهنگ اسلامی) ریشه در فرهنگ های مردمان جای ایران و از جمله آذریاچان دارد. آذری ها مردمانی هستند که اگر نگوییم همیشه، باید گفت در بیشتر مواقع جزو پیش‌آهنگان مبارزه با تاریخ عرب ها بوده اند و بسیاری از میهن پرسنی ترین ایرانیان، زاده شده در خاک پاک آذریاچانند. این مردم غیور، ایرانی هستند. داشتن زبان ترکی آنها شناگر هیچ پیوندی بین آنها و ترک های وحشی که در طول تاریخمان، چندین بار به ایران تازش کرده اند ندارند.

بسیار از کشورهای آمریکای جنوبی و حتی آمریکای شمالی (مانند مکزیک) به زبان اسپانیایی صحبت می کنند اما بسیاری از این مردم نه تنها خود را اسپانیایی نمی دانند؛ نه تنها پیوندی بین خودشان و اسپانیایی ها قابل نیستند، بلکه بسیاری از آنان اسپانیایی ها را متزاولانی می دانند که چند قرن پیش به کشور آنان تاخته اند. به هر روی، نگارنده، واژه ترک را برای کسانی بکار برد است که نه ایرانی بوده اند و نه هیچ پیوندی با ایرانیان داشته اند، و نه آذریاچانهای غیور و دیگر ترک زبان هایی داخل ایران که بخشی از وجود گرانایم ایرانند و هیچ پیوندی با این مردم مستیزه جو و خونخوار نداشته و ندارند.

و آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. [پس شما] کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت‌خواهم افکند پس بر گردنهاشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید (۱۲)

سوره ۵ (مائده) آیه ۳۳

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُرُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَقْتَلُوا أُوْيَصَلَوْا أُوْتَنْقَطُعَ أَيْدِيهِمْ وَأُرْجِلُهُمْ مَنْ خَلَافٍ أُوْيَنْفَوْ مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خَيْرٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳)

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت (۳۳)

در دو آیه بالا، نمونه‌هایی از کشتارهایی که ویژه دین اسلام است را می‌توانید ببینید. حتی بربراها نیز امروزه دست و پای مخالفان خود را بصورت ضربه‌ری قطع نمی‌کنند (یعنی دست چپ با پای راست و دست راست با پای چپ). قطع کردن انگشتان و به دار آویختن و گردان زدن مخالفان (که جزو اصول لایقی و لایقدام اسلام است) امروزه در هیچ فرهنگ غیراسلامی ای (حتی اقوام نبیمه و حشی آفریقایی) نیز پستدیده نیست. بسیاری از این دستورات وحشیانه کشتار در برخی کشورهای اسلامی مانند ایران، افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان اجرا می‌شوند.

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِينَ يَلْوَثُكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلَا يَجِدُوا فِي كُمْ غُلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُمْتَنَينَ (۱۲۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بکشید کافران را یکی پس از دیگری [هر که نزدیکتر و بیشتر در دسترس است] آنان باید خشونت و عدم گذشت و ملایمت را در شما ببینند و خدا با تقویت‌شگان است. (۱۲۳)

آیه بالا لابد جزو آیه هایی است که نشان می دهد اسلام، دین رافت و عطوفت است! در اینجا از مسلمانان خواسته شده است به محض رسیدن به کافران، آنان را گردن بزنند و این کار را با «خشوت» و «عدم گذشت» انجام دهنند. در زیر ترجمه انگلیسی این آیه را ببینید که چگونه توسط ماله کشان اسلامی، ترجمه آیه چیز دیگری شده است. "fight" در انگلیسی به معنای کارزار و نبرد و حتی دعوا می باشد؛ اما الله در این آیه از واژه "فَاتَّلُوْا" استفاده کرده است که به معنای "kill" در انگلیسی است و نه "fight". پرسشی که در اینجا به ذهن هر خرد بیداری می رسد این است که اگر واقعاً ریگی به کشش الله نبود، چرا باید ترجمه این آیه به انگلیسی، مانند زیر باشد؟

Surah (At-Tawbah (Repentance)) Ayah 123

O ye who believe! **fight** the unbelievers who gird you about, and let them find firmness in you: and know that Allah is with those who fear Him

سوره ۴۷ (محمد) آیه ۴

فَإِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضْرِبُ الرَّقَابَ حَتَّىٰ إِذَا لَخَّصَّتُهُمْ فَسْلُدُوا الْوَعْنَاقَ فَإِمَّا مَنْ تَغَدَّ وَإِمَّا فِلَادَهُ حَتَّىٰ
تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارُهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنَ لَّيَتَلُو بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضْلِلَ أَعْمَالَهُمْ (۴)

پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید گردنها [ایشان] را بزنند و چون آنها را سخت فرو فکندید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس با منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید و لی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند (۴)

در این آیه نیز، دستورهای کشتار اسلامی را میتوان دید. در این آیه نه تنها سخن از کشتن و افکنند و دریند کشیدن است بلکه سخن از این است که این کار را باید با شدت هرچه تمامتر انجام داد.

در زیر نمونه ای دیگر از ترجمه های انگلیسی جمهوری اسلامی برای قرآن را ببینید. و ببینید که چگونه معنای آیه ۴ سوره محمد، در ترجمه انگلیسی آن ماله کشی شده است. در اینجا نیز، برای

ماله کشی، با اینکه چنین واژه ای در متن عربی این آیه نیست ولی واژه "in fight" توسط مجرم محترم درون پرنز آورده شده است تا نشان دهد که الله قصد داشته بگوید «زمانی که در حال جنگ و در حین جنگ با کافران هستید» آنان را بکشید و بیفکنید و اسیر کنید و ...!

Surah (Muhammad) Ayah 4

Therefore, when ye meet the Unbelievers (**in fight**), smite at their necks; At length, when ye have thoroughly subdued them, bind a bond firmly (on them): thereafter (is the time for) either generosity or ransom: Until the war lays down its burdens. Thus (are ye commanded); but if it had been Allah's Will, He could certainly have exacted retribution from them (Himself); but (He lets you fight) in order to test you, some with others. But those who are slain in the Way of Allah,- He will never let their deeds be lost.

کشتار در ماههای حرام

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱۷

يَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قَتَالٌ فِيهِ قُلْ قَتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفَّرُ بِهِ وَالْمَسْجِدُ الْحَرَامُ
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَشْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ القَتْلِ وَلَا يَرَأُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُوكُمْ عَنِ دِينِكُمْ إِنْ
إِسْتَطَاعُو وَمَنْ يَرُدُّهُ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَقِيمُتُهُ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حِيطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ
وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷)

از تو بر اره ماهی که کشتار در آن حرام است می پرسند بگو کشتار در آن گناهی بزرگ [است] و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام [=حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر و فتنه [=شرك] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بپیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباہ می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۲۱۷)

در عربستان زمان محمد، نه دولتی وجود داشت و (تغیریاً) نه قانونی مدنی! اعراب، نه تمدنی می شناختند و نه انسانیت جایگاه راستین خود را در بین آنها دارا بود. اما به هر روی اعراب جاهلی قوانینی نصف و نیمه برای خود گذاشته بودند که همه اعراب به آن پاییند بودند و آنرا را، رعایت می نمودند. یکی از این آیین‌ها مربوط به ماههای حرام بود.^{۱۱} ماههای حرام، چهارماه از ماههای قمری اعراب بودند و یکی از کارهایی که در این ماه‌ها حرام بود، انجام غزوه و کشتار بود.

در یکی از این ماههای حرام به دستور محمد غزوه ای بر ضد یکی از قوم‌های یهودیان انجام شد. این کار، برخی مسلمانان را به اعتراض واداشت و محمد را از این کار بازخواست نمودند. الله نیز چون همیشه به داد محمد رسید و چنین توجیهی کرد که در بالا آمد.



فراتر سمت چپ در ماههای حرام گرفته شده و چون خاتمی نمی‌توانسته چاوز را قتال کند برای او دست زده. فراتر سمت راست پس از ماههای حرام است ولی یک ملامع شده است که خاتمی، چاوز را قتال کند!

^{۱۱} موضوع ماههای حرام پس از پیامبری محمد نیز تغیریاً، همانگونه مورد توجه فوار گرفتند که اعراب جاهلی بدان التفات داشتند. جای بسی شگفتی است که صیغه این ماههای به اصطلاح حرام در قوانین جمهوری اسلامی نیز کماکان به حکم پیشین خود پایروجاست. برای نمونه: حکم مجازاتهای اعمالی که از دیدگاه اسلام خلافتند، در این ماه ۲ برابر ماههای دیگر است (همانند اعراب ۱۴۰۰ سال پیش!).

آیا شایعه پراکنان را باید کشت؟

سورة ۳۳ (احزاب) آیه های ۶۰ و ۶۱

لَيْنَ لَمْ يَتَّهِ المُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجَفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَغُرْبِيَّتِكَ بِهِمْ لَمْ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْمَنًا تَقْبِلُهُ أَخْدُوا وَتَقْبِلُهُ تَقْبِيلًا (۶۱)

اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند (۶۰) از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد (۶۱)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. آیا شخصی که شایعه پراکنی می کند را نیز باید کشت؟ آنهم به سختی؟

تجاوز به زنان شوهردار

سورة ۴ (نساء) آیه ۲۴

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكْتُ أَيْمَانَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحْلُّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِرِيْنَ فَمَا اسْتَمْعَثُمُ بِهِ مِنْهُنَّ فَأَنْوَهُنَّ أَجْوَاهُنَّ فَرِيضَةٌ وَلَا جُنَاحٌ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمُ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] مگر آن زنان که در جنگهای با کفار بحکم خدا متصرف شدید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامیرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده اید مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدھید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلماً خداوند دانای حکیم است (۲۴)

فرض کنیم آنگونه که پیشتر هم گفته شد؛ کفار را باید کشت، منافق را باید تکه کرد، سخن‌بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص‌های بددل^{۱۲۲} و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. نگارنده می‌پرسد که آیا این مهروزی دین مهر و رحمت است که زنی را که شوهر دارد و بدست مسلمانی افتاده است را باید مورد تجاوز قرار داد؟ این آیه بروشنی گفته است که زنان غیرمسلمانی را که بدست شما مسلمانان می‌افتد را مالک شوید. دلیل اینکه زنان ایرانی را در جنگ اعراب با اسلام به تاراج بردن، کنیز کردند، به آنها تجاوز نمودند و ... نیز، نه از آن روی بود که به گفته ملاها و ماله کشان اسلامی، «اعراب، مت加وز بودند». نه! این دستور صریح قرآن است و انجام این کارها از آن روی بود که «اعراب، مسلمان بودند»!

نتیجه ای که از وجود این آیه می‌توان گرفت همان است که لابد اگر با زن شوهردار غیرمسلمان می‌توان چنین کرد، با دختران چگونه می‌توان رفتار کرد؟ آنان که هنوز زن نشده اند! پس احتمالاً نمی‌شود به آنان تجاوز کرد و یا آنان را مالک شد. پس باید تدبیری اندیشید!!

در سالهای آغازین حکومت انگلیسی/آخوندی ملاها در ایران؛ به دستور خمینی، بسیاری از دختران جوان و باکره ایرانی را به خاطر عقایدشان (که معمولاً غیراسلامی بودند) به دار آویختند. برای اینکه از نظر اسلامی نیز مشکلی برای جلالان وی وجود نداشته باشد، در زندان‌ها به این دختران تجاوز کردند و پس از برداشتن پرده بکارتاشان^{۱۲۳} (و به قول مسلمانان، زن شدنشان)، آنها را به کام مرگ فرو فرستادند تا هم تکلیفشان را در قبال این آیه انجام داده باشند و هم خیالشان از این بابت که گناهی مرتکب نشده باشند، آسوده باشد.

این آیه به هر روی یکی از آیه‌هایی است که بیش از هر عامل روانی دیگری در تشویق و تهییج تازی‌های شکم پرست به تجاوز (چه در زمان محمد و چه پس از آن) موثر بوده و هست.

^{۱۲۲} به گفته قرآن، «کسانی که مرضی در دل دارند»

^{۱۲۳} داشتن پرده بکارت برای دختران، جایگاه ویژه‌ای در قرآن و اسلام دارد. تا جاییکه حتی حوریان بهشتی نیز بصورت همیشه باکره آفریده شده اند؟!

"مومنانِ دشمن خود" را هم بکشید

سورة ٤ (نساء) آیه ٩٢

... وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا حَاطِنًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةٍ وَنِسَيَةٍ مُسَلَّمَةٍ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصْنَعُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَذَّابٌ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَنْكُمْ وَبَيْتَهُمْ مَيَافِقٌ فَارِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةٍ ... (٩٢)

هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شما بیند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان بیمانی است باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند ... (٩٢)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص های بددل و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. فرض می کنیم که تجاوز به دختر باکره نیز مشکلی نداشته باشد و از آن مهم تر، فرض می کنیم که تجاوز به زنان شوهردار نیز امر درستی باشد و حتماً خیری در آن برای مسلمانان بوده است که تنها "الله اعلم". اما ...

اگر تمام فرض های بالا که هر کدام از آنها نه تنها در ستیز با حقوق انسانی یک بشر است بلکه در رفتار حیوانی هیچ جانوری نیز یافت نمی شود، درست باشند. باز قسمتی دیگر از چهره این دین راft و عطوفت پرده برداری نشده است و باید پرده از آن برگرفت:

- اگر شخص غیرمسلمانی، مومن را کشت، باید یا خون بها بدهد و یا "برده ای" آزاد کند.
- اگر شخص مسلمانی که دشمن شما (شما مسلمان) است، شخصی را کشت، تنها باید بنده ای را آزاد کند و خون بها لازم نیست.

برده

در این فصل از نسک «قرآن و ایران» به دو موضوع کلی "برده" و "زن" پرداخته ام. دلیل اینکه زن و برده و کنیز را همه در یک فصل قرار داده ام این است که زن در اسلام نه تنها یک انسان به حساب نمی آید بلکه بر وارون تلاش های دو سه دهه گذشته برعکس ماله کشان اسلامی مانند گنجی، قمشه ای، سروش، کدیور، شیرین عبادی و ... که تلاش می کنند نشان دهنده اسلام همان حقوق بشر است (؟!) و مقام زن در اسلام همچایه مرد است، زن در اسلام، موجودی^{۱۲۵} است که برای آسایش مرد، رفع نیازهای جنسی مرد^{۱۲۶}، بجه شیریدادن و ... آفریده شده است. و بنابراین زن نیز نوعی برده است. زن هم مانند یک برده باید دارای قباله^{۱۲۷} باشد، شیربهایش باید پرداخت شود و مرد صاحب اوست!

به هر روی، در چهار بخش آغازین این فصل به موضع برده داری و کنیزداری در اسلام می پردازم و در ادامه درباره شکل دیگری از برده در اسلام که همان زن است، سخن خواهم گفت.

سورة ۴۳ (زخرف) آیه ۳۲

أَهْمَ يَقُسِّمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَعْنُ قَسْمَنَا بَيْهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
درجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مَا يَجْمَعُونَ (۳۲)

یا آناند که رحمت پروردگاری را تقسیم می کنند ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردند و برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده اند تا بعضی

^{۱۲۵} نگاشته ام "موجود" و نه انسان؛ زیرا زن حتی در بهشت الله هم جایی ندارد و حتی یک آیه در قرآن یافت نمی شود که نشان دهد زنان هم به بهشت می روند؛ تنها صحت از مردان است و دخترکان باکه و جوی شیر و عسل و ... و عیاشی و شکم بازگش و ...!

^{۱۲۶} گویا زن، خود هیچ نیاز جنسی ندارد و مانند یک ماشین برای رفع نیاز سکسی مرد است و پس!

^{۱۲۷} یکی از رسم های خردآزاری که در بسیاری از مراسم های ازدواج در ایران صورت می پذیرد، نوشتن قباله (یعنی سند خرید) برای زنان است. در این قباله حتی نرخ جنس خریداری شده (یعنی زن) نیز نوشته می شود. قباله برگه کاغذی بوده که اعراب را صاحب کنیزان ایرانی نشان می داده است. و کنیز مانند یک جنس می توانست بین اعراب دست بدست شود. آفرین برخی ایرانیان که هنوز همان دیدگاه را نسبت به زنان خود دارند و آفرین برخی دختران ایرانی که خود را در برابر برگه ای بنام قباله، به مردمی می فروشنند!

از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت و سخره گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است (۳۲)

قرآن با اینکه درباره جزای نپرداختن زکات، جزای پیروی نکردن از محمد، جزای شرکت نکردن در غزوه، جزای ایمان نداشتن به جهان آخرت، جزای دزدی کردن، جزای قتل کردن، جزای زنا کردن و ... و ... چندین آیه دارد، هرگز درباره جزای برده داشتن، جزای کنیز داشتن، یا حتی جزای بدرفتاری با کنیز و برده هرگز سخنی به میان نیاورده است.

چرا "الله" حتی یک آیه در نفی برده داری (خرید و فروش انسان) بر محمد نفرستاده است؟ چرا نوشیدن مشروبات الکلی (شرب خمر) در اسلام «حرام» است ولی برده داری در اسلام حرام شناخته نشده است؟ ضرر کدامیک برای جامعه بیشتر است؟!

آیا تصرف زنان غیرمسلمان، خرید و فروش آنها مانند یک کالا و صدور پروانه تجاوز به این کنیزها عمل نادرست تری است یا پرداخت نکردن زکات؟ یا شرکت نکردن در جهاد؟ یا عدم اعتقاد به آخرت؟

اینکه قرآن حتی یک آیه در رد کنیزداری و غلام داری ندارد به این مهم بر می‌گردد که اینها عمل های نکوهیده ای در اسلام نبوده و نیستند. زیرا اصلاً این، کار الله است که انسانها را بگونه ای می‌آفریند که برخی از آنان بتوانند برخی دیگر را به غلامی و کنیزی بگیرند. آیه ۳۲ سوره زخرف، بیانگر همین موضوع است:

سورة ۳۰ (روم) آیه ۲۸

ضَرَبَ لَكُمْ مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هُلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مُلِكُتُ أَبْيَانُكُمْ مِّنْ شُرُكَاءِ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَحَافُوْنَهُمْ كَخَيْرِتِكُمْ أَنفُسُكُمْ كَذَلِكَ تُفْصَلُ الْآيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْقُلُونَ (۲۸)

[خدواند] برای شما از خودتان مثلی زده است آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از برگاندان دارید؟ که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان طور که شما از نفووس خود بیم دارید

از آنها بیم داشته باشد؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم
(۲۸)

سورة ۶ (تحل) آیه ۷۱

وَاللَّهُ أَفْضَلُ بِعَضْكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرُّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآءَةٍ رِّزْقُهُمْ عَلَىٰ مَا مُلِكُوكَتْ أُيُّهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفْيَنْعَمَ اللَّهُ يَعْلَمُ حَلَوْنَ (۷۱)

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و کسانی که فرونی یافته‌اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند آیا باز نعمت‌خدا را انکار می‌کنند (۷۱)

افزون براینکه الله انسان‌ها را بگونه‌ای آفریده تا برخی غلام و کنیز باشند^{۱۲۸} و برخی دیگر سرور و ارباب؛ آنها بیکار می‌شوند نباید این حق خود را [و احتمالاً هرجیزی که خود دارند را] به بردگانشان ارزانی بدارند، و البته در اسلام این یک اصل است؛ زیرا الله بگونه‌ای این موضوع را بیان داشته است که انجام عکس این عمل از یک بندۀ الله، وی را و احتمالاً هر مسلمانی را به شگفتی می‌رساند. بنابراین ادعای ملاها درباره «انتقاد محمد به تجمع ثروت» اگر هم چنین چیزی حقیقت می‌داشته است و محمد چنین چیزی گفته باشد، باید گفت سخن او و قرائش، نه نظم جامعه‌ی طبقاتی حاکم را نفی می‌کرده و نه مانعی در برابر روند اباشت ثروت می‌ساخته است. از همین روی هم بود که تغیریاً همه امامان شیعه (بر وارون ادعای دروغین ملاها) جزو ثروتمندان زمان خود بوده‌اند و برابر همین آیه، چیزی از داشته‌های خود به دیگران نمی‌دادند.

سورة ۲ (البقرة) آیه ۱۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكُمْ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْمُتَّلَى الْخُرُبُ وَالْعَبْدُ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ غَنِيَ لَهُ مِنْ أَخْيَهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدْعِ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَحْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اخْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)

^{۱۲۸} مسلمانان معتقدند که از دیدگاه اسلام، همه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در باره کشتنگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و بندۀ عوض بندۀ و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت‌شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پستدیله پیروی کند و با [رعایت] احسان [خونها را] به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردانگ است (۷۸)

آیه بالا به خوبی بر ملا می‌سازد که «برخلاف ادعای ملاها» مقام انسانها نه بر مبنای «تقوای الهی» است بلکه بر اساس جنسیت و بردۀ و غیربردۀ بودنشان است. حتی برای قصاص باید مقام فرد آزاد (یعنی مردّها و البته نه مردّهایی که برده هستند) در برابر فرد آزاد، بردۀ در برابر بردۀ و زن در برابر زن باشد! پس نه مرد، نه بردۀ و نه زن، هیچکدام با هم برابر نیستند.

سوره ۲۴ (روم) آیه ۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَوْنَا لِيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مُلَكَّتْ أَيْمَانَكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَأْتُلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ مُرَأَّتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَةِ الْفَجْرِ وَجِينَ تَضَعُونَ بَيْانَكُمْ مِنَ الظَّاهِرَةِ وَمِنْ يَعْدِ صَلَةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثٌ عُورَاتٌ لَكُمْ أَئِسَّ عَلَيْكُمْ وَلَا عَنْهُمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بِعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلَيْمٌ حَكِيمٌ (۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید قطعاً باید بردۀ های شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار در شباهه روز از شما کسب اجازه کنند پیش از نماز پامداد و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌اورید و پس از نماز شامگاهان [این] سه هنگام برهنگی شماست نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [او با هم معاشرت نمایید] خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دنای سنجیده کار است (۵۸)

در ایران اسلام زده، رسم است که پیروان ملاها گاه و بیگاه با رهبرشان بیعت دوباره و چندباره کنند تا وی همیشه بداند که «بردگان وی» چگونه فرمانبردارانی هستند. انجام این عمل برای ملاها بی‌پیوند با معنای این آیه از قرآن نیست. در این آیه، از بردۀ خواسته شده است که دست کم روزی سه بار از ارباب خود کسب اجازه کند. این سه زمان، «زمان برهنگی ارباب» است!! یعنی زمانی که

ارباب لخت می شود، بردہ یا کنیز باید به او مراجعه کرده و از وی کسب اجازه بنماید! در این سه زمان، بردہ و ارباب نمی توانند دور یکدیگر بچرخند و غیر از این سه زمان بر آنان گناهی نیست که بدور هم بچرخند!!

معنای بی سر و ته این آیه بسان پنکی آهنین است که بر فرق سر فرود می آید و خرد هر انسان اندیشمندی را می آزادد. مترجم محترم قرآن نیز با تمام ماله کنی هایش (مانند افزودن "و با هم معاشرت نمایید") نتوانسته است چیزی از زشت رویی این آیه بکاهد. آخر مگر برای معاشرت باید لخت شد؟ یا لابد این نوعی معاشرت اسلامی است که در زمان لخت بودن انجام می پذیرد و ما از آن ناآگاهیم. نگارنده البته توضیحات خود را دارد:

نخست باید توجه داشت که معنای «برده» که اعراب آنرا برای همین به «بند شدگان» استفاده می کرده اند با معنای «بنده» که واژه محترمانه ای در زبان ایرانی است متفاوت است. بنده به شخصی گفته می شود که از نظر جایگاهی (مانند جایگاه اجتماعی، شغلی و ...) پایین تر از دیگری است ولی از نظر مقام انسانی، آن شخص می تواند هیچ ضعفی نسبت به فرد بالادست خود نداشته باشد و شخص بالادست نیز نمی تواند خود را صاحب شخص زیردست بداند. برای روشن شدن موضوع، می توان کارمندان یک اداره را با رئیس آن اداره در نظر گرفت که در آن، کارمند، بردہ رئیس نیست بلکه ممکن است بنده او باشد.

اما «برده» در اسلام به معنای کسی است که هیچ اختیاری از خود ندارد و تنها ملزم به فرمانبرداری است و ارباب وی از این بردہ می تواند هرگونه بهره برداری را بکند.

موضوع دوم اینکه بردہ به دو قسم غلام و کنیز تقسیم می شود. کنیز کسی است که توسط یک ارباب، برای انجام کارهای خانه و همچنین بهره کشی جنسی مورد استفاده قرار می گیرد. پروانه این استفاده جنسی از کنیز را در همین فصل از نسخ «قرآن و ایران» مورد بررسی قرار داده ایم. «غلام» هم به پسرچه ها و یا جوانانی گفته می شد که برای کار در خانه ارباب و مجدداً برای بهره کشی جنسی، خرید و فروش می شده اند. زمانی که این غلام به سنی می رسید که عرب محترم (!?) دیگر از آن غلام ارضای جنسی نمی شد و یا ... آن عرب با منت گذاشتن بر سر الله، آن غلام را آزاد می کرده است! این موضوع برای کنیزان نیز به همین شکل بود. برای اینکه خللی هم در این قضیه

بوجود نیاید، قرآن دست بکار شده و آیه ای آورده است که در دین اسلام، هیچ برده ای بدون اجازه اربابش حتی نمی توانست ازدواج بکند.

موضوع سوم درباره واژه غلام است. از برخی دوستان خود که به زیان عربی مسلطند و سالها در کشورهای عربی رفت و آمد داشته اند شنیده ام که در هیچ یک از کشورهای عربی نام هایی مانند «غلام»، «غلامعلی»، «غلام حسین» و غیره نیافته اند وابن نام ها ویژه کشورهای اسلام زده غیر عرب مانند ایران یا افغانستان است! چرا؟ پاسخ این پرسش را با اندوه فراوان و با پوشش خواهی از کسانی که ناآگاهانه نامهای اینچنینی بر آنان گذاشته شده می گوییم که: غلام^{۱۲۹} به معنای کسی است که برای بهره کشی جنسی و فراهم آوری عیش و نوش برای یک ارباب کار می کند و نامی مانند "غلام علی" بدین معناست: شخصی که آماده است خود را برای بهره کشی جنسی در اختیار علی قرار دهد!

به هر روی معنای راستین آیه ۸۵ سوره روم اینچنین است:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، برگان خود را که به سن بلوغ نرسیده اند در هر زمانی از شبانه روز می توانید مورد تجاوز قرار دهید به جز زمان های ... این زمانها، موقعی از شبانه روز هستند که در آن زمانها در حالی که لخت هستید، قصد استراحت دارید. در انجام این عمل نیز، نه شما گناه می کنید و نه آنان. و الله دانای سنجیده کار است!"

پروانه تجاوز به کنیزان و زنان مشرک

سورة ۲۴ (نور) آیه ۳۳

وَيُسْتَعِفُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يَئْتِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَسْتَعْفُونَ الْجِنَابَ مِمَّا مَلَكُتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عِلِّمْتُمُوهُمْ بِهِمْ خَيْرًا وَأَتُوْهُمْ مَنْ مَالَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَتَأْكُمْ وَلَا تُمْكِرُهُوْ فَقَاتِبُكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحصُّنًا لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يَكْرِهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِرْكَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳)

^{۱۲۹} "علمان" از کلمه هایی است که هم ریشه با غلام است و به جوانان خوش خط و روی بهشتی گفته می شود که آنها طبق گفته قرآن، برای سرویس دهنی (!?) بهشتیان آفریده شده اند.

و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانタン کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند اگر در آنان خیری و توانایی پرداخت مال] می‌باید فرار بازخرید آنها را بنویسید و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدھید [تا تدریجاً خود را آزاد کنند] و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند برای اینکه مناخ زندگی دنیا را بجویید به زنا وادر مکنید و هر کس آنان را به زور وادر کند در حقیقت خدا پس از اجرار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزنده مهربان است (۳۳)

این آیه نیز جزو صدعاً آیه‌ای است که بی سر و ته بودنش، هر خرد آگاهی را می‌آورد.

نخست باید درباره واژه "نكاح" سخنی گفت که: ماله کشان اسلامی از روی عمد ترجمه‌های گوناگونی برای نکاح (بجز ترجمه راستینش) مشخص داشته‌اند. برخی از این معنی‌ها عبارتند از «جفت شدن»، «زوج شدن» یا در این آیه «امکان زناشویی»!؟ اما معنای این کلمه بسیار زشت است. دکتر مسعود انصاری در یک سخنرانی که در پخشی از آن به معنای واژه‌های عربی استفاده شده در مراسم‌های ایرانی ویژگی داشت چنین گفتند که «... اگر کسی ... یک میلیون دلار به بنده بدهد و از من بخواهد که در اینجا معنای این کلمه را بگوییم ... هرگر چنین کاری نخواهم کرد ... معنای این کلمه، کلمه‌ای است که با گاف شروع می‌شود».

در مورد یکی دو جمله آغازین این آیه؛ باید پرسید که چه ارتباطی با "عدم نکاح" و "خبر غلامان"^{۱۳۰} وجود دارد؟ برای اینکه شما خواننده گرامی دراید که چه پیوندی بین این دو مورد وجود دارد باید به قسمت دوم این آیه توجه نمایید. در ادامه الله با مهروزی از مسلمان محترم خواسته است در صورتی که به کنیزان تجاوز بنمایند و این تجاوز را هم با زور انجام دادند، الله نسبت به آنها (!! آمرزنده خواهد بود!^{۱۳۱})

^{۱۳۰} مترجم محترم، جلوی واژه «خبری»، واژگان او توانایی پرداخت مال را داخل کروشه قرا داده است تا معنای واقعی آیه را برگرداند و به خواننده چنین القاء کند که مظدو از خبر، همان «بول» است! این در حالی است که با توجه به جمله نخستین این آیه، خبر باید چنین دیگری باشد!!

^{۱۳۱} بله اندکی چشمان خود را بمالید تا رافت این دین مهر و رحمت را بیشتر ببینید. تجاوز‌کننده (Rapist) که هیچ گناهی نکرده است! و تجاوز شونده را نیز، الله مورد مهر و رحمت اسلامی خود قرار داده و می‌بخشد!

پس در جمع بندی کلی از این آیه می توان به این برداشت رسید که اگر شخصی نتوانست نکاح کند، می تواند نخست غلام خود را مورد تجاوز قرار دهد و اگر در غلامش خبری نبود، می تواند غلام خود را با گرفتن هزینه از او، آزادش کند^{۱۳۲} و اگر دستش از غلام، کوتاه است، می تواند با فراق بال به کنیزش تجاوز کند؛ زیرا الله بر عربهای متتجاوز، آمرزنه و مهربان است!

۲۵ سوره ۴ (نساء) آیه

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوِيلًا أَن يَنكِحَ الْمُخْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مَّنْ فَتَّيَاكُمْ
الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مَّنْ يَعْصِي فَانْكِحُوهُنَّ... (۲۵)

و هر کس از شما از نظر مالی نمی تواند زنان پاکدامن با ایمان را به همسری [خود] درآورد پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید [همبستر شوید] و خدا به ایمان شما داناتر است ... (۲۵)

به قسمت های تیره رنگ عربی و فارسی این آیه توجه کنید که چگونه "ینکح" و "فانکحوهن" دو گونه متفاوت معنی شده اند؛ بین ازدواج کردن که خود این کلمه، عربی و از ریشه "زوج" است با نکاح که از ریشه "نکح" است تفاوت از زمین تا آسمان است!

الله در این آیه از مسلمانی که قصد نکاح دارد خواسته است که اگر با زن مومنی نمی تواند نکاح کند، می تواند با کنیز جوانسال نکاح کند. و البته، «... الله به ایمان شما داناتر است ...».

۲۲ سوره (مومنین) آیه های ۱ تا ۶

قَدْ أُفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَابِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغُو مُغَرِّضُونَ (۳) وَالَّذِينَ
هُمْ لِلرَّأْكَاءِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرُوْجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَى عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَلَأَنَّهُمْ
غَيْرُ مُلْوَمِينَ (۶)

^{۱۳۲} این چگونه آزاد کردنی است؟ پاسخ این پرسش را ملاهه اعلم!

به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱) همانان که در نمازشان فروتنند (۲) و آنان که از بیهوده رویگردانند (۳) و آنان که زکات می‌پردازند (۴) و کسانی که فرج‌ها (و اندامشان را از عمل بد) نگاه میدارند (۵) مگر در مورد همسرانشان یا کنیزاتی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (۶)

نشانه‌های یک مسلمان واقعی را ببینید و بر دیده خود عرق شرم جاری سازید! مومن کسی است که در نمازش فروتن است، دنبال چیز بیهوده (همان دنیا) نیست، زکات می‌دهد و اندام تناسلی خود را از همه می‌پوشاند بجز زناشو و کنیاش!

از این آیه چندین بحث متفاوت می‌توان برداشت نمود:

نخست اینکه زن (همان موجود ثانی)، هرگز مومن نمی‌تواند باشد. اگر مقام این دو (یعنی مرد و زن) باهم برابر است و بر پایه دروغ ماله کشان اسلامی که "در قرآن هر جا سخن از مرد شده از زن نیز سخن به میان آمده"، پس چرا گفته همسرانشان و نگفته "شوهران یا همسران؟" در قرآن معمولاً همیشه مرد مورد خطاب است زیرا زن کالایی است در دست مرد و مرد صاحب اوست.

موضوع دوم، سند و مهر تاییدی است بر اینکه کنیز، برای بهره کشی جنسی است و قرآن پروانه این بهره کشی را صادر نموده است! اینکه مردی بتواند در برابر کنیزش لخت باشد یا در برابر همسر یا کنیزش، اندام تناسلی اش را محافظت نکنند، به نظر ماله کشان اسلامی و ملاها، کدام معنا را می‌تواند داشته باشد؟ ملاها که در مسائل حلال و حرام درجه‌های دکتری و پروفوسوری دارند، بفرمایند مگر یک کنیز با اربابش محروم هستند که ارباب بتواند در برابر او لخت باشد؟ نگارنده به ملاها توصیه می‌کند در صورتی که از پاسخ به این پرسش درمانده اند، با ماله کش‌های اسلامی خود نشستی داشته باشند تا بتوانند قضیه را بگونه‌ای ماست مالی کنند.

موضوع سوم درباره واژه‌هایی مانند "الغروجهم حافظون"، "يحفظ الفروج" و غیره است که چندین بار در قرآن آمده اند و مترجم‌های محترم ایرانی با شارلاتانی و شیادی هرچه تمامتر آثاراً به پاکدامن بودن و پاکدامن ماندن و ... معنی داشته اند. این درحالی است که عفت کلام الله آنقدر نیست که واژه‌های زیبای ایرانی مانند "پاکدامنی" را در قرآن آورده باشد. فرج به معنای اندام تناسلی زن (یا کاهی مرد) است که الله لابد بدلیل اینکه می‌خواسته است کلامش فصیح و روشن باشد، عیناً آنها را

در چندین جای قرآن بر زبان آورده است. ماله کش ها هم که دیده اند، سخن الله زیادی روشن و فصیح شده است، دست بکار شده و معنای این کلمات بسیار فصیح و روشن (!!) را ماله کشیده اند.

سوره ۷۰ (المعارج) بررسی چند آیه (آیه های ۲۲، ۲۹ و ۳۰)

[از آیه ۱ تا ۲۱ از عذاب کافران گفته شده است و در آیه ۲۱ گفته شده که چه کسانی از این عذاب ایمن خواهند بود:]

إِلَّا الْمُصْنَنُونَ (۲۲)

غیر از نمازگزاران (۲۲)

از این آیه تا آیه ۲۹ سوره المعارض از خصلت های این مومنین گفته شده است ولی در آیه های ۲۹ و ۳۰ چنین آمده است:

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ مَا مُلْكُتَ أُئْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَيْرُ مُؤْمِنِينَ (۳۰)

و کسانی که شرمگاه خویش را نگه می دارند (۲۹) مگر بر همسران خود یا کنیزانشان که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند (۳۰)

در این سوره نیز صحبت از نشانه های مومن است و درباره همان گفتار آیه های سوره مومنون در اینجا تکرار می گردد. البته اینبار مترجم محترم، همان واژه "لفروجهم حافظون" را بگونه ای دیگر معنا داشته است.

موضوعی که درباره این آیه های سوره های معراج و مومنین وجود دارد درباره نشانه های یک مسلمان (یعنی یک انسان کامل) از دید قرآن و اسلام است. انسان خوب کسی نیست که به همنوعاش خدمت کند، اختراعی یا اکتشافی انجام دهد، کار هنری ای انجام دهد، به یادگیری و یاد دادن داشت بپردازد^{۱۳۳} ، با نوشتن کتابی، مقاله ای یا نوشتاری، خردی را بیدار یا آگاه کند! پخشندۀ

^{۱۳۳} ملاعاً و ماله کشان اسلامی قرن هاست که با ساختن دروغ ها، داستان ها، روایت ها و حدیث های بی پایه، سمعی کرده اند تا نشان بدهدن که داشت در اسلام چایگاه و بیزه ای دارد که البته اگر اینگونه می بود باید دست کم یکی از بزرگان مذهبی اسلام یا یکی از امامان شیعه، حداقل برای یک روز به مکتب می رفتنا! پاسخ ملاها به این تناقض این است که آنها علم لدنی دارند. البته علم لدنی این امامان هرگز از مسائلی مانند؛ آداب به خلا رفتن، آداب غیظ، حیض، پیدا کردن غذاهایی که قدرت جماع را افزایش می دهند و ...

بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دگراندیش بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، کسی که حسن سرافکندگی در او نیست انسان خوبی نیست، داشتن حسن انسان دوستی از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار محیط زیست بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار پخشش بودن و گذشت کردن از نشانه های یک انسان خوب نیست و ...!

از ۱۰۰۱ نشانه که هر کدام از آنها می تواند یکی از نشانه های انسان خوب باشد، تنها کسی انسان خوبی است که نمایز بخواند، زکات بدهد، از الله بترسد و بجز زناشو و کنیاوش با کسی نکاخ نکند!^{۱۴} از همین روی است که دجالانی مانند مجلسی، شیخ خراسانی، شیخ عبدالله نوری، بروجردی، خوانساری، خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، محمد خاتمی، جنتی، بهجت و ... را باید مومنان واقعی و انسان های کاملی دانست که تمام این نشانه ها را داشته اند یا دارند.

تجاوز به زنان شوهردار

سورة ۴ (نساء) آیه ۲۴

وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلِكُتُ أَيْمَانُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَأَءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا^{۱۵}
بِأَمْوَالِ الْكُمْ مُخْصِبِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجْرُهُنَّ فَرِيْضَةٌ وَلَا جَنَاحٌ عَلَيْكُمْ فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيْضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيمًا (۲۴)

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک [در جنگهای با کفار بحکم خدا] آنان شده‌اید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان

فراتر نرفته اند. البته برخی از این امامان دارای دعاها بی نیز هستند که برای دفع جن، دفع بلا، دفع ترس، دفع حیوان و ... پکار می روند!

^{۱۴} البته در ادامه خواهیم دید که این سخن، سخنی بوجی بیش نیست و یک مسلمان می تواند به هر زنی با دختری (تنها با زدن برچسب ناسلمان) تجاوز اسلامی داشته باشد.

بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلمان خداوند
دانای حکیم است (۲۴)

الله زنان شوهردار را برعهمنان حرام کرده است. البته این قانون، تبصره ای دارد: «به جز زنانی که مالک آنها شده اید!» مترجم ماله کش، سعی کرده است با آوردن این قطعه در درون کروشه، معنی زشت این آیه را اندکی ماله کشی کند. اگر بپذیریم که حتی الله فراموش کرده است بخشن «در جنگهای با کفار و به حکم الله» را اضافه دارد و مترجم محترم آنرا به یاد الله انداخته باشد، باز باید پرسید آیا این ناجوانمردی نیست که زنان غیرمسلمان (مانند ایرانیان ۱۴۰۰ سال پیش) را مورد تجاوز قرار بدھی؟

شان نزول این آیه نیز از این قرار است که ابن سعید گفته است: «اسرایی از قبیله اوطاس به دست ما افتادند که شوهر داشتند و چون ما کراحت داشتم که با آنها همراه شویم از پیامبر تکلیف پرسیدیم... این آیه بر رسول الله نازل شد ... پس بر ما تصرف آنها حلال شد.»

سوره ۶۰ (ممتحنه) آیه ۱۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عِلْمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تُرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ جُلُّهُمْ وَلَا هُنَّ يَحْلُونَ لَهُنَّ وَأَثُوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُو بِعِصْمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُو مَا أَنْفَقُتُمْ وَلْيُسْأَلُو مَا مَا نَفَقُوا ذَلِكُمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ (۱۰)

ای کسانی که ایمان آوردهاید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان دانتر است پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن [مردان] بر این زنان حلال و هر چه خرج [این زنان] کرده‌اند به [شوهران] آنها بدھید و بر شما گناهی نیست که در صورتی که در مهرشان را به آنان بدھید با ایشان نکاح کنید و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید [و پاییند نباشید] و آنچه را شما [برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند] خرج کرده‌اید [از کافران] مطالبه کنید

و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند [[از شما]] مطالبه کنند این حکم خداست [که] میان شما داوری می‌کند و خدا دانای حکیم است (۱۰)

در مدینه، تنی چند از زنان مسلمان که شوهر مشترک داشتند نزد محمد آمدند و از وضع خود شکایت کردند. پس درباره آنان آیه بالا نازل شد. محمد هم این پروانه را بذست آورد که آنان را بسنجد و اگر او بچ برد که آن زنان، واقعاً مسلمان هستند پس آن زنان را به مردانشان حرام کندا! و سپس، هم مسلمانان و هم محمد پروانه دریافت کردند که بتوانند در صورت پرداخت هزینه این زنان، با آنان نکاح کنند! این هزینه را هر اندازه که بتوان آنرا ماله کشی کرد، چیزی بجز پرداخت حق فاحشگی به یک زن نمی‌تواند باشد!

یک برده (یا کنیز) چگونه می‌تواند خود را آزاد کند؟

برخی از ماله کشان اسلامی مدعی هستند که «قرآن خودش با برده داری مخالفت کرده است (؟!) ولی چون آن زمان این کار بعنوان امر مرسومی بوده است و قرآن نمی‌توانسته آنرا یکباره از زندگی مردم حذف کند (؟!) برای اینکه مخالفت خودش را با این کار نشان بدهد (؟!) اعراب را واداشته (؟!) تا کم کم برده‌های خود را آزاد کنند (؟!)». فرای اینکه تمام این ادعاهای همانگونه که خود ماله کشان اسلامی نیز بخوبی می‌دانند، دروغی بیش نیستند، بهتر است ببینیم چگونه می‌توان یک غلام یا کنیز را آزاد کرد یا یک غلام یا کنیز چگونه می‌تواند خود را آزاد کند:

۱- مالکش باید بنده مومنی را به اشتباه بکشد و آنگاه می‌تواند یکی از بردگاش (آنهم مومن مسلمان) را آزاد کند. البته ایرانیان که در گذشته نامسلمان بودند و در زمان کنونی هم چون، دینی را بنام دین شیعه تراشیده و ساخته و پرداخت کرده اند و کماکان نامسلمان به حساب می‌آیند شامل این قاعده نبوده و نیستند. بنابر این اعراب مسلمان هرگز نمی‌توانسته اند ایرانی ای را آزاد کنند.

... وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا حَطَّنَا فَتَخْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةِ وَدِيْنِ مُسْلِمَةِ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصْدِقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَنْكُمْ وَيَنْهَمُ مُنِيَّاقٌ فَدِيْنِ مُسْلِمَةِ إِلَى أَهْلِهِ وَتَخْرِيرُ رَقَبَةِ مُؤْمِنَةِ ... (۹۲)

... هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونیها پرداخت کند مگر اینکه آنان گلشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده اوی خونیها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند ... (۹۲)

۲- اگر ارباب بردۀ ای، «ظهار» کند، یعنی بر پایه سنت عرب پیش از اسلام، به زنش بگوید «تو مانند مادرم هستی»^{۱۵۰} و از همین روی، زن بر او حرام شود و مرد نتواند با او همسر شود، و او پس از مدتی پشیمان شده و زنش را برای همخوابگی بخواهد، او باید بردۀ ای را آزاد کند.

سوره ۵۸ (مجادله) آیه ۳

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ ثُمَّ يَعْوَذُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحِيرُ رَقِبَةٌ مَّنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَسَّأَ ذَلِكُمْ تُوعَذُونَ بِهِ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳)

و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند بر ایشان [فرض] است که پیش از آنکه با یکدیگر همخوابگی کنند بنده ای را آزاد گردانند این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید و خدا به آنچه انجام می دهد آگاه است (۲)

۳- بردۀ باید آنقدر پول جمع آوری بکند (چگونه؟ نامشخص است!) که بتواند خودش را از صاحبیش بخرد.

سوره ۲۴ (نور) آیه ۳۳

وَلَيُسْتَغْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَتَعَوَّنُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ نَكَاتِبُهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فَوْهِمْ خَيْرًا ... (۳۳)

^{۱۵۰} محمد (همانگونه که در فصل ۳ گفته شد) در آیه ای زنانش را مادر اعراب خوانده تا ازدواج این زنان، پس از مرگش جلوگیری کند.

و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلاماندان کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند اگر در آنان خیری [و توانایی پرداخت مال] می‌یابید قرار باخرید آنها را بنویسید ... (۳۳)

۴- مالک برده، باید سوگند دروغ بخورد و به کفاره آن برده ای را آزاد کند.

سوره ۵ (ماهده) آیه ۸۹

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكُنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَدَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَارَتُهُ إِطْعَامٌ عَشَرَةً مَسْتَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ... (۸۹)

خدا شما را به سوگنهای بیهوده‌تان مُواخذه نمی‌کند ولی به سوگنهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مُواخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای و ... (۸۹)

دروغ گویی یا همان تقدیه یکی از اصول اسلامی است. این اصل از اصول پایه ای شیعه گری است، بگونه ای که رضا (امام هشتم شیعیان) گفته است «کسی که تقدیه نکند از ما نیست». به هر روی، در این آیه بروشنی می‌بینیم که پروانه دروغگویی صادر شده است. بدترین دروغ در اسلام همان سوگند دروغ خوردن است. البته سوگند خوردن در هر دین و آیینی جایگاه ویژه ای دارد، تا جاییکه اشخاصی مانند پرشکان یا رئیس جمهور یک کشور نیز برای آغاز کارشان باید سوگند بخورند و سوگند آنها نشانه راستگویی و نیت درست آنان پنداشته خواهد شد.

اما در دین اسلام این سوگندخوری بکلی دروغی بیش نیست. نخست اینکه اگر سوگند درباره امر کوچکی باشد که الله آنرا نادیده می‌گیرد! ولی اگر این سوگندخوری بر مبنای امر پایه داری باشد آنگاه شخص دروغگو تنها می‌تواند با شل کردن «سر کیسه» برای الله (مانند آزاد کردن یک برده؛ البته برده مومن) الله را راضی نگه دارد.

نابرابری زن و مرد در ارث و گواهی دادن

۱- تقسیم ارث بین جنس زن و مرد

سورة ۴ (نساء) آیه های ۱۱ و ۱۲

بِوَصِيَّتِكُمُ اللَّهُ فِي أُولَادِكُمْ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيْنِ إِنْ كَنْ نِسَاءٌ فَوْقَ النِّسَاءِ فَلَهُنَّ مُّلْكُنَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً لَهُنَا النِّسَاءُ وَلِأَبْوَابِهِ لِكُلِّ وَاجِلٍ مُّنْهَمَا السُّدُّسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرَثَتْهُ أُنْوَاءُ فَالْأُمُّ الْأُنْثُلُتُ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْرُوَةٌ فَأَكْعِمَهُ السُّدُّسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَ بِهَا ... (۱۱) وَلَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجِكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ إِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَ بِهَا أُوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الْأُكْنُونُ مِمَّا تَرَكَمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَ بِهَا أُوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أَخْتٌ فَلِكُلِّ وَاجِلٍ مُّنْهَمَا السُّدُّسُ إِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الْأُكْنُونِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَ بِهَا أُوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍ وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ خَلِيلٌ (۱۲)

خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می کند سهم پسر چون سهم دو دختر است و اگر [همه ورثه] دختر (او) از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر [دختری که ارث می برد]

یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنهای] پدر و مادرش از او ارث برنده برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی [که باید استثنای شود] ... (۱۱)

بسیار روشن گفته شده است که سهم ارث دختر نیم پسر است و اگر ارثی از فرزند به پدر و مادر برسد، سهم مادر نیم پدر است! برخی از ایرانیان آگاه سالهای است که بشت با به این قانون زن سیز زده اند و پیش از مرگ، وصیت می‌کنند که ارث بگونه برابر بین پسر و دختر تقسیم شود و یا حتی این افراد، پیش از مرگشان، خودشان این تقسیم بندی را انجام می‌دهند تا پس از مرگشان، تازیانه بی عدالتی بر دخترانشان نواخته نشود.

نایابی شهادت زن و مرد

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۸۲

... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجَلٌ وَامْرَأَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضْلِلُ إِلَّا هُمُّا إِلَّا هُمُّا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءِ إِذَا مَا ذُعْغُوا ... (۲۸۲)

و دو شاهد از مردانه را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زن) دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند. (۲۸۲)

در این آیه نیز مشخص شده است که شهادت یک مرد برابر دو زن، ارزش دارد. در ادامه نیز آیه بگونه ای سخن را به پیش می‌راند که گویا زنان دچار بیماری فراموشکاری هستند که باید یکی از آنان چیزی را به دیگری یادآوری کند.

نتیجه:

در نهایت به مهمترین قسمت کتاب یعنی قسمت نتیجه گیری رسیدیم، همیشه ترس انسان از ناشناختها که نشات از ضعف وجودی او میگیرد، انسان را بر ان میدارد، که به موجودی برتر، که خالی از هر ضعف و ناتوانیست گرایش باید و از او استمناد کمک کند. از اینکه ایجاد تاریخ انسان از سنگ و چوب گرفته، تا اکنون که خدایی در ماوراء را میبریست، همواره در موقع ترس و ضعف چیزی یا کسی را تداری نتوانیهای خارق العاده ای است را به کمک می طلبد بر طول تاریخ انسانهای از این ضعف فکری دیگران سو استفاده کرده، و برای منافع شخصی خود و بهرمندی از قدرت و ثروت، دست به فریب دیگران زده و خود را فرستاده خدا می نامند من همواره به اعتقاد و نظر دیگران احترام میگذارم، ولی این به این معنی نیست که اعتقاد را عنوان نکنم یا اعتقاد انها را نقد نکنم، اما هفتم از نقد دین چیست؟ جواب این سوال سیار ساده است، درک بهتر حققت، ما متواتیم در فضایی دور از تنصیب کور کورانه، به نقد هم بپردازیم و نا دلنشتایی هر را پاسخگو باشیم، این چنین به درک بهتر حققت کمک کنیم؛ بر این کتاب من درباره مطالعه زیادی از دین اسلام سخن گفتم و دین اسلام را که پر از تناقض، دروغ، خرافه، مطالب غیر منطقی و غیر انسانی و خسونت و مرگ است را به چالش کشیم، بر اینست دینی که پس از ورودش به هر جا حاصلی جز مرگ و خشونت، خونریزی و فقر و خشنا دارد، را چرا نا اگاهانه یا بعضًا کور و رانه پذیرفت؟ چرا درباره دین فقط به شنیدهایمان اکتفا کنیم، چرا به کتب تاریخی مراجعه نکنیم، و قبل از پنیرش به مطالعه درباره دین بپردازیم و سپس از روی اگاهی بطرف انتخاب برویم.

من در اینجا از شما خواهند عزیز باخاطر نواقصی که در طرز نگارش موجود است عنز خواهی میکنم، این کتاب اولین تجربه من در نگارش است ولی تمام سعی خود را کرده ام که با استفاده از کمک و راهنمایی دوستانم، مطالعه مفیدی را به شما جوانان کشورم ایران تقدیم کنم. امیدوارم که مطالع این کتاب مورد پسند شما قرار گرفته باشد در نهایت برای تئما مردم مهربان و فهیم کشور، ارززو می کنم که بزودی مدادی خنده کوکان و لیخت زنان و مردان ایران را شاهد باشیم و همگی در کنار هم و با کمک هم در ساخت ایرانی ایاد و ازاد تلاش کنیم، ایرانی که در ان تقاضوتی بین انسانها نیست و همه از حقوق مساوی برخوردار باشند به امید ان روز.

پیمان مرادخانی

۱۳۹۰/۰۴/۲۳